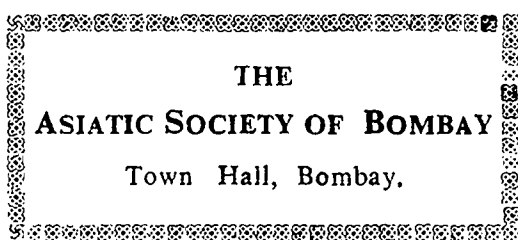




00044170





010
997
Pfa / Mee
44170

Ref: - 200



00044170

MEEZAN-UL-HUQ

44170

AN

INQUIRY INTO

CHRISTIANITY AND MAHOMEDANISM

OR A

REFUTATION of MAHOMEDANISM

BY

Rev. C. G. Fander.

ZZ 89 *Second and Improved Edition*

CALCUTTA

1839

Printed by T. Black at the Asiatic Lith. Press

B 2317

N.B. The title page in English must be
taken out of those Copies which are sent to
Russia, or any other Musulman Country.

کتاب

میزان الحق



حکمت از مردارید با خوتر است

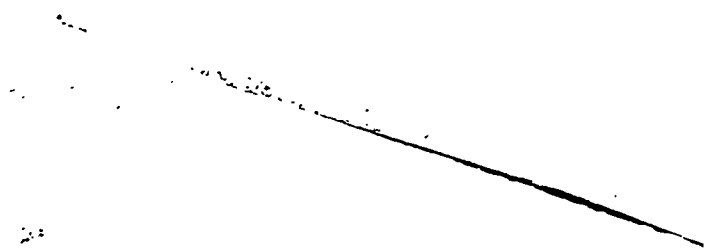
و هر چه را شاق می باشید بان بقاله شون

قول سلیمان

سوال نمایند که شما داده خواهید شد نفخ کنسید که خواهیم شد

بگویند در را که از برای شما کشاده خواهد شد

قول عیسی مسیح





شکر و سپاس و ستایش بقیاس خدای واحد قدیم و مقدس و عادل
در حیم را سزا است که بر تو ذات پاکش معراج تفسیر و جلال کبریا بش بر از بتها
و شریک حقیقت و نور هدایت و تمامی عطایا و کرامات از مرآسم پیکرانش در جلوه
ظهور حق معرفت حقیقی در پناه پرده مکرش مستور و یونید کانی که رتبه این مرتبه را بر
جویند و بر سر وانی که راه این منزل را بدرستی پویند بخشنده و عطا کننده است
و بعد مخفی ننماید که بر عارفان علوم معرفت و ذوی الشوریان مراتب کما شفت
ظاهر و هوید است که اول علمی که انسان را در دبستان وجود واجب و لازم است
علم معرفت خود است زیرا که آن کلید است که باب معرفت الله نیز بآن مفتوح خواهد شد
یعنی آن کسی که بقضای روح خود توجه نموده و آن را شناخته و بواس و خواش
قلب خود را تقیث نکرده و ندانسته پس در شناختن احوال باطنی خود چکانه و بهر فائ
نیز آشنا نگردیده است و بیجهت چنین کس باب معرفت الله بسته است و مباد
سیل شناختن احوال باطنی و توجه بامور قلبی خود نماید باب معرفت الله بر او مفتوح

خواهد شد بنا بر این عدم معرفت نفس خود به مرتبه باعث عدم معرفت الله شده است
 که کسان بسیار الهام الهی را یا انکاری نمایند و یا خواری بینند و کسی که در باره خود
 کند و به آرزوهای قلبی خود متوجه شود بزودی در خواهد یافت که اصل بهر آرزو
 آرزوهای که او را بجرکت می آورند و مبطل و امید آرند یک آرزو دست که مدتی
 همه اعمالش در انجام است و این آرزوی عمده که در قلب تمامی مردم حتی در محراب
 نشینان نیز یافت می شود عبارت از تننا و تقاضای قلب آدمی است که بنا بر
 آن خوشحالی جاودانی و پی زوالی را طالب است و تا انسان آن را نیابد قلبش
 آرام نمی گیرد و هیچ وجهی خود را در حالت نیکنجستی نمی بیند و همین علت است که کثرت
 بنا بر ظن خود زحمت کشیده سعی می نماید که تقاضای قلب و روح خود را با نجسم
 آورده بهین طریق خوشحالی مذکوره برسد بعضی چنان گمان می برند که این خوشحالی را در انواع
 و اقسام عیش و عشرتها خواهند یافت و بواسطت آنها تقاضای روح خودشان را رفع
 خواهند نمود پس بیش و عشرت مشغول می شوند و تن خود را بملو و لعب داده در آن
 فساد می نمایند و با وجود آن که کعب الاسکان هوا و هوس جسمانی را بجا آورده از
 لذات و نجوی بهره مند میگردند فاما خسر الامر بعوض آن که از برای جان و روح خود
 آرامی را بیابند و تقاضای آنرا میسر سازند اضطراب قلب خود را بیشتر می کنند
 و بجای خوشحالی یا دید که در تنفس حاصل نموده پیش از پیش مایوس میگردند و
 بعضی خوشحالی خود را در بسیاری جیفه دنیا دانسته خزینه بر بالای خستینه میگردانند و

که زیاده دارند علاوه بر آن می طلبند و در هیچ وقت هیچ چیز قانع نمی شوند از آن
 کند رسای مرک ایشان را کشان کشان از طلا و نقره خودشان جدا می سازد و به آن خزینه
 را که گمان می بردند و بر آنها اعتماد داشتند که خوشحالی از بوی ایشان خواهد رسانید باید که
 در آن حال گذاشته بی آن بکار رحمت نمایند و بعضی در اینجه هستند که آن خوشحالی را
 در علم و زیادتی آن خواهند یافت اما تا این علم علم انسانیت و ما و ادیس که انسان
 در دستان الهام ربانی بآن متعلم نشده آن علم مانند عیش و عشرتهای مذکوره از
 دنیای فانی تحصیل گشته بر بنای فانی گذاشته است پس در اینصورت روح
 ابدی که طالب خوشحالی حقیقه و جاودانی است چگونه بچنان علمی ساکت می شود که
 محصولات فانی قبول نماید و بعضی چنان تصویری نمایند که این خوشحالی روح خود را در دست
 و غرت و بزرگی دنیوی خواهند یافت و بعضی در چیزهای دیگر با جمله هر کس بیست
 طالب یک خوشحالی می باشد با وجود آن که هیچ یک از آنها آن خوشحالی مطلوب ندارند
 که امیدواری ایشان در آنست نخواهد یافت آیا ممکن است که روح ابدی آدمی از غذا
 فانی و جهانی سیر کرد و در این طریقی بتا کمال مسکله طربها و اموال خود در گذر است ایامی شود
 که روح باقی آدمی را ساکت و خوشحال سازد پس آدمی دفع تقاضای روح خود را که نتین
 خوشحالی جاودانی است در دنیا و اموال عیش آن تحصیل نمیستواند کرد بلکه باید که رفع
 نمودن آن را خارج از اینها بداند و در عالم روحانی و در وجود حقیقه و بی زوال که خدایت
 بگوید که آن را محض در او و در شناختن او می تواند یافت پس هر کس که در اراده رفع تقاضای

رفع خود در صد تحصیل خوشحالی حقیقی باشد با و لازم است که پیش از همه چیز با
 آن خوشحالی حقیقی را که خداست بیابد و رضامندی او را شامل خود سازد و اصل مطلب
 و سبب افتیش آدمی همین است و بس نه خوردن و آشامیدن و مال و دولت
 و در حضور مردم طلب جاه و حرمت و عزت کردن بلکه انسان بجهت تعبد و سعادت
 دایمی مخلوق گشته و از برای همین باید مادر که در این عالم است مهیا کرد پس
 نخست عظیم ترکاری که بر کس واجب است این است که باین مطلب بپردازد
 که خدا را نیافته و نشناخته آرام نگیرد تا آنکسی که این امر را ملاحظه نمی نماید و اوقات عمر
 بهای خود را محض در تحصیل لذت دنیوی صرف می سازد چنین شخص مستحق غضب خداست
 اما خدای بی انتها و لایدرک و غیر مرئی را بچگونه می شناسیم یا بقوت عقل
 و بس حاشا که عقل بی ابتدا و انتها را بچگونه درک کند و غیر مرئی را با تفکر بچگونه متصور
 حال آنکه عقل محض اینگونه چیزها را فهمیده و تشخیص میدهد که بقوت حواس ظاهره و بحیطه
 خود درمی آورد و عالم متصرفه عقل محض عالم مرئی است نه عالم غیر مرئی پس آدمی بواسطه
 عقل خود در بار خدای تعالی همان قدر را میسر تواند فهمید که خدای تعالی بسبب ایجاد
 ذات غیر مرئی خود را پدید نموده است بنا بر این انسان قادر است که از مخلوقات بخدا
 و از مصنوعات بصانع پی ببرد و ایجاد گشتن و برقرار ماندن عالم آدمی را باین طریق می بیند
 که خالق اوست و از آن مخلوقات عالی و متعارف و مطلق است و از آن قدرتهائی که
 باعث حرکات موجودات و از آن استمداد جنسین مجبسی که در مخلوقات هویدا است

و از آفرینش هر شیئی بآلت خاصی که مخصوص سلسله مشخص خویش است آریسل دیده جهش پین
 و کوشش برای شنیدن و حس علی بذاته که در جمیع مخلوقات صورت این حال ظاهر و هویدا
 خلاصه از تمامی اینها آدمی پی تواند برد که خدا قادر و علیم و حکیم و کریم است و چون انسان
 فرق نیک و بد و تفاوت عدل و ظلم و قبول و ناسبقولی خدا و علم از اجر و بازخواست
 در قلب خود حس می تواند نمود پس از دانستن اینها می تواند حالی شد که خالق دنیا و آدم
 می بایست که خدای عادل و مقدس و دوست دارنده و احسن و دهنده نیکوکاران و خوار
 کننده و بازخواست کننده بدکاران باشد اما مادامیکه انسان از کتاب الهام الہی بهره
 و نسیمی مکرّمه است خالق را از آثار مخلوقات پیش ازین نمی تواند شناخت و اگر چه
 خدا را در اوصاف مسطوره بدانند در چنین شناختن قلیل باز بر تبه یقین مکتبی نتواند رسید چنانکه
 شاید کافی این مطلب طایفه نبی پرستان اند که بهمد آن عقل و فرست و علم و کیا است
 که اکثر ایشان در اوقات سالف تحصیل کرده بودند تا اکنون در طور عبادت خودشان با
 و از قید بت پرستی و بت پرستی مرتبه ایمان هم نخواستند رسید که خدا را بطور یقین و حم
 و قدیم و قادر و علیم و حکیم و در سیم و عادل و مقدس و خالق آسمان و زمین دانند مخفی نماید
 چنین نیست که سرشت آدمی و حرکت دهنده او محض عقل باشد و بس بلکه نفس نیز دارد و
 هوای نفس بر تبه در او قوت یافته اند که در اکثر اوقات دیده بصیرش را تا
 حتی ناپایداخته با و غالب می شوند و باین علت بآدمی ممکن نیست و در هیچ وقت
 امکان نداشته است که فی نفسه خودش باستطاب عقل خود تمامی آن درجه خدا شناسی

مذکوره برسد و نیز ممکن نیست که انسان از پیش خود آن توانائی را تحصیل نماید که هم
 مغلوب سازد و هم بر چیز دیگر که نیک و مفید است عمل آورد و چنین تصور کنیم
 که انسان با عقل خود در معرفت بمراتب مذکوره رسیده باشد لیکن باز با اینها تفاوت
 روح ابدی خود را رفع نمی تواند نمود زیرا که آدمی عقل خود در باب اوصاف مسطوره خدا
 یقین کلی نمیتواند حاصل کرده و فی نفسه از خود نمیتواند یافت که اراده خدا در بار
 چه چیز است و احکام او در ماده بشری چه خواهد بود و انسان رضامندی او را نمیتوان
 تحصیل نماید چنانکه در خصوص این مطالب عمده علمی شهو ربست پرستان نیز نفسوسم
 و قلت عقل و کمی در آنکه خودشان اقرار و اعتراف نموده اند اما واضح است تا آدمی
 از مطالب مذکوره خبردار نشود اراده خدای خود را نمیتواند بجا آورد و مادامیکه اراده خدا
 را بجا نیآورده رضامندی خدا با او شامل نمیکردد و آدمی که رضامندی خدا شامل حال او
 نشده است او بچهار طریق خوشحالی حقیقی و ابدی را خواهد یافت پس از برای رفع
 تقاضای روح آدمی که یافتن خوشحالی ابدی است لازم است که خدا را اراده خود را بجا
 انسان دارد بآن اسبابی که رسیدن مطلب در آن شایسته بطریقی که آدمی خواهد رسید
 پاف سازد و شک نیست که خدای تعالی طلب بخت جاد و دانی را در قلب هر بشری محض
 از برای این ثبت و نقش کرده است که انسان بهمان خوشحالی مطلوب برسد و چون
 ثبت کردید که آدمی بی الهام ربانی بخوشحالی حقیقی نمیتواند رسید پس بنا بر این الهام
 الهی بآدمی بالضرورة لازم است فلیندا کسی که چنان گمان برد که الهام لازم نیست و چنین

تصور نماید که بی آن محض بر سنائی عقل خود خدا داراده و او را نمیتواند شناخت و آن طریق
رای تواند یافت که بآن رضا شدی خدا را بخود شامل شود خوش حالی حقیقی و جاودانی
بجهت رنج حاصل نماید چنین کسر خیال باطل و فکر عبث نموده و در طریق ضلالت است
حتی این را نیز فراموش کرده که قبل از خود اوالی الآن کسان بسیار در دریای پنهان و پنهانی
چنین فکرها غوطه و در کشت بیچاک از آنها کوهر مراد را کف آرزو دنیا ورده است زیرا که
روشنائی مفید و غایتی طلعت اند و عقل هرگز آدمی را بر سر منزل مقصود نمی تواند رسانید بلکه
محض نور افشای کلام الهی با نجامی تواند رسید و چنین الهام مخصوصه که انسان بواسطه آن
آنچیزها را می تواند فهمید و آنوقت که عقل در درک آنها عاجز است خدا با آدمی رحمت
و عنایت فرموده و اراده خود را که دوباره آدمی دارد در آن پنهان ساخته است بخدای گری
که چنین بخشش غلیبی که سر آید همه عطایاست با انسان نموده ابد الابد شکوه و حمد باد
اما چون مذاسب عالم با قیاس است و هر طایفه مذاسب خود را حق میدانند پس در این
امکان ندارد که تمامی آنها حق بوده و از خدا باشند بلکه محض یکی از آنها حق و از خدا است و
در این حال سوال لازم می آید که آیا علامات معتبره طریقت مقرره خدای تعالی کدام است
فاما الجواب یافتن علامات الهام حقیقی و طریق حق که خدا داده و نهاده است اشکالی ندارد
زیرا در حالتی که بقضای روح آدمی و بجزای سطلوب انصاف انسانی و بظهور صفات خدائی
که خود را در موجودات حیوان حاشه اگر اینها رجوع و ملاحظه شود آن علامات را بزودی می توان
یافت یعنی چون خدا قدیم و داست او معتر از تغیر و تبدیل است پس بنا بر این بطریقی که خدا

در آفرینش موجودات و محاطت عالم و در قلب آدمی خود را ظاهر و بیهیداساخته است باید که
در کلام خود نیز خود را همان طریق ظاهر و بیان سازد پس الهام حقیقی را باین شروط و غایب
آئینه می توان شناخت

شرط اول آنست که الهام حقیقی تقاضای روح انسانی را که یقین خوش جان و
است رفع سازد و این تقاضای روح بچند قسم تنقسم می شود اول آن که آدمی بدسترس نیست
در باره خود و خدا محتاج است یعنی بآدمی لازم است که خبر معشیره در خصوص صفات خدا بداند
و از ارادت و احکام خدا و از مطلب آفرینش خود خبردار باشد و از تحصیل چاره انجام آن آگاه گردد
اگر چنانچه آدمی از این مطالب خبردار نباشد و آنها را نداند بچونش حالی حقیقی چگونه می تواند رسید
ثانیا این که انسان تحصیل عفوگنا مان و تفصیلات خود محتاج است زیرا که انسان در خود می بیند
که در حضور پروردگار خود مقصر است و انصافش با و حالی می نماید که آن افتخار و کثرت و
رفقاری که با و لازم است بمثل نیآورده و در حضور خدا کند کار است و هر کس که از صفات
خود بی خبر و در اراده فریقین خود نباشد باید که به تفصیلات خود متفرکه گردد پس معلوم
و مشخص است که انسان از هر جهت با انواع و اقسام خطایا در حضور خدا مقصر و دیون است
در ایحال لازم است که آدمی از بارخواستهای تفصیلات خود در مانی نیست دین خود را
سازد و الا بان خوش حالی که محض در خداست نمی تواند رسید زیرا که دیون و کند کار چگونه
به پروردگار خود تقرب می تواند جست ثالثا این که علاوه بر تحصیل عفوگنا مان روح آدمی
پنیک و پاک گشتن نیز محتاج است یعنی بآدمی لازم است که روز بروز در کمال غلبه

خوبتر پاک تر گردیده بحسب اتقرب پا بد زیر تا این تقاضای روح آدمی رفع نکند و باطن او
پاک و مقدس نشود رضا مندی خدای پاک و مقدس نیز شامل حال او نخواهد گشت و از جهت
که خوشحالی حقیقی آدمی وابسته این پاک باطنی است پس بدون آن خوشحالی
حقیقی تحصیل نمی تواند نمود و این تقاضای ثلاثه روح انسان در ضمن آن متنا و تقاضای سمد
که عبارت از یافتن خوشحالی جاویدانی است لازماً و واضحاً یافت می شود در این صورت
مادامی که انسان حقیقت را نیابد و در حضور خدا بری الدنیه نشود و پاک قلب خود نرسد
لذت آن خوشحالی جاویدانی و حقیقی را که در خداست و بس نخواهد چشید و متنا
ساکت و رفع ساختن تقاضای مذکوره از قناری که معلوم است در میان بت پرستان
هم متداول است چنانکه آنها نیز خود را مستجاب حقیقت میدانند و بنا بر زعم خودشان گویا همیشه
طالب حق اند و قربانی آنها بر مان است قاطع که میخواهند که بواسطت آنها تحصیل
کنند و قسام ریاضت و نذر ایشان شاید این مدعاست که تقاضای پاک گشتن بآنها هم
معلوم است و از همین موضع است که به بت پرستان نیز تقاضای یافتن خوشحالی حقیقی
اشکار گردیده است پس مادامیکه تقاضای مذکوره که خدا بطور سختی در روح آدمی
ثبت نموده رفع نشود آدمی خوشحال و سعادتمند نمی تواند شد و چنانکه مذکور گشت که انسانی
تقاضای روح خود را بالذات نفسانی و با قوت عقل خود ساکت نمی تواند ساخت و آن
خدا این تقاضا را محض از برای آن در روح نقش کرده است که رفع شود و آدمی بتقصا
سکوت آن خوشحالی جاویدانی را تحصیل نماید پس باید که الهام الهی تقاضای مذکوره را

سازد زیرا که مدعی الهام الهی چنان که مذکور گشت همین است که اینها را رفع کند پس اگر
چنانچه رفع نماید برائت بیفایده خواهد بود پس کتاب هر یک از مذاهب که تقاضای
روح آدمی را رفع نازد همین دلیل است کافی که آن مذاهب از خدا نیست

شرط دوم این است که باید الهام حقیقی با شرعی و انصافی که از خدا در قلب
آدمی ثبت گشته است موافقت داشته باشد و انصاف آن قوه باطنی است
که خدا آن را در قلب هر کس بخوی که هرگز نمیشود ثبت نموده است که آدمی یا آن تشخیص
و ظلم از عدل و مقبول و نامقبولی بخدا و سزاواری اجسد و بازخواست را احساس می نماید
و هر چند که قوه انصاف بعزت غیبت بدی و قوت نفس در اکثر اشخاص بسیار ضعیف
بهم رسانیده حتی در بعضی اشخاص کالعدم می نماید باز در تمام طوایف تشخیص میکند
و ظلم از عدل و مقبول و نامقبولی بخدا و سزاواری با جریا بازخواست بدیهتها یافت می شود
و در اکثر مثل تشخیص دادن انصاف بر تبه مطابقت می آید که دروغ گوئی و فریفتن در آواز
و قطع الطریق و قتل را بد دانسته به بازخواست سزاوار میدانند و همچنین در سزاوار
ولی ریائی و خوبی و محسبانی را نیک و لایق اجرت می شمارند پس باید که الهام
حقیقی باین احساس انصاف خواه قوی و خواه ضعیف باشد موافقت نماید چنانکه چیزی
که انصاف نرشد و ناحق و بخدانا کواری و لایق بازخواست بفهماند الهام حقیقی هم آن را
بهمان قسم بفهماند و آن چیز است که بنا بر انصاف نیک بخدا خوش آئینده است
الهام نیز آنرا بهمان طور بیان کند و نمیتواند بود که کلام الهامی ربانی با شریعت انصافی

که خدا در قلب انسان برقرار کرده است نفیض گوید اما می‌تواند بود حتی ضرر درست دارد که آن
زیاده بفساد و تحریف رساند

شرط سیم آن که چون خدا در انصاف قلب آدمی خود را عادل و مقدس
پایان ساخته و بنا بر این دوست دارنده و ابرودهنده نیک و نیک کاران و خوارپنده و
باز خواست کنند و بدکاران است پس الهام حقیقی باید که خدا را در همان صفات
بیان سازد و چنانکه انصاف بجهت تحصیل نیکی و پاک شدن قلب آدمی است همان طریق نیز آن
که الهام الهی منظور و مقصود آدمی را باین مطلب عمده بکشد و در تحصیل آن متحرک آدمی گردد و ترسبد
که نه محض ظاهر بلکه باطنی پاک شود چنانکه خدا پاک است

شرط چهارم آنکه چون خدا قدیم و مطلق و در ذات و صفات خود عاری بر
از تبدیل و تغییر است پس لازم می آید که الهام حقیقی نیز او را چنان بیان سازد که خدا
خود را با موجودات بیان نموده است یعنی هنگامی که با نظم عقل موجودات ملاحظه شود مفهوم می‌گردد
که می‌بایست خدا احد و قدیم و قادر و عالم و حکیم و رحیم و خالق آسمان و زمین باشد همچنین
نیز لازم است که الهام حقیقی نیز خدا را با ذات پاک بیان نماید

شرط پنجم آنست که در الهام حقیقی خلاف معنوی نباشد یعنی لازم است
که در کتب الهام الهی تمامی مطالب و تعلیمات عمده موافق یکدیگر باشند زیرا که محال است که در
مطلب تعلیم متضاد یکدیگر بوده هر دوی آنها حق باشند و اختلاف کلام بی استحکامی و ضعیف
و نقص را ظاهر می سازد و بجهت این که بودن این صفات ناقصه در خدا بی کمال و بهتر از تمثیل صورت

امکان ندارد پس همین قسم در کلام الهام الهی نیست و چون چنین صفات محال است
 نهایت ممکن است که کلام انجام گسسته شرط منزه بوده که کلام الهام حقیقی و ربانی است
 چنان حقایق را بیان نماید که اسرار الهی بوده و از حیطه تصرف عقل انسانی دور و خارج باشد بنوعی
 که آدمی با عقل ضعیف خود بر آب عالی و درجات رفیع مطالب بیان ساخته خداوندی تواند
 زیرا که علم حکمت خالق پیشتر از علم آدمی می باشد که خاک زاده و کوته نظر و وجودش از دست
 علی معلوم و یقین است که چنان اسرار در الهام حقیقی می تواند بود زیرا که بیان خدا با موجودات
 نیز از چنان اسراری مملو است که عقل آدمی آنها را درک نمی تواند نمود هر چند که انسان اقوار باطنی
 موجودات را علی الله و لم در کاری پند همیشه از آنهاست فیض میگردد باز عقل باطنی آنها را درک
 نمی تواند نمود و علاوه بر این ممکن است که خدای تعالی در کتاب الهام خود نیز آن چنان صفات پاک
 پاک خود را اظهار و بیان نماید که در هیچ یک از موجودات مثل آن صفات نبوده پرورد از تصرف
 عقل انسانی باشد زیرا ممکن است لازم است که در ذات پاک الهی چنان صفاتی باشد که محقق خدا
 بوده در هیچ یک از مخلوقات مثل آن نباشد تا خدا با آنها از تمامی موجودات استیاز یافته
 در انتهای کمال باشد و الا در میان خالق و مخلوق و عابد و معبود تفاوتی نمی بود پس این صفات
 که ایداری جرات است که ذات پاک بی پایان باری تعالی را با عقل ناقص و ضعیف و سنجید و از برای بی نهایت
 ولایه درک آنها و انجامی قسم دارد و میسین سازد که در ذات پاک خدای باریست فلان فلان صفاتی
 یافت شود و یا آن که بعبارت و قادر و حکیم بحث دارد نماید که فلان صفات را می بایست بی نهایت
 ساخته و بفلان ترتیب واضح سازد و حال آنکه تصور کننده چنان خیاها سازد و از بازخواست نمیکند

زیر که آدمی خود را با اینها بدعوی الوهیت برساند خلاصه همین قدر در باب بیان صفات لازم
کتاب الهام حقیقی گفته شده صفات پیغمبر حقیقی را در ابتدای باب آخر این رساله
خواهم ساخت

پس در اینصورت اگر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنا بر شروط مذکوره ملاحظه
نموده تشخیص دهد و در آن ساعت با و معلوم خواهد شد که امکان ندارد که الطوارعبادت ایشان
و کلام کتب آنها از الهام حقیقی صادر گشته باشد زیرا که تعاضای روح آدمی را که یافتن حقیقت
دینی تقریری پاک و خوش حالی حقیقی است هرگز رفع نمی تواند نمود بلکه در خصوص ذات و صفات
خدا و اراده او که در باره انسان دارد از آنها گمانهای نالایق و ناقص صادر می شود بر تبه که آدمی را
بر بت پرستی دلالت میکنند پس آنها بالمره خلاف بوده متابعان خود را بکسر ای و بت
دلالت میکنند لهذا جهت شخص محمدی که جویای حقیقت است جستجو نمودن مذاهب بت پرستان
لازم نیست زیرا که اگر بتس آنها مرادی حاصل نمی شود نهایت بجهت چنین شخص سوال لازم و تقصیر
عمده این است که آیا فی الحقیقه کلام الهی قسران است که آنرا از خدا دانسته است یا انجیل
که کتب مقدسه هستند سبحان اند و یا قسران و انجیل بر آستی و درستی الهام و کلام الهی اند اما
چون مطالب قسران و انجیل را یکدیگر موقت ندارند چنانچه هر کس که از تعلیمات و مطالبات آنها
خبر دهد و با آنها رسید باشد میداند و در این رساله نیز در موقع خود ثابت خواهد گشت پس باین
مکن نیست که هر دوی آنها کلام الهی باشند در اینجا محض یکی از آنها راست و کلام خداست بحال
الحجت و طرفداری و تعصب را بر کنار نهاده از روی حقیقت جوئی با قلب صاف و دقت تمام

تجسس نمائیم که آیا کدام یک از قرآن و انجیل کلام الهی است آسید که خدای تعالی بجهت یافتن
 حقیقت استعانت نموده نوبه ایت را غایت فرماید زیرا که این امر چنان غلطی است
 که هر کس که طالب و جوای خوش حال دایمی خود است دیگر در باب این غفلت نمیتواند ورزید
 بجهت آن که نجات و هلاکت وابسته همین است زیرا هر کس که طریق هدایت را نیاخته باشد
 جاودۀ ضلالتش او را از خدا و جویش هلاکت ابدی خواهد برد و بطالب طریق حق لازم است
 که بخدای قاضی الحاجات که بهترین مادیان و نور هدایت را بطلبان عطا کننده است
 سناجات نموده با سعی تمام تحصیل کند و مادامیکه طریق حق را تحصیل کرده است از استغناء
 و تجسس دست نکشد و عرض ما ازین رساله نه محبت و مباحثه بلکه همین است که راه حق را بیابد
 که از سیم قب جوای حقیقت اند پان نموده یافتن حقیقت را با نیا آسان و آسمل سازیم پس
 متابعت کنندۀ محمد باین سخنان که یکی از دوستان تو که طالب خوش حال جاودانی
 تو است از راه محسوس بانی نوشته بقلب و فکر تمام متوجه باش و در خواندن این رساله
 نقصی نکند آشته بلکه بفکر و تعقل تمام الی آخر مکرر اسطالع نامی و بجهت تحصیل حقیقت بخند آید
 که اصل نور است التماس کن که ترا از عالم بالا منور سازد و الا اگر نور او ترا منور سازد دیارای
 دیدن و یافتن حقیقت را نخواهی داشت چنانکه اقاب را محض با نور اقاب میتوان دید
 همچنین خدا را نیز با نور خود میتوان شناخت و بس اما هرگاه از توفیق و عنایت
 حقیقت را یافته پس در هر جا و هر کتاب که یاقه باشی از آن روگردان مشو زیرا که خواهی
 دیدن حقیقت خواه دیدن خداست و هر کس که خدا را خواهد چید خدا نیز او را خواهد دید

این رساله منقسم به باب نموده این مطلب که آیا انجیل قرآن که اسم یک از آنها
 فی الحقیقه کلام الهی است در ضمن آن سه باب تشخیص خواهیم داد از آنچه در باب
 اول تفحص خواهیم نمود که منسوخ و تحریف کشتن کتب مقدسه که عبارت از انجیل و تورات
 باشد صحت و آردیانه در باب دوم تعلیمات عده انجیل و تورات را بیان کرده و ملا
 خواهیم نمود که آیا آنها شر و ملی که ما جهنم الهام حقیقی ذکر و ثبت نموده ایم مصداق گفته
 و انجام دهنده آن شر و طمستد یانه در باب سیوم تعلیق و تشخیص ادعای راست
 محمد خواهیم کرد

باب اول

مشتمل است بر اثبات اینکه انجیل و کتب عهد عتیق منسوخ
 و تحریف نگشته اند

و منقسم به فصل است فصل اول در اظهار آنچه قرآن نیز تکرار است که انجیل و کتب
 عهد عتیق که در میان مسیحیان مشتمل است از خدای باشد فصل دوم در ثبوت اینکه در هیچ
 وقتی کتب مذکوره منسوخ نگشته فصل سیوم در اثبات اینکه کتب مقدسه مذکوره
 تحریف و تبدیل نیافته اند

فصل اول

مفنی نماند که هر یک از امتان محمد مادی که منکر پذیرفته نباشد باریت

که اعتقاد و قسرا داشته باشد که کتب مسیحیان که عبارت از انجیل و تورات است
کلام خداست زیرا که در اکثر مواضع قسرا آن احوالات اهل کتاب ذکر شده است
و از آنها خبر داری توان شد که کتب مذکوره خدای تعالی بجهت بیان اراده و احکام
خود بواسطه موسی و داوود و سایر پیغمبران و بواسطه سیح باطل مذکوره داده است
پس در باب کلام خدا بودن آن کتب دیگر لازم نیست که دلیل آورد و حقیقت آنها را
محمّد ثابت سازیم زیرا که خود محمدیان و قرآن نیز بر مطلب مزبوره اقرار دارند چنانچه
ذکر خواهد شد در این صورت از اظهار آن دلائل موفوره که بجهت ثبوت کلام الهی در
کتب مقدسه مستعمله مسیحیان می توانستیم آورد حال در اینجا قائل نموده انشاء الله تعالی از بیان
این دلائل در صفحات باب دوم مجال و فرصت یافته بجزیره آنها اقدام خواهیم نمود
پس در اینجا مختصر آن مواقع قسرا را ذکر خواهیم کرد که از آنها مستفوم و مشخص میگرد که خود
مقر است که کتب مقدسه مستعمله مسیحیان و یهودیان از خداست چنانکه در سورة التور
سطور است که و قل لمنتم بما انزل الله من کتاب و امرت لاعدل بینکم الله ربنا
در یکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لا محجة بیننا و بینکم یعنی بگوای محسد که من ایان می آورم
بآن کسی که از خدا نزول یافته اند و در خصوص شما من عدالت امر شده است خدا رب ما ورت
شماست بجهت ما اعلی و بجهت شما اعمال شما را محسوب خواهد نمود ما بین ما و شما باید که
مجتبی نباشد و ایضا در سورة العنکبوت مرقوم است که ولا تجادلوا اهل الکتاب الا
بالحسب الحسن الا الذین ظلموا منهم و قولنا ما بالذین انزل الینا و انزل الیکم و الینا

واللهكم واحد ونحوه لم يسلحون یعنی شما می گفتمیدان باسل کتاب محبت شما نیست
مگر بطریق خوشی ما و رای آنها که با شما مسلم می نمایند و بگویند که ما ایمان می آوریم بآن چیز
که با ما نازل شده و بآن چیز می که بشما نازل گشته است خدای ما و خدای شما یک است
و ما خود را با تو سلیم نموده ایم و دیگر در سوره آمده مرقوم گشته است که الله واحد
لكم الطيبات و طيباء الذين او نوال الكتاب على لكم و طعامكم جعل الله
یعنی از امر و زحمت کشته بشما طیب است و طعام ایشان که با آنها کتاب داده شده و طعام شما
بایشان حلال کردید بهر یک از امتان محمد واضح و لایح است که علی که بایشان کتاب داده شده
و آنها که باسل کتاب لقب گشته اند مسیحیان و یهودیان اند چنانکه در سوره البقره مذکور است
که و قال اليهود لبست النصارى على شيء و قال النصارى لبست اليهود على شيء و هم
يبنون الكتاب یعنی یهودیان میگویند که نصاری بر چیزی نیستند و مسیحیان میگویند که یهودیان
بر چیزی نیستند و حال آنکه آنها کتاب را خوانده اند و این فقره نیز از قرآن معلوم
مشخص است که کتبی که یهودیان و مسیحیان داده شده توریت و انجیل است زیرا که در
سوره آل عمران دارد است که انزل التوريت و انجيل من قبل هدي للناس
یعنی خدا نازل نمود توریت و انجیل را سابقا که بادی مردمان باشند و از برای تفسیر لفظانو
توریت بهین قدر اکتفا میرود و اینکه در اصطلاح عرب بگامی که از خدا یهودیان داده شده است
توریت گفته می شود لفظی است که از عبرانی استخراج گشته زیرا که آنها قبل از ایام محمد
تا حال کتب الهامی را که بواسطه پیغمبران خدا بایشان رسیده توراه می نامیدند

که عبارت از تعلیم و یا شریعت است و یهودیان کتب مذکوره را سه قسمت نموده
 بهر یک لقب علاقه دادند مثلاً بقسم اول که محض کتب ختم موسی است تورا و
 بقسم ثانی کتب پیغمبر و بقسم ثالث رسایل و از یهود میگویند سبب زبور گرفتن ایشان آن بود
 که قسم ثالث از زبور داود آغاز می شود لکن سیمان که مسکی کتب مذکوره در هر اوقات
 در میان ایشان نیز استعمال بوده و بسیار باشد و آنها را کلام خدا دانسته و میدانند در اکثر اوقات
 باین قسم تلاش کتب عهد متیق میگویند ازین سبب که خدا قبل از هیچ کتب مذکوره را
 ملهم ساخته بود و باجمیل در اکثر اوقات کتب عهد جدید میگویند و عهد دومی آن
 نیز کلام الهی و یا کتب مقدسه گفته می شود و مسکامیکه در باب کتب مذکوره در این رساله کشیده
 شود آنها را باین اسم استعمال خواهیم نمود خلاصه بنا بر آیات مزبوره قسم آن کتابها
 ندارد که تا بیان عهد در خصوص کتب مقدسه ستمد سیمان تغافل ورزیده بآنها ملحق نشوند بلکه
 بنا بر مضامین قسم آن باید که محمدیان نیز کتب مذکوره را کلام الهامی پروردگار بدانند نهایت
 طلبی که قسم آن را در چه مرتبه محبوب میستوان داشت در باب سیموم ذکر خواهیم نمود
 و با حشمت آوردن این آیات قرآن خداست که گویا باجمیل بشهادت قسم آن احسباجی
 داشته باشد حاشا بلکجهت آنست که امتان محمد به اندک قسم آن که خودشان حق میدانند
 مقرر است که کتب مقدسه مذکوره از خداست

فصل دوم

میشمل ایست بر ثبوت اینکه باجمیل و کتب مقدسه

عهد عشق در هیچ وقتی منسوخ نگشته اند

در این باب قرآن و منیران آن اذعان میکنند که چنانچه بسبب آمدن زبور توریت و بعثت ظهور انجیل زبور منسوخ و احکام آنها باطل و برطرف گشته بچنین دلیل نیز بسبب هیچ قرآن منسوخ گردیده است چنانکه دیگر آدمی در تحت قید آن نمی باشد درین صورت با کلام که با دقت تمام بحقیقت این اذعان برسم زیرا اگر راست باشد پس کتب عهدستین قدس با وجودی که از خدای باشد باز با جدی لازم نیست که احکام آنها را تابع باشد

پوشیده نماید که ادعای مذکور محمدیان از قسرداری که شخصی می شود دارند از دستن توریت و انجیل و از تفهیمین مطالب و مقاصد آنها صادر گشته است زیرا که اگر کسی با تفکر و دقت تمام کتب مقدسه را مطالعه نماید بزودی دریافت خواهد کرد که فی الحقیقت معنی آنها متفق یکدیگر و در مطالب با هم موافقت و مناسبت کلی دارند بطریقیکه تمامی آنها همسوره و عجیبه معرفت و محبت خدا هستند که اصل بنای این عمارت توریت است و سایر کتب مقدسه سبب تکمیل آن چنانکه در توریت اراده خدایی که در باره آدمی دارد بدین نحو بیان شده است که باید سلسله انسانی با استقواب درست شناختن خدا و پیروی عبادت شایسته او تقاضای روح آدمی انجام یافته آن سلسله بخوش حال حسیقی و دایمی برسد که بنیاد آن عمارت همین است و پس و بعد از توریت در رسیال رسل و زبور بیان شده است که خدا نظر معرفت و محبت خود با انواع و اقسام اطوار و طرق تصانیف نوع بشر را علی الخصوص ملت اسرائیل و بت برستان را نیز بامره از نظر نینداخته یوما فیوما توریت و انجیل

خود کشیده و جهت محبت لایق او مهیا نموده است و از سه لایحه انجیل واضحی سازد که خدا تعالی
 بجهت خود بچه قسم این مطلب عظیم را بواسطه تسبیح بانجام رسانیده و آن چنان عبادتی
 مقرر داشته است که خارج از آن آداب و عبادتهای ظاهری باشد که یهودیان در زمان
 عهدتین میکردند و دیگر این مصلحت نیز در انجیل و کتب پیغمبران بیان شده است که در آیه
 عموم طوایف عالم بعبادت حقیقی مقرر شده انجیل خواهند رسید و اینکه عبادت
 ظاهری تورات به عبادت روحانی و باطنی تبدیل خواهد یافت مطلب نوبخودیرا که بشارت
 در بعضی مواضع کتب عهدتین مذکور گشته است که آیتی خواهد آمد که بوض عبادت
 عبادت روحانی مقرر خواهد گردید مثلاً در آیات ۳۱ الی ۳۲ فصل ۳۱ از این پیغمبر ذکر
 شده است که خداوند میگوید چنان وقتی خواهد رسید که من با خانه اسرائیل و خانه یهو
 (یعنی با تمامی ملت یهود) عهد جدیدی خواهم بنهادم و خداوند میگوید بنده آن عهد که با پدران ایشان نهاده
 بودم در آنوقت که با دست آنها را برداشته نمودم که از ولایت مصر بیرون آوردم و ایشان
 آن عهد را نپذیرفتند و لازم بود که من با آنها زور نمایم خداوند میگوید بلکه عهد من این
 خواهد بود که در آنوقت با خانه اسرائیل خواهم بنهادم یعنی شریعت خود را بر قلب ایشان درج
 خواهم نمود و با نوزاد آنها ثبت خواهم ساخت و من خدای ایشان خواهم بود و آنها
 نیز طایفه من و آیه ۶ فصل ۳۴ اشعیا پیغمبر و آیه ۴ فصل ۱۰ زبور که معنی آنها در انجیل در فصل
 ناصب عبرانیان تماماً واضح گردیده است و آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۸ کتاب پنجسم موسی نیز
 اشاره بمطلب مذکور است مخفی نماند که احکام تورات بر دو قسم است قسمی احکام ظاهری

که بر آداب عبادت یهودیان و عادت ایشان منسوب بود و قسمی احکام یهودی
که بخداشناسی و پاکای قلب و نیک رفتار منسوب است غرض از قسم نخست که
خدا تعالی از برای یهودیان بر سر آور نموده بود و بدو نحو است نحو اول این که طایفه مذکور
باستصواب آن احکام از طایفه بیت پرستان قبول نمودن عادت است و پس
ایشان کناره جویند و نحو دوم این که نمونه و نشانه آن عبادت روحانی باشد که
می بایست بوسیده مسیح سرگردانند و فلکذا احکام ظاهری بعد از ظهور مسیح بدین معنی
منسوخ گردیدند که دیگر محفلت آنها لازم شد چنان که جسمین تبدیل و تغییر در آیات
سابق الذکر تورات اشاره گشته است لکن بدین تغییر در احکام ظاهری آن احکام
باطنی تورات تبدیل و منسوخ نگشته اند بلکه مسیح آنها را در انجیل زیاده تفصیل کرده
و واضح نموده است چنانچه ما بعد مذکور خواهد گشت و تفسیر مذکور در ظاهرات و فروعات
کتاب عهد عتیق یعنی تورات نه برهم خورده و نه منسوخ گشته است بلکه آنجیزهای
که در تورات بطریق ظاهری و نمونه بوده اند حال در انجیل باطنی و روحانی شده و انجام
یافته اند اکنون با ظواهر نمونه چندی این مطلب را بیان و واضح سازم بدین قسم که در تورات
امر شده بود که جهت آفرینش کنایان حیوانات را قربانی نمایند البته بدینی است که قربان
کنایان را نمیتوانند پوشانید و منظور اصلی قربانیان را این بوده است بلکه نمونه
آن یک قربانی بود که مسیح در وجود خود عمل آورد چنانکه در عهد عتیق وعده داده
شده است که مسیح آینده جسم خود را جهت تمامی کنایان مردم قربان خواهد ساخت

و غرض دیگر از قربانی حیوانات این بود که انکار قربانی کنندگان بآن قربانی غنیمت
کشیده شود و ایشان آنرا دریافت نمایند و باو ایمان آورند و سبب آمرزش گناهان
ایشان بخص آن قربانی غنیمت بود که می بایست با هیچ صورت پذیر کرد و حال که هیچ
آمده و خود را از برای گناهان انسان قربان ساخته و همین یک قربانی بجهت آنان که با
ایمان آورده و می آورند کفاره ذنوب کشته است در این صورت آن قربانیها
نمونه دیگر لازم نیست زیرا که بانجام رسیده اند چنانکه این مطلب در تخیل در فصل ۱۰ و ۱۱
نامه بعبیرانیان بوضوحی ذکر شده است احوال قربانی لازمه شخص سیحی قربانی شکر و حمد
خداست که این را نه محض سخن بلکه باید بعمل نیز در حضور خدا بگذراند چنانکه در آیه ۱۲ فصل ۱۲
نامه بامسل روم و در آیه ۲ فصل ۲ نامه اول پطرس مرقوم است و دیگر در تورات
بجهت غسل و شستن و تطهیر کردن بدن حکم شده بود غرض از این شستن و شوی
آن بود که عامل این عمل دریافت نماید که روح پیش از بدن محتاج شستن و شوی و تطهیر است
پس این شستن و تطهیر جسمانی نمونه آن پاکی روحانی بود که بواسطه تخیل
بعمل می آید در این حال دیگر چنان غسل و طهارت لازم و واجب نیست بلکه الآن
بطریق روحانی و باطنی بمسل می آید چنانکه در آیه ۲۲ فصل ۲۲ نامه بعبیرانیان و در آیه ۲ فصل ۲
نامه بقیس مذکور است و البته معلوم است کسیکه روحش از ناپاک گناه پاک شده باشد
در پاک نگهداشتن بدن خود نیز کوتاهی مستلزم نخواهد نمود اما نه این که این پاکی ظاهر را
باین مرتبه بداند که از برای نجات یافتن آدمی حسی نیست لازم و مفید و دیگر این که عبادت حق

اور شایسته که قربانگاه و محفل عبادت یهودیان می بود که خدا خود را در آنجا چنان باری نمود که گویا
 در آن محل ساکن بود نمونه این بود که می بایست دل آدمی منزل خدا باشد پس در صورتی
 که انجیل بسبب ایمان آوردن مسیح قلب آدمی را چنان مکان مقدس می سازد دیگر عبادت خانه
 سنگی یعنی هیچکس لازم نیست چون آن محل روحانی که خانه سنگی نمونه آن بود حال در درون
 کسانی که قلبا مسیح ایمان آورده اند نیایافته است چنانکه در آیات ۱۶ و ۱۷ فصل ۳۲ نامه
 اول پل قرتس مرقوم است و دیگر آن روزهای عید که در توریت مقرر گشته بودند
 که احدی مازون نبود که در آنها تکب امری شود مگر این که با تمامی عواصم خود مستغرق
 افکار امورات الهی و خسر وی کرد و آنها نمونه عید قلبی بودند که عبارت است از
 تقرب یافتن ب خدا و استحکام ساختن رابطه دوستی باطنی با او که قصد انجیل نیز همان است
 که آدمی را با مرتبه برساند و اگر چنانچه کسی محافظت احکام آن نماید برائینه آن مراتب خواهد بود
 چنانکه این مطلب در آیات ۱۶ و ۱۷ فصل ۳۲ بقلیان مسطور است و دیگر آن که خستنه که در
 توریت از برای طایفه بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر از علامت ظاهری بود یعنی
 که در میان خدا و آن طایفه بودن نمونه قطع نمودن خواهش نفسانی بود چنانچه حال بسبب ایمان
 آوردن یا انجیل قطع کردن خواهش نفسانی بعمل می آید زیرا که کسی که فی الحقیقه بآن ایمان
 آورده است چنان قوتی میرسد که با خواهشهای نفس اماره خود توانائی مجاهده و
 مغلوب ساختن را دارد و موافق اراده خداوندی رفتار می تواند نمود و در عهد جدید علامت
 طایفه خدا یعنی اسرائیل روحانی یا مسیحی حقیقی همین است پس در این صورت حقیقه

ظاهری دیگر لازم نیست از آن رو که حال در قلب بطور روحانی معلوم می آید چنانکه در آیات
 و فصل ۲ نامه باسل روم و در آیه ۱۱ فصل ۲ نامه یقسیان مرقوم گشته است و
 چنین نمونه بار دیگر زیاده مرقوم معلوم می توانستیم نمود زیرا که تمامی آداب عبادت عهد
 عتیق نمونه و تدارک آن عبادت با روح و با حقیقت بوده است که هیچ آن را در عهد
 جدید مقرر ننموده است پس گیسل کتب عهد عتیق را منسوخ نمیزد بلکه بنجام میرساند بدین
 که چیزهای که در کتب عهد عتیق ظاهر می بود حال در عهد جدید باطلی شده
 گشته است و آن چیزهای که در انجیل بحسب تصویر دیده میشد در اینجا وجوداً ملاحظه میکرد
 و آن که آغاز و تدارک آن در انجیل برقرار گشته بود در این جا تکمیل یافت و بحسب همین است
 که خود هیچ در مسیح بود میان چنان تصویری نمودند که گویا او اراده بر بهم زدن و منسوخ نمودن تورات
 را دارد و بآنها گفت که تصور کنید که من از بھر ابطال تورت و رسایل انبیاء آمده ام از جهت
 ابطال نه بلکه جهت تحمیل آمده ام چنانکه در آیه ۱۱ فصل ۱۱ تنی مذکور گشته است و علاوه
 برین مصلحتی که این هیچ موضعی از مواضع تورت است را که بیایک قلب و یکی قرارش اند
 منسوخ گردانیده است تماماً آشکارا و واضح است و هر کس که باندگ تامی
 و بانسکر و وقت جزوی هر دو را مطالعه نماید این مدعا را بزودی دریافت خواهد نمود
 و در این جای بحسب اثبات این مدعا مطلب چندی را ذکر می نمایم مثلاً باین نوع که در تورت
 هتی قتل جاری گشته اما هیچ سیکوید که در حضور خداست و حجب بازو است قتل محسوس
 نیست که قتل نموده بلکه آن شخص نیز هست که نسبت به برادر خود غضبناک و در باره او غیبت

گفته است و دیگر در تورات نهی شده است که زنا نکنید اما هیچ میگوید که نهی
 آنکس که فعلاً مرتکب این عمل گشته زناکار است حتی آنکس که از روی شهوت بزن
 کسی طهر اندازد فی الفور در قلب خود با او زنا نموده است و دیگر بنا بر سکنه لی طهر
 بنی اسرائیل در تورات فتوی طلاق جاری گشته بود لیکن هیچ بجهت واضح ساختن معنی
 عظیم نخل این اذن را محض در آنوقت میداد که یکی از شوهر و زن بسبب ارتکاب
 فعل زنا نخل را باطل ساخته باشند و دیگر در تورات حکم شده است که سوگند خود را بخوانند
 خویش و فاک چون یهودیان نوع خصی و بی علت و از برای امورات نالایق قسم میخوردند
 بنا بر این هیچ فرمود که هرگاه امر عظیمی اتفاق نیفتد و فی الحقیقه ضرر نشود قسم باید کشید
 بلکه محال شد با آری آری و فی الواقع شود یعنی آری و فی کفین شما باید بآمرتیه راست
 و درست باشد که بطریق سوگند در تعاشش محسوب کرد و دیگر در تورات امر نافذ گشته است
 که همبایه خود را چون خود دوست دار نهایت یهودیان این نوع الفت و دوستی را محض طایفه
 خودشان توجیه نموده اند لیکن هیچ چنین بیان فرموده است که دوستان محض نزدیکی
 و هم طایفه گان نیستند بلکه همه کس حق فرموده است که اعدای خود را نیز دوست دارید
 و از برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید و بآنان که شمار اعداوت می نمایند احسان
 کنید و از بهر آنها که شمار افش میدهند در محبت میرسانند دعا کنید چنانکه این مطلب
 در آیات ۱۱ الی آخر فصل هشتی مرقوم گردیده است پس در این صریح بدیهی است که
 بحسب کتب عهد عتیق را باطل نمیزاد بلکه مضایق آنها ساز داده واضح می نماید و در آنها

مراتب آنها را تعقیب داده و تکمیل میکند آن آن که بسبب چنین تحلیل کتب عهد عتیق فسر
 شده باشد حاشا بلکه آنها را بنیاد کتب عهد جدید اند یعنی مدعای کتب عهد عتیق آن بود
 که همه بطایفه اسرائیل و هم بسیاری سلاطه کنندگان با احکام و حکایات بنفهمانند که حال
 آدمی بچه نموده شده است و او در حضور خداوند کار خود بچه نوع کنایه کار است و محتاج بود
 برمانده از کنه را با آنها معلوم نموده ایشان را برمانده موجوده که هیچ است مایل و مقصود
 سازند و با وجودی که حال هیچ آمده است باز مضامین کتب عهد عتیق همین مطالب
 اشاره کننده است لیکن همین قدر تفاوت دارد که قبل از هیچ کتب مذکوره آدمی را
 برمانده آیند تحول میبخشند و حال که هیچ ظهور یافته است برمانده آمده مرجع می
 و این مطلب که پس اگر اشخاص از طایفه یهود این برمانده موجود را که هیچ باشد قبول ننهند
 بعد از خواهم نمود در این حال که توریت در زبور و پیغمبران یعنی همگی کتب عهد عتیق
 درستی متصل یکدیگر اند و با عهد جدید لاحق و موافق می باشند پس سلاطه دیگر را باطنی
 بلکه بعد از این بیشتر واضح و تکمیل نمایند پس در این صورت ادعای شخص محمدی بنی
 که می گوید زبور نامح توریت است و تحلیل نامح هر دوی اینها چنین ادعا را محض انگلی
 نمود که از کتب مقدسه و از معانی و از موافقت مطالب و مقاصد آنها خبر دار باشد
 و یا آن که محض بعضی فصول آنها را طبع برین اخاف و سهیل انکاری سلاطه نموده و
 مطالب آنها متفکر نگشته باشد
 و ادعای که گویا بسبب ظهور قرآن تحلیل و کتب عهد عتیق منسوخ گردید

باشند چنین خیال باطل را تصور نمی توان آورد زیرا که از قبول نسخ دو قسم صادر
 می شود اولاً این که اراده خداوندی قسماً گرفته بود که با دادن تورات امر نیک
 و مفیدی را بمیل آورد لیکن میسر نکردید پس بعد ازین که مراد از آن حاصل گشت
 بجز از آنی را داد که زبور باشد و چون این نیز مقصد و مطلب را بجا نرسانید پس این
 هم منسوخ نموده آنچسب را داد چون احوالات این نیز بدستور سابق مانند آنها گردید ازین
 فایده حاصل گشت آخر الامر سبب ظهور قسراً آن مطلب را با انجام رسانید هرگاه
 حیانا العباد بالله چنین تصور در کارگاه خیال کشیده شود پس حکمت و قدرت خدا
 باطل خواهد گردید بلکه خدا پادشاه ذات انسانی داد می ضعیف و عدیم الفهم شبیه
 خواهد شد که شنیدن عذر این قبیل رفتار معص در باره ذات قصه انسانی ممکن است
 ندان که در ذات کامله خدا ثانیاً اگر قول مذکوره غیر ممکن است پس از قانون
 منسوقی این تصور لازم می آید که خدا نظر مصلحت و اراده خود خدا خواست که چیز
 ناقص و بمطلب رساننده بماند و بیان نماید اما چه نوع امکان دارد که کسی چنین تصور
 باطله و ناقصه را در باره ذات قدیم و کامل الصفات خداوندی نماید و دیگر اگر
 بعضی گویند که گویا خدا سبب روز بروز متزاید شدن معرفت و علوم انسانی بجهت
 مذنب مخصوصه مقرر نموده است و بنا بر این مذنبی که در ایام موسی بوده دیگر از
 مردم ایام مسیح مناسبتی نداشته و بچنین مذنب مسیح بجهت خلائق ایام
 محمد مناسب نبود است این منطه هر چند که ظاهر است مسیح می نماید اما نظیر

مسیای آتیه خلاف است اولاً بدان که انجیل کتب عهدتین را منسوخ نموده است
 بلکه هر دوی آنها متحق و موافق یکدیگر اند چنانکه سابقاً مذکور و مدلل گشته است ثانیاً گمان
 که ترقی داناتی و علم را سبب منسوخی ادیان خیال کرده اند باید بدانند که عیش و کمال
 این فکر خلاف است که دین و علم سبب و مخلوط یکدیگر می سازند و چنان تصور
 می نمایند که گویا دین داری وابسته داناتی و عقل است و بس و حال آنکه چنین نیست
 زیرا چنان که سابقاً ذکر یافت مدعی الهام حقیقی همین است که تقاضای روح
 آدمی را رفع سازد و او را به تحصیل حقیقت و بی تقصیری در حضور خدا و پاک قلب
 و نیک رفتار و بختیاری و جادوانی برساند نه آنکه عقل را بدانش و علم مملو سازد
 و تمامی مخنیفات و استورات را با و واضح و روشن گرداند زیرا که آدمی بداناتی
 فقط نیک می تواند شد و برای تحصیل پاک قلب و نیک رفتار در رضایندی خدا
 کثرت علم لازم نیست بلکه محض در قلب انسان چنان فکر و خواهشی می بایست باشد
 که احکام خدا را متابعت کند پس دین داری کار اراده و محض است و عقل
 و بس و اگر چه اینچنین است و در تحصیل دانستن احکام خدا و ندی را دارا
 در این باب باید لازم نیست که بسیار عالم و فاضل باشد با و محض یک عقل صحیح
 و کار است که آن را نیز پروردگار در هر اوقات با و میان رحمت فرموده
 نهایت الهام حقیقی عقل را نیز منور می سازد اما این منور گشتن عقل با محمول داشتن
 احکام خدا می چنان پیوستگی دارد که خدا آن را با طاعت و عمل کنندگان احکام

خود موافق کسی ایشان ارزانی داشته است و بس چنانکه در انجیل در آیه ۱۴ فصل ۷
 و در آیه ۳۱ و ۳۲ فصل ۸ و در آیه ۲۱ فصل ۱۴ یوحنا مرقوم است و هر چندی که مردم در
 دوائی و علم بقدر امکان متفاوت اند لیکن باز تقاضای قلب در هر مکان و در هر
 زمان همان است که هست پس باین علت کتب الهامی خدا که مطلب آنها را فرغ ساختن
 تقاضای روح است و در هر ایامی که داده شده باشد باز لازم است که در تعلیمات
 و مطالبات عمده موافقت داشته و آدمی را بهمان مطلب که عبارت از دفع تقاضای
 روح و تحصیل غایت است رجوع کنند و همین جهت امکان ندارد که تعلیم و تکلیف
 عمده آنها نقیض و باطل کنند و یکدیگر باشند بلکه این مرحله صورت امکان دارد که
 متوجه یکدیگر بوده مطلب را زیاده اشکار سازند و کتب عهد متیق و جدید مطابق یکدیگر
 و همین منوالی هستند چنانکه سابقا ذکر و ثابت گشت پس باین جهت ادعائی
 که گویا از برای هر زمانی مذکور مخصوصه از خدا داده شده باشد باطل است و
 هم چنان ادعائی که بسبب ظهور قرآن تمامی کتب مقدسه یعنی انجیل و زبور و کتاب
 پیغمبران و تورات منسوخ گشته باشند بالمره خلاف است بلکه خیال بهم نمیتوان
 آورد

فی الجهد ادعائیکه انجیل و کتب عهد متیق بسبب ظهور قرآن منسوخ
 شده اند با آیات با بره کلام الهی نیز بالمره ضد است چنان که در انجیل دین
 مخصوص گفته شده است که کتب عهد متیق و جدید ادا منسوخ نخواهند گشت

زیر که بنا بر آن کلمات می بایست که تا آسمان و زمین بر سر دارند احکام ایل
 و کتب عهدتین در جریان باشند چنانکه هیچ در آیه ۳۳ فصل ۲۱ لوقا فرموده است
 که آسمان و زمین خواهد گذشت ولیکن نخواهد گذشت سخنان من و در آیه ۱۸ فصل ۵ متی
 باز فرموده است که راست میگویم به شما تا آن که آسمان و زمین زایل نشود
 یک بجزه یا یک نقطه از شریعت یعنی تورات هیچ وجه زایل نخواهد گشت تا آن
 که همه کامل نشود و دیگر در آیه ۲۴ فصل اول نامه اول پطرس مرقوم شده است
 که شما ای سیحان تولد تازه یافسید نه از تخمه فانی بلکه از تخمه غیر فانی که عبارت است
 از کلام خدا که تا بابد زنده و باقی است و دیگر در آیه ۲۴ فصل ۱۴ اشعیا مرقوم است
 که کیان که مثال آدمی است خشک می شود و کلهها پیر مرده میگردند اما کلام
 خدا همیشه برقرار خواهد ماند پس بنا بر این آیات واضح کلام الهی است
 که انجیل و کتب پیغمبران و زبور و تورات در سچو قتی منسوخ نشده و نخواهند گشت
 بلکه لازم است که کلام خدا دایما بماند زیرا که خدا چنین خواسته و فرموده است
 و اگر بعضی از روی غایت کونین که انجیل با آسمان کشیده شده است باین چنین سخن بگویند
 و بی بنیاد که با قرآن نیز موافقت ندارد اعتنا نمودن و دلیل آوردن لازم
 نیست لیکن همین قدر اکتفا می نمایم که انجیل بجهت هدایت مردمان داده
 شده است در صورت باید که در زمین باشد نه در آسمان خلاصه از دلایل که
 پیشکش و شبه معلوم و یقین است که کتب عهدتین و جدید منسوخ نشده اند و

ابدان منسوخ نخواهند شد و بنابراین او امر و نواهی آنها نه محض در باره سیمان بلکه در باره
آستان محمد حتی در باره عموم طایفه عالم هم جاری است

فصل سیوم

مشعر است بر اثبات اینکه ادعای مناجات محمد
که کوپا کتب مفدسه تحریف و تبدیل گشته
باطل است

خود همان پنجین معتقدان آن ادعای نمایند که سیمان و یهودیان کتب
مقدسه خودشان را تحریف نموده و آن آیاتی را که محمده اشاره و اندک نش را بیان
کننده بودند خراج خسته کلمات علی حده در مقام آنها نهاده اند و باین
سبب کتب مقدسه موجوده که الآن مستعمل ایشان اند دیگر صحیح نیستند بلکه
تحریف کرده اند بی لایق و واجب است که با دقت تمام متوجه تشخیص این ادعا
شویم نهایت در صورتیکه از آستان محمد طلب ثبوت این ادعای را ننمایم
تعجب است که سببیک از آنها هنوز درستی این ادعا را با دلائل واضح و
معتبر ثابت ننموده است و ایشان در باب ادای جواب قاطع این چهار
مسئله که آیا کتب مقدسه عهدتین و جدید در چه زمان و بواسطه کیان
و بجه نوع تحریف گشته و کلمات سخره کدام اند تا حال مدیون سیمان می باشند

و هر محمدیان بیدلیل بخص اذعا خودشان را ساکت می سازند و حکماً میگویند
 که چنین است و هم لازم است که چنین باشد زیرا که انجیل و کتب عهد متیق
 مطابق قرآن نیستند و در قرآن نیز بجهت تحریف گردیدن کتب مقدسه مستعمله
 مسیحیان و یهودیان اشاره گشته است اما بنا بر این بطریق اولی مسیحیان نیز مؤلفان
 گفت که قرآن تبدیل یافته است و آن قرآنی که الان در میان امتان محمدیست
 قرآن اصل نیست زیرا که اولاً ابو بکر جمیع اوری و ترتیب آن اقدام نموده و
 بعد از آن عثمان آن را ملاحظه کرده اصلاح داده است و حال آنکه شیعیان
 این اشخاص را کافر و بیدین شمرده میگویند که عثمان چند سوره را که اشاره بعلی بود
 عدا از قرآن استخراج نموده است و همچنین در کتاب دبستان فانی تخلص
 سطور است که میگویند که عثمان مصحف را سوخته بعضی از سوره ها سیکه در شان
 علی و فضل القس بود بر انداخت و در صفحه ۲ ورق ۸۸ کتاب عین البیاحات حدیثی
 مرقوم گشته که امام جعفر فرمود که در سوره اعراب فضایح بسیاری از مردمان
 و زمان قسریش و غیر ایشان بود و در از ترا از سوره مقسره و لاکن گم کردند و تحریف
 کردند در صورتی که قسریان را این طریق نموده اند استعمال می رود که سوره دیگر را
 نیز اسراج و ضم نموده باشند پس ما داسیکه تا بان محمد این اذعا که گویند
 عهد متیق و جدید تحریف و تبدیل گشته اند با دلایل تیره به ثبوت نرسانیده
 و جواب آن چهار سکه گذارنده اند بر مسیحیان تحمل این اذعا بالضرورت

لازم نمی آید زیرا که هر چیز را گفتن و اداء نمودن ممکن است اما اداء عایی که از برای
تحقیق آن دلائل متبهره نباشد بسیار چا و بی ثمر است بلکه اداء عای بی دلیل کار خرد آن
نیست اما در این حال که اداء عای تحریف کتب مقدسه سیحان و یهودیان در میان
استان محسوسه شدت کلی یافته است پس بجهت محمدیان که طالب حقیقت اند اداء عای
مذکور را تشخیص داده معلوم سازیم که آیا تحریف کتب مقدسه در یک وقت واقع گردیده
است یا نه بلی بجهت زمان چنان تحریف در این آیات قرآن اندکی خبر داده شده است
چنانچه در سورت الانبیاء مرقوم است وما ارسلنا فلیک الا رجالا لانوحی الیهم
فسلواهل الذکر انکم لافلعلون یعنی قبل از تو هیچکس را نفرستادیم
مگر آدمیان را که بایشان اراده خود را بیان می فرمودیم پس از اهل ذکر یعنی اهل کتاب
پرسید اگر این را نمیدانید و دیگر در سوره یونس مذکور گشته که فان کنتم فی
شک مما انزلنا الیک فسال الذین یقرءون الکتاب من فلیک یعنی اگر
تو در خصوص آن چیزی که ما از برای تو نازل کرده ایم شک داری پس پرس از آسانی
که قبل از تو کتاب را خوانده اند پس ازین مواضع قسم آن استنباط میکرد و کتاب
ایام خروج محمد کتب مقدسه اهل کتاب پس نیز تحریف نموده بودند و الا اگر بانقض
قرآن حق باشد چگونه میتواند بود که خدا در آیات مذکور بحمد و استیاض
حکم نماید که کتب سیحان و یهودیان رجوع نمایند زیرا که بیرون از امکان است
که خدا احدی را بکتابی که منحرف گشته رجوع نماید مگر باین شرط که معلوم نموده باشد

که کدام یک از کلمات آن کتاب تحریف یافته است و حال آن که در هیچ
 مواضع قرآن سخنی و اشاره نمیتوان یافت که کدام مواقع و آیات کتب عهد جدید
 و عتیق تحریف گشته اند بلکه محض گفته است که سیمیان علی الخصوص یهودیان کتب
 مقدسه مستعمل خودشان را تحریف نموده اند چنانکه در سوره بقره نوشته شده است که
 یا بنی اسرائیل ولا تلبسوا الحی بالباطل و نکموا الحی وانتم تعلمون یعنی
 ای بنی اسرائیل حق را باطل سازید و حقیقت را پوشید و حال آن که آن را
 میدانید و در مواقع دیگر همان سوره بطور است که افطعوا ان یومنونکم
 و قد کان فیهم من یبعثهم لیسمعوا کلام الله ثم یحرفونه من بعد
 ما عفلوه و هم یعلمون یعنی آیا میخواهید که آنان بنی یهودیان بشما ایمان آورند
 و حال آن که فرقه از آنها بعد از استماع کلام الهی آنرا تحریف میکنند و این را نیز بعد از فهمیدن
 و دانستن و نیز زمان تحریف یافتن کتب مقدسه از این آیات قرآن دیگر
 واضح تر میگردد چنانکه در سوره البینه نوشته شده است که لو یکن الذین
 کفرو من اهل الکتاب و المشرکین منقلبین حتی نانشهم البینه
 رسول من الله ینلوا صحفا مطهره فیها کتب قیمه و ما نفرق
 الذین یؤمنون بالکتاب الا من بعد ما جاء تمام البینه یعنی
 آنانی که از کتب و شرک اند از حق روگردان گشتند تا کبینه یعنی
 فرقه آن رسول بنی محمد از جانب خدا به نزد ایشان نیامد که او صحیفه را

بایشان بیان سازد که در آنها احکام حکمی باشد و آنانی که بایشان کتاب
 داده شده بود مفارقت نمودند تا مگر بعد ازین که بایشان رسید رسید
 پس از آیات نخستین که درین جا ذکر نمودیم واضح میگردد که کتب بعد
 مستعمله و سیحان و یهودیان تا آغاز خسروچ محمد تحریف نکردین بودند و از
 آیات آخرین اگر بالفرض قبول نمایم که این ادعای قرآن درست است
 این صادر می شود که یهودیان و سیحان کتب مستعمله خودشان را بعد از خروج
 و آغاز تعلیم نمودن محمد تحریف نموده اند قبل نهایت مفسران قرآن همین مطلب را
 دیگر زیاده بیان ساخته میگویند که سیحان و هم یهودیان در اشتهار ظهور محمد
 بودند لیکن بعد از خسروچ او از راه بغض و عداوت او را رد کرده و تمامی و یا اکثر
 آن آیاتی که در ضمن آنها با بدن محمد اشاره شده بود از کتب مستعمله
 مستعمله خودشان خارج نمودند که باین طور بی ایمانی خودشان را استوار ساخته
 عذرش بیابند اما چون قرآن بجهت این ادعای خود که کتب مستعمله تحریف
 شده اند هیچ دلیل نمی آورد و نظیر بآن سیها که بعد ذکر خواسیم نمود قول آری
 پس دلیل قبول نمی خواسیم نمود پس محال است که بعضی ادعای قرآن در این
 مطلب سکوت اختیار نمایم بلکه لازم است که چون در قرآن از برای اثبات
 این ادعا دلیل نیست تقصیر کنیم و بپاییم بلکه از این طرف بجهت خلاف بودن
 این ادعا دلائل واضح و معتبره بیاوریم و باین نوع بحقیقت برسیم

در صین تشخیص این مطلب سوال نخست این است که آیا سیحان و یهودان هست
 که کتب گشت چنین اهریستی و سییی داشته اند یا نه آیا بعلت تحریف نمودن کتب
 مقدسه از برای خودشان فایده تحصیل می نمودند یا پیش محمد داشت و محترم میگشتند
 یا دولت حاصل میکردند یا در ولایات محروسه خلفا و پادشاهان اسلام بار نافرمانی میکردند
 و یا راضا سندی و خوشنودی خدا را بسبب این امر شامل حال خودی ساختند حاشا و کلا
 بلکه اگر بالفرض کتب مقدسه را تحریف می نمودند چه در این دنیا چه در آن دنیا عکس
 تمامی آن فواید مذکوره را می یافتند چنانکه در این دنیا هر ستمین مرحله که محمدیان منطبق
 تحریف کتب مقدسه را نموده اند در هر یک از ممالک محروسه اسلام که طایفه
 عیسوی و یهودی سکنا دارند جنایات بسیار و عذابهای بی شمار از جماعت اسلام کشیده
 و میکشند و آنکه عذاب اخروی است در خصوص آن بنوعی تمام در کتب مقدسه
 خبر داده شده است که کم و زیاده کننده کلام خدا استوجب عذاب کلی خواهد بود
 چنانکه در آیه فصل به کتاب به موسی مرقوم است که در کلامی که من شمارا بفرستادم کم
 و بیش نکنید تا احکام خداوند خدای خود را که من بشما می فرمایم مرعی دارید و دیگر در آیه
 فصل ۲۲ کاشفات گفته شده است که هر کس که سخنان الهامی این محسین را بشنود
 بر استی امری ننماید که اگر کسی پسری بر آن ملحق سازد خدا آن الهامی را که در این کتاب
 نوشته شده است با ملحق سازد و اگر کسی پسری کم کند خدا حصه اش را از کتاب حیات
 او سلب مقدس و نوشته های این کتاب کم خواهد کرد پس درین حال چگونه تصور

می توان کرد که سیمیان و یهودیان بالمره بی سبب و بی جهت ترک چمن ابر شده
و حال آن که یقین تمام پیدا شده که چنین عمل ایشان را در این عالم یحشای جمیع اهل اسلام
و در آن عالم بجنب خدا که قرار خواهد ساخت و بالعکس اگر بمسئله عداوت نکرده و قول اول
قبول می نمودند در آنحال از جنایات اهل اسلام را می یافتند در میان ولایات سلطان
فنا رخ البال بود و در جهاد و غزوات محمدی عزت و اعتبار یافته از اموال غارت
نخالغان بایشان نیز قسمتی برسد پس در این صورت هرگاه چنانچه فی الحقیقت در کتب
مقدسه مستعمل سیمیان و یهودیان در بار محمد صلی الله علیه و آله و سلم
نمی بود که محمد را افکار نموده کتب خود را تحریف سازند و سبب این که چرا سیمیان و یهودیان
محمد را قبول نکرده اند و بهجت قبول نمودن او افتد در دشواریها و زحمت را از او و متابعتش
کشیدند محض آنست که در کتب خودشان بهجت او خبری نبود و هم تعلیم او را با کتب مقدسه
موافق نیافتند

قطع نظر از آن که مسیح سیمیی برای تحریف کتب مقدسه نمی بود اگر چه
کسی چنین فکر شنید در کارگاه قلب مسیحی کشید باز انجام آن غیر ممکن بود زیرا که در زمان
محمد بلکه چندین سال قبل از مذہب سیمیه در اکثر بلاد مستتر گشته بود بطریقیکه امانی داشت
اما تولی و شام و یونان و مصر و سمث بالای افریقا که مسیحی بودند و دیگر بلاد عربستان
و عجم و هندوستان نیز سیمیان می بودند و ولایات ایتلیه و فرانس و اسپانیا
و انگلستان و یک حصه ولایات مشرقیه سیمی را قبول نموده بودند پس این سیمیان را

بانه از مسیحیان که در اطراف واکناف ولایات قرپه و مسیده می بودند چگونه امکان
 داشت که بجهت چنین قبیح شوق کردند و علاوه بر این یهودیان و مسیحیان علی الله
 بر تبه در مقام مخالفت یکدیگر بودند که ابد امکان نمیداشت که ایشان بجهت انجام
 چنین عمل بالکل اتفاق نمایند و اگر اچانا اکثری یا بعضی از آنها شوق یکشد
 بر این طریقی چنان اشخاص می یافتند که بر و مطلب را میدادند و سوا
 این در ایام محمد قبل از ایام او خود مسیحیان نیز بغیرت و تعصبهای کوناگون بنام
 بر تبه در مقام محبت و کلبانی یکدیگر بودند که اگر آن فسرته در این فرقه خلاقی را علی الخصوص
 در تعلیم می یافتند در همان وقت پان و اشکاری می شنید پس واضح است که بدین
 سعی و کمت پنی و با چنان تعصبها که مسیحیان داشتند غیر ممکن بود که یکی آنها از چندین ولایات
 قرپه و مسیده بجهت تحریف کتب مقدسه زاهم گفته اتفاق نموده باشند و اگر بالعرض
 چندی از مسیحیان مثلا آنان که در عربستان یا شام متوطن بودند تحریف نمودن آنجمل
 اقدام می ورزیدند بر این شبهه بدیهی است که مسیحیان ولایات دیگر برودی این امر
 را دریافت نموده معلوم میکردانیدند نهایت در کتب تواریخ سلف که چگونه احوالات و محبت
 و ترالع اتفاق فیما بین مسیحیان آن زمان را که بنا بر انجیل بالمره حرکات خلاف و ملائق
 می بودند مختصلا نقل کرده اند از برای چنین تحریف سیج خبری نیست و از احوالات
 مسطوره آنها محض این قدر فهمیده می شود که سبب تمامی تراجمهای ایشان آن بود که
 بعضی مواضع کتب مقدسه را بنوعی دیگر توجیه و تفسیر می نموده اند و الا بجهت تحریف

کتاب مقدسه در هیچ وقتی نزلهی اتفاق نیفتاد است پس بنا بر این چهار است اشیاء و یقیناً تا
که هیچ امکانی نمیداشت که کسی کتب مقدسه را تحریف و تبدیل کند بدان چنانکه حال
از برای محمدیان محال است که آنها غیرت و منصب که در میان ایشان هست کنار گذاشته
تشفاعاً تمامی قرآن را که در ولایات قریه و بعیده در دست محمدیان می باشند برای تحریف
ساختن جبرج آوردی نموده و هر یک از تحریف کشته را چنان بگانشن فرستند که هیچ
دانسته نشود و سیحان نیز از این مقدسه مخبر نگردند همچنین نیز بجهت سیحان زمان محمد و سایر
ایام تحریف ساختن کتب مقدسه مستعمل خودشان محال و غیر ممکن بود

و این مرحله که کتب مقدسه عهدتسبیق و جدید فی الحقیقت تحریف و تبدیل نگشته اند لایزال
وضوح و مشخص میگردد وقتی که بان نسخه های کتب مقدسه که از ایام القدیم الی الان نمانده و
کنیم زیرا که حال چنان نسخه های کتب مقدسه موجود است که بسیار قبل از ایام محمد در زبان
یونانی که اصل زبان انجیل است بدستاری قلم نوشته شده و این زمان مانده اند و در بعضی از آنها
کتب عهدتسبیق و جدید با کلیه مسطورانند و در بعضی با چند حصه از آنها قریس یافته است از انجیل
یک جلد از اینگونه کتب که دو بیت و پنجاه سال قبل از هجرت متوسط قلم سمت تحریر یافته و تا
زمان ماباقی دستی به قلم کشیده و طبعی کائنات کشته در کتب خانه شهر روم واقع است و یک
دیگری که دو بیت سال پیش از هجرت متوسط قلم مرقوم کشته در کتب خانه دمشق ام طنبیه
موجود است که در شهر لندن واقع است و آن را قدس الکسندرینوس می نامند و پیش از
یک جلد دیگری که باز متوسط قلم مسطور و مانده کتاب مرزور کشته است در یکی از کتب خانه های

شهر پارس موجود است که بآن تده کس افزمی سیکونند و سواى نسخهای مذکوره دیگر نمانده چنانچه ما
 در دست سیمیان هستند که قبل از زمان محمد بعضی در همان عصر و بعضی بعد از د زبان یونانی و
 عبری مرقوم گشته اند و آنهاست که در زبان عبری بدستاری قلم تحریر گشته کتب عهدین
 هستند زیرا که آنها سالار همان لسان مرقوم گردیده اند و ذکر احوالات تمامی این اشخاص
 ما در اینجا لازم ندانسته باطله همین قدر اکتفا نمودیم و اگر آن نسخه بار که پیش از محمد توسط
 قلم مرقوم گشته بآن نسخه های که بعد از د همان دستور تحریف یافته اند مقابله می نمایم شخص سیکور
 که هم با یکدیگر و هم با همه نسخه های کتب مقدسه که الان مستعمله سیمیان اند موافقت کلی دارند
 چنانکه ازین مرحدیقین تمام واضح و آشکاری کرد که کتب مقدسه عهد جدید و عتیق هیچ تحریفی
 نمانده اند

و دلیل دیگر جهت ثبوت مطلب مذبوره از آن کتب موفوره بمسلان و شیتانیک بعد از
 حواریون بوده اند یافت می شود و این مسلمان مشهور سیمیان مدست های مدید قبل
 از محمد بوده اند و نوشتهجات ایشان تا حال در میان سیمیان می باشند احوال دین
 موضوع چند نفی از آنها را ذکر نموده ایام ایشان را نیز تعیین می سازیم باین نوع که مطابق سنه
 سی و در سنوات صد اول و در صد ثانی از کلیمنس نام ایشقیوس و از ایکلیثوس
 و از یوستینوس شهید و از ایرنوس و از کلیمنس الکسندریه و همچنین از تروپا لیا نوس
 چندین کتاب مانده اند همگی این مسلمان مذکور یا شاگردان حواریون عیسی و یا
 شاگردان شاگردان حواریون بوده اند و الفرض از نود سال بعد از مسعودی است

یعنی چهار صد و پانصد سال پیش از هجرت محمد تمایهای ایشان نوشته اند و دیگر در سواد
 صد ساله سیحیه که سیصد سال قبل از هجرت است از این اشخاص یعنی از ادوکنش
 و کبریا و سبکی کتب تصنیف گشته تا حال مانده اند و همچنین این اشخاص یعنی از یوسوس
 و ایفرم شامی و ابرو و یوسوس و باسیلیوس و خریز و مطولوس و سیر و نیوس و اگوستینوس
 که در میان ملت سیحیه علما بسیار مشهور بوده اند و در سنوات ۳۰۰ و ۴۰۰ ساله سیحیه
 که ۲۰۰ و ۱۰۰ سال قبل از هجرت بوده باشد کتب بسیاری تصنیف نموده گذاشته اند
 که تا حال نیز باقی باشد و تمامی کتب مذکوره در خصوص مذاهب سیحیه مرقوم شده و اگر
 از آنها شش نفر کتب عهد جدید و عتیق می باشد و همین علت اکثر مواضع عهد عتیق و جدید
 در آنها طریقه یافته است و اگر مواضع سطور کتب مقدسه که در آنهاست با آن نسخه ها
 کتب مقدسه که الی الان در میان سیحیان متعلق اند مقابله می نمایم هر آینه آشکارا بیکدیگر
 که تمامی آن آیات که سلمان مذکور در کتب خود از کتب مقدسه ذکر کرده اند بعینه چنان اند
 که حال در نسخه های مستند سیحیان مرقوم اند پس از این نیز تحقیق تمام حاصل می شود که بخیل
 در هیچ زمان مخرف نگشته است و سوای بخیل که الان در دست سیحیان است بخیل دیگر
 نبود است و ال بخیل همین است و بس و اگر احیاناً شخصی خواست این ادعا نمودن را نیز ثابت
 باشد که در سخامی که در آیات محمد تمامی کتب مقدسه مستند است تحریف می نمودند بخیل
 نسخ های قدیمی کتب مقدسه و کتبای مسلمان مذکور را نیز با آنها مخرف می کردند بخیل
 این جواب ما این است که از برای ثبوت این ادعا هیچ دلیل نیست و دیگر این که چنان که

سابقه ثابت نموده ایم که بجهت سیحان سیحی بوده است که در ایام محمد کتب عهد جدید
و عتیق را تحریف ننایند همچنین نیز سیح سیبی و غرضی داشته اند که این کتب قدیمی خودشان را
تحریف سازند بخوی که فایده کتب مقدسه را تحریف نمودن در ایام محمد
غیر ممکن بود بهمان طریق نیز در کتب شستن ادعای مذکور بالمره محال است چنانکه حال درین ایام محرفان
نمودن تمامی کتبی که در دست محمدیان است محال و خسران کردن موانعی که در آنها بجهت
محمد اشاره شده غیر ممکن است بهمان طریق نیز کتب شمار سیحان را در ایام محمد تحریف
نمودن هرگز امکان نمی داشت

قطع نظر از آنها بعد از وفات محمد عمر خلیفه چند کتابخانه های عظیم سیحان آن ایام
را بحیطه تصرف در آورده از آن جمله در ولایت شام کتاب خانه قصیه و در مصر کتاب خانه
اسکندریه و در این کتاب خانه ها از قسری که از تواریخ قدیم استباطی شود از نسخه های قدیم
کتب مقدسه و اکثری از کتب مسلمان سیحان بوده است پس در اینصورت بجهت تابان
محمد کمال اسانی امکان داشت که از نسخه های قدیمی کتب مقدسه و از کتب مسلمان
قدیمی سیحان را ضبط نموده در وقتی ادعای تحریف بابر از آن نسخ قدیم ادعا و مطلب خودشان را
ثابت سازند و حال آن که بعد از ضبط و تصرف کردن آن کتاب خانه با عمر بنوری
آنها حکم کرد و سایر محمدیان آن عصر نیز هر کتاب قدیمی که بدست می آوردند تلف میکردند
درین تلف کردن یا قدر کتب قدیمی را نمیدانسته اند یا اینکه فهمیده بوده اند که مضمون آنها
بر خلاف سخنانی که آن کو اهی میداد و همین تلف کردن کتب قدیمی باعث بی خبری

محمدیان شده است که بنا بر آن از احوالات اتفاقیه سیحنا و از کم و کیف سایر مثل که
 قبل از محمد بوده اند آن قدر اطلاع و آگاهی ندارند که چنین ادعا کنند بمیان می آورند
 ادعای تحریف کتب مقدسه و غیره و چون محمدیان از کتب قدیم و تواریخ مسیحیان
 اطلاع و سر رشته ندارند ابهت ایشان از تواریخ دلیل آوردن اشکال دارد و قطع
 نظر ازین محمدیان تقصیر و تجسس گشتی که در دست سیحان مغرب زمین می باشد از
 تعصب خلف و کبر خود و تا حال بر خود لایق و لازم ندانسته اند اما اگر محمدیان این تعصب
 و کج گنجی آبا و اجداد خودشان را بر کنار گذاشته بطریق انصاف در مقام تلافی مافات بخواهند
 از برای ایشان در این عهد ممکن خواهد شد که بولایت فرنگ رفته کتاب خانه های
 ملاحظه نمایند که در آنها آن نسخه های قدیمی کتب مقدسه و کتابهای آن معتمدان سیحی
 که سابقا مذکور کرده ایم می توانند دید و اگر اموضن زبان متعلقه آن کتب را تحصیل نمایند در آنوقت
 از برای ایشان نیز خواندن آنها بکمال آسانی ممکن خواهد شد و در آن کتاب خانه ها نیز چنین
 کتب با را بسیار خواهند یافت که در خصوص مطلب های سطور تالیف گشته اند و بکار
 مرقومه این مواضع مطلقاً و مضطرباً در آنها ذکر یافته است

در صورتیکه بدلیل ساخته ایم که کتب مقدسه نه در ایام محمد و نه بعد از آن تحریف و تبدیلی
 پس خلاف ادعای محمدیان را بجهت ایشان بخواهیم شافی به ثبوت رسانیده ایم پس
 این مطلب را گذاشته بی تامل مرکب بیان مطالب باب دوم می توانستیم شد بنهای چون
 بعضی از محمدیان در بعضی اوقات یا از جهت نفهمیدن معنی قرآن و یا از راه کم اعتقادی

میگویند که کتب مقدسه سیمیا قبل از زمان محمد منور شد که دیده اند و حال آن که این گویند
 نیز خلاف و ضد قرآن است چنانکه ذکر کرده ایم پس با اینجی حجت نیز بر سبیل اختصار جواب
 خواهیم داد بدین معنی اولاً بدان که هر چه که تا حال بجهت تحریف یا فتن کتب عهد جدید و
 حقیق ذکر نموده ایم در رد این قول حجت نیز جواب است کافی و بس که زیرا که سابقاً ذکر
 نموده ایم که الان در میان سیمیان چنان نسخه های کتب مقدسه و کتب مسلمان قدیمی
 موجودی باشند که بسیار پیش از ایام محمد و بعضی از آنها نیز نزد یک ایام حواریون
 نوشته شده اند و این را نیز در همان موقع ذکر کرده ایم که آن نسخه های قدیمی کتب مقدسه
 بآن نسخه های که حال در میان سیمیان متعلی باشند موافقت کلی دارند پس
 بصراحت تمام معلوم می شود که کتب مقدسه سیمیا چندین سالها قبل از محمد بلکه در هر ایام در میان
 حال بودند که درین عصر مستند ثانیاً در این باب محض مطلب پندی مانده که ذکر آنها در اینجا
 این که سیمیا نخست از زمان حواریون الی سید سال بسبب ایمان آوردن مسیح و قبول
 نمودن انجیل بمرتبه از طرف بت پرستان و یهودیان جور و جاکشیده و ظلم و ستم دیده اند
 که بحیث تقریر نمیتوان آورد باین نوع که هر کس با آنها عداوت می ورزیدند و با آنها
 می رسانیدند و اموال و اهلک ایشانرا حکماً و جبراً میکشیدند و در آشنای تحمل این زحمات
 محض این یک تسلی از برای ایشان باقی ماندن بود که مسیح معتقد و از انجیل لذت و
 خوشحالی روحانی دیده و چشیده بودند بنابراین خیرینه عظیمترین ایشان در این دنیا همان انجیل
 بود و بس و بجهت همین هر چیز خود را بخوشی تسلیم می نمودند که خیرینه مذکور را نگه داری نمایند

حق چندی از ایشان قبل رسیدن خودشان را حسیج میدادند بر اینک بت پرستان
 کمال ایشان را بسور آنند پس چگونه ممکن است که اینک سیحان تحریف کشتن کتب مقدسه
 را ضعیف شده باشند و یا از چه رکبذ آن آیات را که گویا محمد اشاره بوده از انجیل
 اخراج کرده باشند اگر بالفرض در بطون انجیل آن چنان موقفی رای یافتند امکان نداشت که قرائن
 خروج محمد نسبت با و عداوت و رزیده آنها را پیرودن کرده باشند پس در این صورت
 چنین تحت و بحث را میان آوردن زهی کم خردیست و بنا بر این دلایل بی شک و شبه علوم شری
 قبل از محمد بلکه تا ایام حواریون مسیح یعنی در سیح و قتی تحریف کتب مقدسه سیحان اتفاق
 نیفتاده است بلکه کتب عهد عتیق و جدید الان نیز در همان حال اند که اصلاً بوده اند

خلاصه بدینقول بعضی اشخاص نیز توجه کردین تشخیص و بهم که گویا یهودیان در ایام مسیح
 بطریقه اولی که با و همسم رسانیده بودند آن مواضی را که اشاره به مسیح بوده از کتب عهد عتیق
 اخراج نموده اند جواب این است که چگونه که ادعای نبی سابق الذکر محمد یان بیدل بود این ادعا
 نیز به ثبوت نرسیده بلکه محض خیالی است و الا اگر یهودیان مواضع اشاره گشته مسیح را از کتب
 مقدسه خودشان خسراج می نمودند هر آینه در اول حمله همان آیات را که مرسیا و یحیا که
 میدهند که مسیح موعوده یهودیان عیسی است خسراج میکردانید یعنی آیه فصل ۱۳ اشعیا
 و ایضا تمامی فصل ۳۰ همان کتاب و آیات ۴۴ الی ۴۷ فصل ۹ و انیال و آیات ۱۱ الی ۱۲
 فصل ۴۴ کتاب اول موسی و آیات اول و دوم فصل ۵ یحیا و آیه ۱۰ فصل ۱۲ ذکر یاسا و آیات ۱۱
 و ۱۲ زبور دینیت دوم را و دیگر آن که خدا به یهودیان تا مکید الامر و حکم فرموده بود که هیچ

کتاب خودشان اضافه و کم نمایند چنان که در آیه ۲۲ فصل ۱۲ کتاب ۵ موی مستور
 پس بنا بر این حکم یهودیان بر تبه متوجه تخریب نکردید کتاب عهدتین شده اند که تمامی کتب
 و حرافات هر یک از کتب عهدتین را شمرده ضبط نموده اند که بسا ادا یک کلمه و حرفی
 از طاعت و تغذیه کرده و اگر آن نسخه های کتب عهدتین که در دست مسیحیان می باشد آن نسخه
 عهدتین که در میان یهودیان مستعمل اند مقابل کرده شوند شخص میگرد که بی کم و زیاده
 موافق یکدیگر هستند و دیگر آن که مسیحیان نخستین اکثری بود و بدیه بودند پس هرگاه ممکن بود
 در ایام ایشان یا قبل از آن کتب مقدسه عهدتین را تحریف می نمودند البته ازین حربه بجز بود
 بعد ازین که کسی میگذارد این مطلب را در میدانند و حال آن که در کتب مسیحیان هیچ خبری نیست
 که یهودیان آن پیشین گفتنیهای کتب عهدتین را که بسیج اشاره بوده اند اسراج نموده اند
 لیکن معلمان نخستین تمت سیمیه نمض این ادعای صحیح را می نمایند که یهودیان آن کلمات اشاره
 بسیج را بنا و لائق و نامناسب تفسیر نموده اند و دیگر این که خود بسیج یا حور یون در بسیج
 موافقی سخنی نگفته حتی اشاره بهم نموده اند که یهودیان در آن ایام و یاد یکی از ایام سال که
 مقدسه مستعمل خودشان را تحریف نموده باشند بلکه بجهت مطالعه و ملاحظه نمودن و کلام الهی
 دانستن آنها مسیحیان امری نمایند چنانکه در آیه ۲۹ فصل ۵ یوحنا و آیات ۱۵ و ۱۶ فصل ۲ تیموتیوس
 دوم و آیات ۲۵ الی ۲۷ فصل ۲۴ لوقا مسطور است و ازین فقره این نیز صاردی شود که در آن
 که مت بنی اسرائیل ایراد بکشتند در آنوقت نیز کتب مقدسه عهدتین را تحریف و تغییر
 حصون و محفوظ مانده اند زیرا که چگونه امکان دارد که اگر اتفاق افتاده باشد

در این باب حقیقت را بیان ناساخته و بکذب شهادت نموده باشد پس بنا بر این عجل
این ادعای غیر محتمل نیست و بالتامم یقین است که ملت یهودیه کتب مقدسه مستعمله
خودشان را نه در ایام مسیح و نه در زمان اسیری بابل تغییر داده اند بلکه شک و شبهه آنها
تا حال در همان صورت اند که بواسطه پیغمبران از جانب خدا یهودیان ^{و یهود} کتب
اما هرگاه سوال نمائی که چگونه امکان داشت که محمد و متابعان او با توره یی
بچنین ادعای باطله افتاده باشند که گویا کتب مقدسه عهد متین و جدید منسوخ و تحریف شده
و یا باعث اینگونه ادعای ایشان چه بود آشکار است که اینگونه ادعا را نمودن نشان لاف
بود زیرا که اگر نمی نمودند هر ائمه از سخنان محمد خلاف واضح ظاهر یکت زیراکه او را بطرف
مقرر بود که کتب عهد جدید و عتیق از جانب خدا هستند و از طرف دیگر مخالف کلام و تعلیمات
کتب مذکوره پان می نمود پس در این صورت جاره او منحصر گشت باین که این ادعای ایشان
آورد که بلی کتب عهد جدید و عتیق مخرف و بطور قرآن منسوخ گردیده اند و از برای
همان هست که کتب مزبوره با تفسیر آن موافقت ندارند که بلکه با یطریق خود را از خلاف ظاهر
برماند و قوت دادن باین ادعای بجهت محمد و تابعانش چندان امر شکلی نبود زیرا که
عربان بت پرست از کتب مقدسه مسیحیان و یهودیان خیبر بودند و هر چندی که در ابتدا
خروج محمد چنانکه از قرآن مسم شخص می شود مسیحیان و یهودیان بخلاف او بسیار
حرف میزدند اما بعد که اطاعت کنندگان او بر تبه از دیار رسیده و بضرب و استغاثه
شمشیر صاحب قوت گردیده بود دیگر مجال مقاومت و ثبوت دلایل ممکن نشد و زبان را بنیام

و بان فسر و کشیدند اما بدیهی است که ثبوت حقیقت بغرب و زور ممکن نمی شود و آن را
بچنین دلایل حسیایی نیست

فی الاخره اگر مطالب این باب را که در جواب ادعای محسّدیان ذکر یافتند
بر سبیل اختصار مکرر نمایم در آن صورت از دلایل مزبوره صادر میگرد که اظهر من الشمس است
محمدیان تمامی بناست بلکه لا شک و شبهه یقین کلی حاصل می شود که کتب محمدیه
عقین چه در ایام محمد و چه بعد یا قبل از دینی در هیچ زمانی تغیر و تحریف نیافته اند در هیچ
وقتی منسوخ نگشته و نخواهند کرد زیرا که آسمان و زمین بر طرف خواهند شد اما کلام
الهی بر طرف نخواهد گشت پس شخص محمدی که طالب حقیقت است در این کتب مقدسه کلام منسوخ
و تحریف نگشته خداوندی را خواهد یافت که او امر و احکام و بشارت آن بهمه سلا و باد
نیز منسوب است به شخصی صاف ضمیر محسّدی لازم است که بجهت سر رشته نیند در تعلیمات
و احکام این کلام الهامی سلمی باشد چون بدیهی است که هر کس که بجهت دانستن
با انجام رسانیدن احکام و مطالب کلام الهی سعی نماید هراینه بغضب خدا گرفتار خواهد گشت
پس بجهت آن که دریافتن آن سر رشته از برای صاف قلبان محسّدی راه بنائی
کنیم لهذا بتحریر باب دوم ببادرت و رزیده تعلیمات عمده تحصیل و عهدت سیق را بطریق مختص
در ضمن آن بنظر آورده مدلل خواسیم نمود که کتب مقدسه آن شروط را که بجهت شناختن
الهام حقیقی در اوایل رساله مرقوم داشته ایم تماماً انجام می نمایند و تقاضای روح
آدمی را رفع ساخته و او را بجهت حقیقی و جاویدانی میرسانند چنانکه بنا بر اینها از

برجت معلوم و ثابت میگردد که انجیل و کتب عهد متین کلام الهامی خداست

باب دوم

میشمل است بر بیان و اظهار ثلیمات
انجیل و عهد عتیق

و منقسم بهشت فصل است از انجیل در فصل اول صفات و اراده خدا را که نسبت باد
دارد بیان خواهیم ساخت در فصل دوم اظهار خواهیم نمود که انسان در آغاز در چه حال
بوده و حال در چه حال است و چه حال پس باید برسد در فصل سیوم نجات را که بواسطه
سیج بل آمده است بیان خواهیم ساخت در فصل چهارم بیان خواهیم نمود که آدم چگونه
بنیض نایب نجات عیسی مسیحی تواند رسید در فصل پنجم اظهار رفتار شخص حقیقی را
بیان خواهیم نمود در فصل ششم آن دلائل را مذکور خواهیم کرد که از آیهایی شک و شبهه نیست
که انجیل و کتب عهد متین کلام الهی است در فصل هفتم بیان خواهیم نمود که آغاز مشهور
و منتشر گشتن انجیل چگونه بوده است

حال قبل از اظهار فصل های مذکور کیفیت کتب مقدسه سیمیان را بیان خواهیم نمود
بدین معنی کتب مقدسه که در اول در خصوص آنها گفتگو نموده ایم و سیمیان آنرا را چشمه مناس
خداوندی دانسته تعلیمات خودشان را از آنها تحصیل می نمایند برده و قسم اند باین

آنچه که بعد از عتق و عهد جدید قسم شده و نوشته و کتب عهد عتیق آن بیان گشتنهاست و سطور اند که خدا تعالی
 پیش از ظهور مسیح بواسطت پسران خود بملت اسرائیل داده بود و در کتب عهد جدیدی
 در انجیل آن بیان گشتنهاست و قوم اند که مسیح بواسطت جوار یون خود معلوم نموده است
 کتب نخستین عهد عتیق کتب خمس موسی می باشند که نظر بحکم و الهام خداوندی موسی
 نوشته است و کتب مذکوره مطالب آتی را ذکر و بیان می سازند یعنی که عالم و آدم چگونه
 خلقت یافتند و آدم بحیث طریق از خدا تعالی برگشت نمود و سبب این برگشت موردی
 باز خواستار گردید و چگونه او را جهت رها ننده و نجات دهنده آینه و وعین داده شد
 و بی نوع بشری نوعی و ما فی ما زیاد از خدا بهجوری حجت بر تبار خالق بلی عیسیان میگردید
 که خدا بکثرت کنایان ایشان ۴۰ سال بعد از خلقت دنیا یعنی ۳۳ سال قبل از ظهور
 مسیح بطوفان آبی تمامی انسانات روی زمین را بطرف نود و هفت درجه بولس که محض
 نوعی چون شخص شقی و چر سیز کار بود با کلفت خود رستگار گردید تا که سلسله جدید انسانی را
 باشد و در صورتی که این سلسله جدیدی نیز از خدا دور گشته و مستغرق گناه و پستی
 گردیده بودند پس ۴۰۰ سال قبل از مسیح خدای تعالی بآبراهیم و ایزاک و یعقوب
 برگزیده که خود را بطریق خاصه بر اینها بیان و ظاهر سازد و نیز پسندید که در شش قرن
 خود را در میان آنها گذارد که باین وسایل بنی اسرائیل را در ششانی بت پرستان سازد
 و همسنگی که نور معرفت الهی از بنی اسرائیل بکثرت عموم طوائف طلوع نماید بنا بر این
 خدا بآبراهیم و ایزاک و یعقوب محمد داده که آن رها ننده عظیم که بواسطت او تمام

مل عالم مبارک خواهند شد از سل شطاط هر خواب گشت و بایشان این عهده نیرید
 که ولایت کنعان که آنها در آنجا عسیر بودند مخصوص آنها و سل ایشان خواهد شد ظلم خدا
 خدا بنی اسرائیل و یعقوب یعنی بنی اسرائیل بر تبه توجیه میگردید که آنها را در ^{بیت} ^{مقدس}
 که احوالات او نیز در این کتب سطور است از کنعان بصر آمد و وقتی که بعد از وفات ^{پسین}
 پادشاهان مصر بنی اسرائیل ظلم و جبر بسیار میکردند خدا هزار و پانصد سال قبل از مسیح ^ع
 با معجزات گنیز و عظیمه بر قوم بنی اسرائیل مبعوث نمود که ایشان را از بیداد و جبر زدن
 برانند و بعد از خلاصی قوم از جبر فرعون خدا در کوه طور جلال و قدرت خود را بر بنی
 اسرائیل ظاهر نموده و او را از احکام خود را بایشان بیان فرمود و ادب جهادت نیز در میان
 ایشان مقدر داشت که بنی اسرائیل با ستیاب اینها از سایر طوایف جدا گردیده
 مانند تنهایی باشند که بپرکت و سعادت مخصوصه خداوندی توفیق یافته باشند و ایشان
 بجهت قبول نمودن رمانده اینده بنیاد و ستند گردند و همین طور عسیره در مدت چهل سال
 که آنها در میان عربستان گردش می نمودند خدا باین طایفه چنان رفتار نموده و آنها را
 چنان محافظت فرموده که با کمال تعجب و حیرت بت پرستان نیز اقرار نمودند که خدا
 ببنی اسرائیل است و مانند خدای اسرائیل خدائی نیست چنانکه تمامی این کذارات
 مفسد در تورات مذکور گشته است کتاب یسوع که بعد از کنایه عسیره موسی است
 خبر میدهد که خدا بچه علایق و علمهای اسرائیل را بواسطه یسوع بولایت کنعان
 برده است و بت پرستان آن ولایت را بچه قسم از برای کنایان و اعمال قبیح

ایشان از راه غنیمت در دست بنی اسرائیل ذلیل و پایمال ساخته است و بدین
 بجهان و عسده انجام یافت که خدا از قبل باینرا سیم داده بود که باو گفت نسل تو چندی
 در ولایت غریب اسیر خواهد شد و بعد از آن ولایت کنعان را گرفته در آن ساکن خواهند
 و ما بکتاب حاکمان در اعوثل و مسموئل و پادشاهان و تواریخ و عزرا است و سیره
 که گذارشات بعد مت اسرائیل و احوالات پادشاهان ایشان را ذکر می
 باین دستور در همان سلمتی که بنی اسرائیل از خدا رد گردان گشته و قول و احکام او را
 انداخته مایل بت پرستی میکردند خدا چه نوع انواع و اقسام غضبها و بلاها را بر آنها
 نازل می نموده بچه نحو تسلط بت پرستان و بخر و ظلم ایشان آنها را واکذاشت لیکن
 در همان حال که بنی اسرائیل با قلب شکسته بجدای خود باز گشت نموده و احکام او را
 میگرداند و نیز بایشان استعانت فرموده مگر را بتجمع جسی آنها را از تمامی دشمنان خود
 ربائی می بخشید و نیز احوالات داود را که هزار سال قبل از مسیح بوده است و همچنین
 گذارشات سلیمان را نقل می نمایند که آنها چگونگی مملکت کرده و بچه قسم شقی بوده اند
 و دیگر در آن کتاب یاد کرده است که چگونه یهودیان بعد از پادشاهان مذکوره بآمرتیه
 از خدا دوری می جستند که خدا نیز شش صد سال قبل از ایام مسیح بخت النصر را بر ایشان تسلط
 ساخت که عبادت خانه و سر با کلاه یهودیان را که با هر خداوندی سلیمان آن را عبادت
 نموده بود خراب کرده بنی اسرائیل را اسیر بابل گردانید لیکن بعد از انقضای هفتاد سال نظر
 بوعده که خدا به ارمیا پیشهبر داده بود آنها را خلاصی داده دوباره بولایت خودشان آورد

و باز آنها سیکل خودشان را خسته تا ایام سیج در ولایت کنان سکنا داشتند اما از
 تهنیت باین که اکثر یهودان عیسی سیج را قبول نمودند من غضب الله جل سال بعد از سیج این بگل
 و بهم شهر اورشلیم خراب گشتند و یهودیان در میان محل متعلقه تقسّم کردیدند از آن ایام
 تا حال در میان همان پراکنده می باشند چنانکه خدا بواسطه موسی و سایر پیران
 یهودیان معلوم ساخته بود که اگر احکام خدا را نگاه ندارند حال ایشان فی الاخره
 بهمان طور مذکوره خواهد شد نهایت مطلب تمامی این که از شاست بنی اسرائیل و
 انبیاگونه رفتار نمودن خدا با آنها و سبب این که خدا پیمبران متعدّد و نرد ایشان فرستاد
 و آنها که از شاست بنی اسرائیل را مفسّدا نوشتند این است که اولاً بنی اسرائیل و
 ایام مستقبه معلوم کرد که خسرو ابی قلب آدمی بمرتبه رسیده است که با وجودی که علما و
 و افسره استعانت و پرکت خداوندی را می پند باز بر دوی زود خدا را فراموش ساخت
 و احکامش را نگاه نداشته محبت خود را بخیزی دیگر میدهند لهذا آدمی ببت پرستی
 و یا باطنی می افتد و غضب الهی گرفتاری شود تا آنجا اینکه به بنی اسرائیل واضح کرد که
 از وقت کنه و زور نفس محض با احکام و آداب عبادت آزادی تحصیل نیست و انهد خود مکه
 ضرور است که باین طریق طلب آن را نمانده و نجاشش را که در شریعت و کتب پیران و
 شده و در آداب عبادت صورت یافته بود در میان بنی اسرائیل زیاده
 ثالثاً این که بت پرستان هم از کلام الهی که از طرف خدا به بنی اسرائیل رسیده
 و از اطراف رفتاری که خدا با آنها بعمل آورده است بجهند که بتان ایشان چیزی نیستند

خدای بنی اسرائیل با اقدار و داسد و صادق است چنانکه چندی از آنها حتی بعضی از ایشان
 بت پرستان نیز مطلب مذکوره را دریافته بودند اندک باین تقریب بت پرستان
 نیز شناسان خدای حقیقی تقریب جوید و از برای قبول نمودن آن نور و نجات
 بواسطت راهننده ظهور یافته از بنی اسرائیل بآنها هم برسد اما چه کردند پس اشکار
 است که کتب توراتی مسطوره بنی اسرائیل شش مرتبه مطالب عده و معانی عالی می باشند و در عهدیم
 سوای کتب مذکور بعضی کتب دیگر نیز هستند که مطلب عده آنها تعلیم و نصیحت است
 مثلاً زبور و کتاب ایوب و اشغال سلیمان و غیره و سوای اینها نیز چند کتاب
 نبوتی مثل کتاب اشعیا و یرمیا و حزقیال و دانیال و یوشع و سایر مانند اینها مرقوم
 خلاصه هرگاه هر یک از کتب مقدسه عهدیم را اسماء ذکر نموده و مطالب مسطوره آنها
 مفصلاً بیان می خستیم بر این مطلب بطول می انجامید پس بطریق اختصار باظهار همین قدر
 اکتفا نموده محض این را معلوم می سازیم اگرچه در کتابهای انبیای مذکوره حکایات
 و تعلیمات مسطور گشته اند لیکن اصل مدعای آن کتب این است که آثار و علامات
 آن نجات دهنده که در خصوص او بابر اسمیم و یعقوب و موسی خبر داده شده
 بود زیاده بیان نکنند و وقت آمدن و قدرت او کیفیت نجاتش را معلوم سازند
 که باین علامتها شناختن او ممکن و آسان باشد و در آن کتب در خصوص گذارشات
 مستعد بنی اسرائیل و سایر طوایف نیز خبر داده شده است و کتب مذکوره عهد
 عتیق همان کتب است که در میان یهودیان مستعمل و سابقاً از جانب خدا بایشان

رسیده و از ایشان نیز پسین شغل گشت و چنان که یهودیان سیمیان نیز کتب مذکور را
 کلام خدا دانسته عزیز میدارند زیرا که خدای را که یهودیان و سیمیان شناخته اند همان
 خدای واحد حقیقی است تفاوتی که در میان سیمیان و یهودیان می باشد مختص
 که کریم یهودیان مسیح را بعد از ظهور او قبول نمودند و اما حال نیز قبول نمی کنند بهمت این
 که سیمیان که آنها نظیر با کفار جسمانی همان برده و خواهش کرده بودند با بزرگی و
 و مانند پادشاه کشورستانی ظهور نیافت بلکه بنا بر وعده های عهد مسیح بطریق روحانی
 و مانند پادشاه را ندیده از گناه و ملامی دهنده از شیطان ظاهرا گشت و همین علت
 که انجیل از خدا نمیدانند و پیشین یعنی اخبارات قبل از وقوع که در کتب عهد مسیح
 اشاره به مسیح اند خلاف تاویل و تفسیر نموده میگویند که مسیح موعوده هنوز نیامده
 بلکه خواهد آمد و کتب عهد جدید عبارت از انجیل است و کیفیت تالیف و موجود گشتن
 انجیل بدین نوع است که در اندک زمانی بعد از عروج مسیح حواریون که رسول او
 بودند آن را با الهام خداوندی نوشته گذارشات و بجزات و تعلیمات مسیح
 در آن ثبت نمودند و آسمانی رسولانی که انجیل بواسطت آنها نوشته شد عبارت
 از متی و یوحنا و پولس و پیطرس و یعقوب و یهوداست و سه کتاب انجیل بواسطت
 مرقس و لوقا که شاگردان حواریون بودند با مباشرت پطرس و پولس نوشته شد
 و کتب ابراهیم نخستین انجیل عبارت از متی و مرقس و لوقا و یوحنا است و آنها انجیل نیز
 می نامند و شغل اند بر بیان احوالات مجبورات و اعمال و تعلیمات عیسای مسیح

و در آنها نقل شده است که آن پیش گفستهای منی آن اخبار مسطور ه عهده حق که اشاره
 میسوی سیج بوده چگونه با بنجام رسیده اند و او بچه نوع جان خود را بنابر اخبار پیش
 و قول خود از طریق حرمت بجهت مردمان قربان گذرانید تا تمامی آنها را
 که با و ایمان می آورند با این قسربان از تسلط شیطان رها نموده و از گناه
 پاک ساخته مقبول درگاه خداوندی سازد و علاوه برین بیان می رساند که او پیش
 بعد از وفات خود بچه قسم قیام نموده و بشاکردان خود هویده گشته و دست چپ را
 بایشان مانده آنها را دیگر زیاده تسلیم داد و بعد در حضور آنها چگونه با سمان صیغه
 فرمود و کتاب مرقوم بعد از انجیل اربعه را اعمال حواریون میگویند و کتاب کتب
 مضر این مطلب است که آن تسلی و چند و استعانت کنند یعنی روح الهی
 که سیج بخواریون وعده داده بود صد از نه روز از عروج او بچه نوع بر آنها نازل کردید
 و ایشان را بقدرت روحانی و نور الهی مملو ساخت و چنان توانائی بخشید که از
 حسین و سولان بنخواست کثیره صدور یافت و تعلیم سیج را با چنان قوت و قدرت
 و عطای نمودند که هزاران هزار کس از یهودیان و بت پرستان سیج ایمانی آوردند
 و باین نحو بنیاد جمعیت مسیحی را بر قسربان نمودند که آخر الامر تمامی ملل عالم بآن ملحق
 خواهند گشت و پس از کتاب مذکوره در انجیل ببت و یک کتاب دیگر می باشد
 که از حواریون با بنجام الهی بطریق مراسله بعضی طولانی و بعضی مختصر نوشته شده اند
 و اسامی آنها را نام نهاده بر یکت را با سمان علی حده معلوم ساخته اند و در ضمن

و آنها کلمات و تعلیقات عیسای مسیح تفسیر گشته و تفصیلاً بیان شده است که مسیح را نه
و شفیع کل مردم است چنان که هر کس ممکن است که بواسطت او عفو گناهان و توفیق
مداوندی و خوش حالی ابدی را بجهت خود تحصیل نماید و این فقره نیز در آنها معلوم شده
است که آدمی بجهت یافتن تمامی این چیزها چه باید کند و بعد از وصول این غایت چگونه
می بایست رفتار نماید تا که این شفقت بر او باقی بماند و مضاعف گردد و در مسامحه
خدا را محسوس رساند و کتاب آخرین عهد جدید کتاب مکاشفات یوحنا است که معنی آن کتاب
بر امثال نبوت بسیار عالی که از جانب عیسای مسیح به یوحنا جاری گشت کشف گردیده
و این امثال احوالات کلیسایی یعنی حقیقت عیسای را الی آخر ذکر نموده معلوم می سازند
که شیطان چگونه از هر یکدزدی امتحان می نماید که این کلیسایی جمعیتی است حقیقی را
بهنده می سازد و در آخر یک قسم با علم و شتم مخالف مسیح یعنی دجال جهان و زحمت بسیار
بسیحان خواهد رسانید که بلکه باین امتحانها ایشان را از مسیح روگردان سازد و با وجود
اینها باز کلیسای مسیح از تمامی این جهانها نه باستعداد و جالب جهانی بلکه محض
ایمان را می یابد از بونه آن زحمت کلی مانند زرافه بی غل و غش خالص
بیردن خواهد آمد و در فصلهای آخر این کتاب ذکر شده است که مسیح با جلال و
از آسمان بر می خواهد آمد و دجال را بر طرف کرده شیطان را هزار سال در جلا
بطریق که در آنوقت قدرت زلفین آدمی را دیگر نخواهد داشت و در آن زمان عموم
طواریف عالم مسیح باز گشت نموده زنان و نای خود را بجهت تعلیم او محسوس خواهند کرد

و اقرار خواهند نمود که او خداوند ماست و نجات و توفیق از او داریم چنانکه در آیه
 قول سبع انجام خواهد یافت که در آیه ۱۶ فصل ۱۰ یوحنا گفته است که در آخر یک کله
 خواهد بود و یک کله بان و زمین خراب گشته از گناه نیرتاز کی خواهد یافت و در وی
 این زمین جدید خوشحالی و سلامتی و عدالت و راستی و درستی خواهد بود پس
 در این صورت آن وعده که چندین هزار سال سابق بآدم و ابراهیم و داود و تسلا
 بنیاد داده شده بود در کمال تکمیل انجام یافته سلسله انسانی بواسطه آن رها نموده
 موعوده از گناه و تسلط شیطان خلاصی یافته تریسی نیز که بسبب گناهان
 آدمیان لعنت خدا گرفتار گردیده بود از لعنت آزادی یافته بجای نیکوتر از اول باز
 خواهد آمد بنا بر این کتب عهد متین و جدید چنان خیر کالایی هستند که بهم صحت و تقدیر
 که خدا بجهت نجات حقیقی سلسله انسان مقرر داشته است بیان می کنند
 و هم عمل آمدن و انجام یافتن بصلحت فرور بر اسلام می سازند چنانکه کتب عهد
 انجیلش عالم و آدم و بسبب گناه خراب گردیدن آدمیان و زمین و نیز وعده
 نجات دهنده آینده را ذکر می نماید و کتب عهد جدید خبر میدهند که آن نجات بچه طریق
 حاصل گشته و خدا بواسطه مسیح خلایق را از قید گناه چگونگی آزاد گردانیده است
 و آدمی و زمین را بچه طریق مجسم و ساخته و بمقامیکه اول داشته بهتر از آنی خواهد بود
 و همین بصلحت و طرح اندازی مذکوره که بنیاد کتب عهد متین و جدید است بجهت
 از خدا بودن آنها دلبری است واضح زیرا که بغیر از خدا که ایاری آن قدرت است که

فصلت نجات سلسله انسانی را مقرر نماید و آن را ادامه دهد تا به انجام رسد پس
 کتبی که پسین مطالب در آنها مرقوم گشته است بایست که کلام الهی باشند فی الجمله
 تحصیل فیض علی از مطالب کتب مقدسه سیحان چنانکه ذکر یافت در پیغام کافی است
 حال چندی از آیات کتب مذکور فراهم آورده تعلیمات مطوره آنها را بیان خواهیم
 نهایت بعثت این که در خصوص فصول عمده مذکور مسیحیه در کتب عهد عتیق و جدید مواضع بسیار
 می باشند پس در اینجا محض بعضی از آن مواضع که شتمل بر آن تعلیمات اند ذکر خواهیم نمود
 مناجات ای خدای حق و قادر و شفیق که معدن هر نور و حقیقت تویی از روی
 رحمت خود نور معرفت خود را بقلب ما بریز زیرا که تا قلب بشر پیرامون نور نکرده ای و از نور
 تو فسیق خود معلوم سازی آدمی توانائی شناختن ترا و فهمیدن احکامات ترا نخواهد
 پس تو فسیق و معرفت خود را نیز بجهت هدایای که ملاحظه نموده این رساله اند شامل گردان
 که چشم روحانی ایشان را گشاده قلب شان را نورانی سازی تا آنها را بآن قسم
 که در کلام خود بیان نموده بشناسند و قوت و جلالت مطالب انجیل را درک نموده قلب
 بآن رجوع نمایند تا که آنها را نیز در آن جلال و بخت که بواسطه عیسی مسیح رباننده
 عالم بجهت همه آدم آماده گشته است قسمتی باشد

فصل اول

منضم است بر بیان صفات خدا و اراده که
 نسبت با آدمی دارد

کتاب مقدس و خود را با این طریق بیان داشته است می سازند که وجود خدا با وجود
و مصنوعات و از انصافی که تعلیم کرده آدمی داده شده است ظاهر و هویداست و نیز
سخن این کتاب مژده الهی را که در وجود خدا محض از راه کجاست و اینست و اینست
و فصل اول نامه باسل دوم مرقوم است که از آنجا که آنچه از خدا فهمید نیست بر آنها ظاهر است
چه خدا خود را بر آنها نمودار کرده است چه نامیهایی او یعنی قدرت نامتناهی و خداوندگار
از خلقت عالم تعقل در اشیا و معجزاتی که در ایشان می شود که ایشان را برای عزت
و در آیه اول زبور ۱۴۴ مرقوم است که ابد در دل خود گفته است که خدای منیت و ایضا آیات
اول الی ۷ زبور ۱۹ و آیه ۲ فصل ۱۱ نامه باسل این مطلب اند و آن که در خصوص خداوندگار
باریتالی یسعی کلی چنین شهادت میدهند چنانکه در آیه ۴ فصل ۱۰ کتاب ۱۰ موی سطور
که بشنوای اسرائیل خداوند خدای خود او ندانست واحد و در آیه ۵ فصل ۱۰ اشعیا مذکور است
که خداوند منم نیست بغیر از خدائی و در آیه ۴ فصل ۱۰ نامه اول باسل قریب مرقوم یافته است
که پس این حق است که در جهان بت چسبیده نیست و این که خدای منیت چسبیده است و این
در آیه ۲ فصل ۱۰ نامه باسیان مذکور است که کجاست و پدر همه که بر بالای همه در دنیا
و اندرون همه شاهان است و دیگر این که خدا مانند روح غیر مرئی است و بصیرت جهانی
انسان او را درک نمیتواند نمود چنانکه در آیه ۴ فصل ۱۰ یوحنا ترجمه شده است که خدا روح
و آن کسان که او را پرستند باید که بروح و راستی بپرستند و در آیه ۱۵ فصل ۱۰ نامه
اول به تیموثیوس مذکور است که او حاکم مباحث واحد و پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان

ی باشد داد دست به تنهایی که بقا دارد و ساکن نوری که دور از نزدیکی است و یکبارگی
 او را ندیده است و نمیتواند دید و دیگر این که خدا قدیم وابدی و تفسیر و تبدیل است چنانکه
 در آیه ۲ زبور ۹۰ مفسر است که قبل از آن که کوهها بوجود آمده باشند زمین و جهان را سخن
 گردانیده و تو از ازل تا بابد خدائی و ایضا در آیات ۲۴ الی ۲۷ زبور ۱۰۲ مفسر گشته است که
 اله سالهای تو پشت به پشت است در آیات قدیم زمین را بنا نموده و آسمانها را ساخت
 تو می باشی باشند ایشان ضایع خواهند گشت لیکن تو ستیوم می باشی و تمامی ایشان مثل پوشاک
 سدرس خواهند گردید و ایشان را مانند لباس تبدیل خواهی داد و تفسیر خواهند یافت
 تا تو همان می باشی و سالهای تو با تمام نمیرسند و دیگر در آیه ۱۷ فصل اول نامه یعقوب مر
 مرقوم است که هر انعام نیکو و بر احسان کامل از بالاست و ما زل می شود از ابو الانوار که
 نزد او زوال و فساد نکاس هم نیست و دیگر این که خدا حاضر و عالم است چنانکه در آیه
 اول الی ۱۲ زبور ۱۳۹ نوشته شده است که ای خداوند مرا تفتیش کرده و مرا شناخته
 نشستن مراد برخواستن مرا می یابی و اندیشه مرا از دور در اکر می نمائی و راه مرا و
 خوابیدن مرا تحسین میکنی و تمامی طریقهای مرا واقف می باشی ای خدا و در آیه
 که کلمه را بر زبان نیارم انگاه همه آنها را میدانی پس و پیش مراد آیه بستی و عید
 خود را بر من نهاده و این علم برای من عجیب است و ما فوق است و آنرا نمی توانم
 فهمید از روح تو کجا خواهم رفت و از روی تو کجا خواهم گزینست اگر بگویم
 مسعود نمایم انجا توئی و اگر بگویم زمین فرو بردم انگاه توئی اگر بگویم بای فخر بگیرم و

اگر در آخر دریا نشینیم در آنجا نیز دست تو مرا سبری خواهد نمود و همین تو مرا خواهد گرفت
 اگر بگویم که بی شبهه تاریکی مرا پنهان خواهد کرد پس شب در که در گذر دین روشن خواهد
 و دیگر در آیات ۲۷ و ۲۸ فصل ۱۸ اعمال حواریون مرقوم است که خداوند از چنگله
 از ماد و زینیت زیر که در وی می زیم و حرکت می نمایم و موجودیم و دیگر در آیات ۲۳
 و ۲۴ فصل ۲۲ بر میا سطور است که خداوند گفت که آیا من خدای قریب نیستم و آیا خدا
 بنحیه ستم خداوند گفت آیا کسی در چنان گمانی متواری تواند گشت که من او را نه پس
 خداوند گفت که آیا آسمان و زمین را معلوم ساز من نیستم و دیگر این که قادر و حکیم است
 چنان که در آیه ۲۷ ربور ۱۹ مرقوم است که ای خداوند چه عظیم است صنعت های
 و تمامی ایشان را در حرکت صانع نمودی و زمین از نعمت تو معلوم است و در آیه ۱۱
 فصل ۱۲ ایوب سطور است که حکمت و قدرت با او است و ادراک و تدبیر از او است
 و دیگر در آیه اول فصل ۱۷ کتاب نخت موسی مذکور است که خداوند برابر ام نینی برابریم
 هویدا گشت و او را گفت که منم خدای قادر مطلق در پیش من رفار غای و کامل باش
 و دیگر در آیه ۴ فصل اول لوقا نوشته است که نزد خدا هیچ امری محال نیست و دیگر
 در آیات ۱۲ الی ۱۸ فصل ۱۴ اشعیا سطور است که آهوارا بشت که پیچوده و گمانها
 را با و جب که وجب نموده و غبار زمین را با پیسمانه که گیل کرده و کوه ها را با قنطار
 و قل را با تراز و که سنجیده است بروج خداوند که دلیل بوده است و شیرش کیمیت
 که با و بجهان با که مصلحت نموده که با تلقین نموده طسیرق حکمت را معلوم ساخت و که علم

تعلیمش نمود و راه ادراک را با و نمود و اینک تو همانند قطره تشریح از سبب و شغل غیا
 تو تیا کشته محبوب می شوند اینک جزیره با را مانند گرد می بیند و کوه بسنان یعنی
 بهریم آن بخت افز و خن و حیوانات آن از برای قسربانی کردن کفایت نمیکردند
 و جمیع طوایف در حضور او طبرق پیچ و در نزدش پیچ بلکه کمتر از پیچ شمرده
 می شوند حال آن خدا را بکه شبیهی سازید و با وجه صورت قسرا میدید و دیگر
 این که خدا مقدس و عادل و صادق است چنانکه در آیه ۳ فصل ۶ اشعیا مرقوم است
 که سرافیم یکدیگر را فریاد نموده بگفتند قدوس قدوس قدوس رب العالمین تمامی
 عالم با جلال او مملو است و دیگر در آیه ۱۷ زبور ۱۳۴ مرقوم است که خداوند در تمامی طریقها
 خود صدق و در تمامی اعمال خود مقدس است و ایضا در آیه ۵ زبور ۱۳۴ مرقوم است که اینها
 در پیش نظر تو خواهند ایستاد همه فساد کنندگان را بغض می نمائی و دیگر در آیه ۳
 اشعیا مذکور است که دای باشرا که احوال ایشان تباها خواهد گشت زیرا که بپاداش
 اعمال خودشان خواهند رسید و آیات ۱۱ فصل ۲ ناما بهاسل روم و آیات
 ۶ و ۷ فصل ۱۲ مکاشفات نیز شاید این مطلب اند و دیگر در آیه ۴ زبور ۱۳۴ مرقوم است
 که بدرستی که سخن خداوند راست است و هر عملش در حقیقت است و دیگر در آیه ۱۹
 فصل ۳۲ کتاب چهارم موسی مرقوم است که خدا انسان نیست که دروغ گوید و نه
 از بنی آدم که عصبه شکن باشد آنچه گفته است آیا بغفل نخواهد آورد و آنچه فرموده است
 بکمال نخواهد رسانید و دیگر این که خدا رؤف و رحیم و صابر است چنانکه در آیه

فصل ۳۴ نامه اول یوحنا مرقوم است که خدا خود محبت است پس آن که در محبت است
در خدا است و خدا در وی است و در آیه ۱ فصل ۳۴ کتاب دوم موسی مذکور است
که اندر حسن و رحیم و دیر خشم و کثیر الاحسان و نیک عهد است و در آیات ۹ و ۱۰ از بول
سطور است که خداوند مظلومان مأمن خواهد بود مأمنی که در سنگهای تنگ دستی
باشد و آن کسانی که اسم تو را می شناسند اعتماد بر تو خواهند نمود زیرا که ای خداوند
طالبان خود را ترک ننمودی و دیگر در آیه ۵ فصل ۵ سطور است که او اقباب خود را
بر بدن و پنجهان طالع می نماید و یاران خود را بر عادلان و ظالمان می فرستد و در
آیات ۲۲ و ۲۳ فصل ۳ نیاحات یرمیا نوشته شده است که احسان خداوند است
که تا ما با کشتیم چون که مرام او نقص نمی پذیرد و هر سحر جادوی شود و حقیقت تو عظیم است
و در آیه ۱۱ فصل ۲۲ حزقیال سطور است که خداوند خدا گفت که من هلاکت فاسق را
نیخواهم بلکه این را میخوابم که فاسق از طریق خود برگشت نماید و زندگی یابد و دیگر
آیه ۱۶ فصل ۳ یوحنا مذکور گشته است که خدا آن قدر جهان را دوست داشت که فرزند
یکانه خود را از زانی فرستاد که هر کس که بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگی جاوید یابد و
دیگر این که خدا خالق و حافظ کل مخلوقات است چنانکه در آیه ۱ فصل کتاب اول سوره
سطور است که در است خدا آفرید آسمان و زمین را و دیگر در آیه ۱ از بول ۳۴ مرقوم است
که از سخن خداوند آسمان ما بوجود آمدند و بروح بنشین تمامی لشکرهای آنها و در آیه
۱۱ فصل ۳۴ کشفیات مذکور است که خداوند همه را توان فرسیده و مشیت توستند

فقرات و مطالبی که در خصوص ذات و صفات خدا و اراده او که بنا بر آدمی دارد
 در کتب عهد جدید و حق سطور اند با کلیه کتب الهی کامل و مقدس سزاوار و لایق
 اعلیٰ می باشند که بغیر از خدا احدی را یا رای آن نیست که چنان معنی ما را فی نفسه
 از خود اختراع نموده ظاهر سازد و مضامین آنها چنان اند که قسم خوف الهی
 بقلب آدمی غایت فرماید و بهمین نوع بشر را محبت و طبع آن اصل محبت که خدا
 گردانیده از بدیهه و مایل نیگوییهای سازند زیرا که کتب مقدسه خدا را با آدمی چنان بیان
 می نمایند که نسبت با کسان که قلبشان نشکسته و در طریق ضلالت خود ثابت
 حاکمی است قادر و عالم و مقدس و عادل و نسبت با آن شخص که قلب شکسته
 بازگشت کننده با و و متعده کلاش و طالب و محبت او پیدا کند پرست شفیق و منعم
 و رحیم در انحال انجیل و کتب عهد شفیق شرط سیوم و چهارم را که در باب جهت شناختن
 الهام حسیقی مقرر داشته ایم تمام با انجام میرساند و با این کلام الهی بودن آن کتب
 و انجیل ثابت می شود خلاصه خدا بنا بر معرفت خود لازم و مفید ندانست که ذات
 و صفات خود را بر دامن زیاده بر این بیان نرساند و الا آن شخص که در این دنیا معتقد
 کلام الهی گشته بحد اقرب یافته باشد صفات ذات پاک خدا را در کمال اکیلت در
 خواهد فهمید اما بجهت متقدمان همین کافی است که تا خدا را دوست داشته مطلع و نقاش

فصل دوم

شوند

میشمل بر بیان این مدعا نیست که انسان در ابتدا در چه حال بود

والان در چه حال است و چه حال بی باید برسد

باین نوع که چون خدا بشارت و تمامی خواص آدمی را در کمی نماید و بی شناسا
حتی اسرار قلوب را نیز می فهمد پس آدمی و حال قلب انسانی را خوب و بدست
شناختن خداست قادر و بس چنانکه آدمی دانستن کیفیت احوال قلب خود را فقط از کلام
او در کتب تحصیل می تواند نمود و همچنین اصل مطلب آفرینش آدمی را نیز میسر نمیشد از کلام
خدا می توان فهمید و مطالبی که خدا در کلام خود در باب آدمی بیان نموده است
معتبرتر از آن است که حکما و علما در باب آدمی نوشته اند زیرا که احدی از ایشان
نوع بشر فی نفسه خود را کاملاً شناخته و احوال خود را بالکلیه درک ننموده است پس
در این صورت ملاحظه نمائیم که خدا در کتب مقدسه احوال بی نوع بشر و مدعای او را
در کتب نوع بیان ساخته است ای سلاطین که این رساله باین کلمات رسیده
که نظر مضامین آنها در کلام خود بتو دیوان کرده خواهد شد بی اعتنائی کن بلکه
بانتظار وقت و انصاف آنها را خوانده از خدا سئلت و استدعا نما که چشم روح
تو را بشاید تا که این سخنان را فهمیده و بمطالب آنها رسیده خود را در حال قلب خود را
و مطالب آفرینش خود را محقق نمائی

در خصوص آفرینش آدم و نخستین احوال او نظر بکلام الی باطهار همین قسم
کفایت می نمائیم چنانکه در آیات ۲۶ الی ۲۸ و فصل اول کتاب اول موسی
مرقوم است که خدا گفت که انسان را بصورت خود و موافق شبیه خود سازم تا این

بر مایان دریا و پرنده کان هوا و جسم ایم در همه زمین و سبکی خزند کان که بر روی
 زمین می خستند زیاست گفته و خدا انسان را بصورت خود آفرید بصورت خدا
 و در آفرید ایشان را از ماده آفرید و خدا بر ایشان برکت فرمود و خدا ایشان
 را گفت که کثیر الذریت و موفور شوید و روی زمین را مسور کنید و متصرف آن
 و بر مایان دریا و بر طایران هوا و بر تمامی حیوانات که بر روی زمین می جنبند ریاست
 به ارید و خدا هر چه آفریده بودید که اینک بسیار نیکو است و دیگر در آیه ۲۹ فصل ۲
 که بستی بواحد مسطور است که اکاه باشد همین را دانستم که خدا آدم را راست
 آفرید اما آنها طالب بسیار چیزهای باشند و در آیه ۲۹ فصل ۱۷ اعمال حواریون مذکور است
 که ما از فضل خدا هستیم پس از این آیات استنباط کلی حاصل می شود که آدم ازین
 قدرت خالق خود پاک و نیک و پیکناه بوجود در آمده است و شبیه خود را که آفریده
 در وقت خلقت آدمی بآدم حرمت فرموده بود تا ویل سنی آن شبیه با نیطری است
 که انسان در آنوقت از گناه و مرک دنیا پاک قلب و خواششها و هوهای نفسانی
 و ضعف روح و جسم آزاد بوده است و خدا را در کمال کافیت شناخته و دوست
 و خوشحالی خود را محض در رضای او داشته است چنانکه محض خدای خود را می شناخت
 و محض او را دوست میداشت و محض او را طالب بود و پس در این حال که آدمی
 خود را چنین شناخته و دوست داشته و در او بخت یا مشه و روحش از قدرت و
 و پاک چنان مسکو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی گشته قادر بود که تمامی مخلوقات

عالم ریاست نماید

نهایت اشکار است که آن آدمی دیگر در آن حال نیست که در آغاز بوده است
چنان که در این مطلب بجهت هر کس قلب خودش و توارنج سلسله انسانی شاهدی اند که
واحوالی که با فعل انسانی در آن است کلام الهی با طبیعتی بیان می سازد چنانکه در کتاب
اول موسی و آیه ۲۱ فصل مرقوم است که خداوند گفت که خیال دل انسان از آیات طغوت
شر است و دیگر در آیه ۲۴ زبور مرقوم شده است که بنده خود را بحکم دریا و ریزش
در حضور تو هیچ زنج عاقل شمرده نخواهد شد و دیگر در آیه ۲۵ فصل اول نامه اول برحق
سطور گردیده است که اگر گوئیم که گناه کرده ایم خود را می فریمیم و راستی در نهایت
و دیگر در آیات ۱۰ الی ۱۲ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۳ فصل ۳ نامه باسل روم مرقوم است که بحکم
راست کافریت یک کس هم نیت و سچا کس نیت که بجهت و سچا کس نیت که
طالب خدا باشد همه همراه شدند و همه بی قایت کشتن هیچ کس نیت که نیکوکار
باشد یک کس هم نیت و راه آرام را شناخته اند و در چشمان ایشان ترس
خدا نیست بعلت آن که تمامی گناه کارانند و در ستایش خدائی حاضرانند و هر کس که
شناسنده قلب خود و توجه شونده حرکات آن است باید اقرار نماید که احوال
آدمی بطبیعتی است که ذکر یافت و نیز قبول کند که گناه و ناپاکی بقلب او سرافراز
باطش از حوائش و هوای نفسانی ملوخته است بر تبه که افکار و اراده او
از آیات طغوت تا حال در معرض غف بوده و تونیز ای مطالعه نمایند این رساله که

دوستی اگر بیدار نشد قلب خود نظر نائی و بفریق خود رجنب نباشی براینه این سخن
 راست و قلب خود را در همان حال خوابی یافت و بهین طریق نیست که ارشاد است
 هر وقت بیکت صدق این کلمات الهی شادی اند چون زیرا که هر حای که شخص طالب نظر
 در هر جا و در هر وقت مردود گشتن از خدا و کناه و اعمال ناشایسته را خواهد یافت یعنی
 فراموش کردن خدا و غفوری و خود پسندی و بحالت چشم و انتقام و حیانت
 و ظلم و دوستی دنیا و حبسه آن جسم پروری و فسق و فجور و مانند اینها را خواهد فهمید لیکن
 این مرحله را که خدا ایتالی آدمی را در خیال که باقی است نیا فریم و احوال خستین
 آدمی این بوده است سابق بر این ثابت ساخته ایم پس ایا این صفت بدی
 و بد حالی بآدم و سلسلش از کجا رسیده است بلی این مطلب را که از دراک عقل خارج است
 کتب مقدسه بخشین مفهوم و معلوم می سازند که کناه و تمامی نتایج آن بعلت عداوت
 و فریقن شیطان بآدم و عالم و اهل کشته است زیرا که آدم از شیطان برتر
 و رفیعتر کردین که از او امر خالق خود تجاوز نموده خواهش و قلب خود را از خدا بر گردانید
 و باطنه بن خود را از حشر پیوسته خوشحالی و بخت خود بهر ساخت چنان که در این آیات
 کتب مقدسه مذکور گردیده است از آن جمله در تمامی فصل ۳ کتاب اول موسی تفسیریم
 که ما را از جلد حیوانات محسمه که خداوند خدا آفریده بود حید ساز تر بود که او زن
 گفت که آیا فی الحقیقه خدا فرموده است که از هر درختان باغ بخورید و زن ما را
 جواب داد که از میوه درختان باغ ما خورده ن جایز است لیکن از میوه آن درختی که در میان باغ

ست خدا فرموده است که از آن بخورید و دست بر آن نیندازید مبادا که بمیرید و مار
زن را گفت یقین نیست که بمیرید که خدا خود میداند که در روزی که از آن بخورید چنانچه
شما گشاده خواهید شد تا که از خیر و شتر اکاهی یافته مانند خدا باشید انگاه زن چون
که درختی است برای خوردن لذیذ و بدیدن لطیف و برای حصول حکمت درختی دلپذیر
از سیوه آن گرفته بخورد و نیز بشوهر خود داد که او هم بخورد و چشبهای هر دو گشاده شد
و دانستند که برهنه هستند و بر کپهای انجیر بهم دوخته برای خود سترها ساختند پس او را
خداوند خدا را شنیدند که بوقت وزیدن نسیم شام در باغ میریگرد و آدم را
خود را بشمار باغ از پیش خداوند خدا و خود را پنهان ساخت و خداوند خدا آدم را
آواز داد و گفت تو کجائی او گفت او از تر از در باغ شنیدم و بسبب آن که برهنه بودم
ترسیده خود را پنهان کردم او گفت که ایاتر از جرسنگی که اکا مانند از سیوه آن درخت
که بنا خوردن آن من ترا حکم داده بودم خورده و آدم گفت این زن که او را جنابت
من دادی او از آن درخت بن داد و بخورد پس خداوند خدا زن را گفت که
این چه کار است که تو کرده زن گفت که مرا مار را خوا کرد و من خوردم و خداوند
خدا مبارک گفت که بخورای آن که ترکب این کار شده تو پیشتر از من بهایم و از چوشت
صحرای طوفانی و رتمای عسر بر شکم خواهی رفت و خاک خواهی خورد و در میان تو زن
و در میان نسل تو قسلی دشمنی می بینم او سر تر افکند گفت و تو پیشتر
دی را خواهی کرد زن را گفت رنجهای حاکی تر بجایت خواهی سم از ناید

بار پنج فرزند آن خواهی زایید و مایل بشو هر خود خواهی بود و او بر تو تسلط خواهد داشت
 و آدم را گفت بجزای آن که کفار زن خود را اصفا نموده و از آن درخت خورده
 که در باره آن فرموده بودم که از آن مخور زمین از برای تو ملعون است بهشت در
 تمامی سر محصولات آن را خواهی خورد خار و شوکها از برای تو بر خواهد آورد و پدر
 صحرار خواهی خورد با عرق چهره آن خواهی خورد تا آن که بر زمین سعادت کنی
 زیرا که از آن گرفته شده که خاک هستی و بجا که سعادت خواهی کرد و آدم
 زن خود را خوانام نهاد زانرو که مادر هر حق باشد و خداوند خدا برای آدم
 بدن دی قبایحی پس می ساخت و ایشان را پوشانید پس خداوند کشت که نیک
 آدم از خسر و شر آگاهی یافته چون یکی از ما شده است احوال سباده که درخت را
 دراز کرده از درخت حیات نیز کپرد و بخورد و تا بد زین ماند از انجبت خداوند
 او را از باغ عدن پروان کرد تا که زین را که از آن گرفته شد ز رعیت نماید
 همچنین آدم را خسران نمود و بجانب شرق از باغ عدن کروین و شمیر آتش باز کرد
 بنام تاراه درخت حیات را محفوظ دارد و دیگر چنانکه در آیات ۳۶ الی ۳۹ فصل ۳۱
 سطور است که شاکر دان عیسی نزد وی آمد گفتند که مثال کاکل کشت را بجهت
 ما شرح نما ایشان را جواب داده کشت آنکه بذریکو کار و فرزند انسان است و عز
 و نیاست و تنهایی نیک انبای عالم ملکوت و کاکلها فرزندان شیریند و در
 آنها راکشته بود شیطان و موسم در و انجام جهان در و ندکان ملائکه اند و در آیه ۳۹

نامه روم مرقوم است که پس چنانچه گناه بوسید یک شخص در جهان پدید شد و بگناه
 مرکب همین قسم مرکب بر همگی طاری گردید از آنجا که در وی همه گناهکار میسر بودند و بگناه
 در آیه ۴۴ فصل یوحنا مذکور گشته است که شمار شیطان پدر است و خواهش نماید
 پدر خود را اینچو آید بجا آید و از آغاز مردم کن بود در راستی نماند زیرا که راستی
 در او نیست چون دروغ می گوید از چیزهای مختص بخود می گوید زیرا که او در غلوست و پدر
 دروغناست و در آیه ۴۵ فصل نامه اول پطرس سطور گشته است که یهو شیارد
 پدر را بشید از آنکه خصم شما ایمن چون شیر عزان می گردد و طلب کسی که آنرا
 بنماید و اگر کسی سوال نماید که چرا خدا بعل آمدن شته مانع نشده است و چرا کند است
 که شیطان بادی تسلط یابد و چرا خدا تا حال شر و تسلط شیطان را تحمل گردیده است
 جواب این سوال در اینجا ممکن نیست و هر چند می که انسان با عقل خود در درک این سلاطین
 و در جواب کافی این سوال عاجز است زیرا که خدا بنا بر مصلحت خود بادی پان ساختن
 این امر را در اصلاح ندانسته است نهایت بجهت بنی همین قدر کفایت می کند که
 بدانند که خدا حکیم است و حکیم علی الاطلاق در امور است خود سهو نمی کنند و اگر چه خدا
 مختار است لیکن باز عمل او فاعل خارجی را نیز محض از روی
 حکمت و مصلحت مانع نمی گردد تا عقل قاصده انسانی در کسبیهای این
 حکمت را ندارد و نخواهد داشت

و در باب مطالب مذکوره این حرسه بنی حق جوین را با الهیه ساکت و مطین

می نماید که از کلام الهی صریحاً دریافست می شود که اراده خداوندی آن نیست که آدم
در تسلط شیطان و گناه و در بدبختی بماند بلکه این است که باز از گناه آزاد و پاک گشته
و در پناهی ششبه خدا که دین و مالک سعادت ابدی شود و بآن مرتبه بلکه زیاده از آن
مرتبه برسد که آدم در بهشت بوده است چنان که در اینمواقع کتب مقدسه یعنی در آیه ۳۹ فصل ۱۱ کتاب
موسی مطور گشته است که منم خداوند خدای شما بنا بر این خود را تقدیس ننماید
مقدس باشید از آن رو که من مقدس شدم و دیگر چنانکه در آیه ۱۸ فصل ۲۱ مرقوم گشته است
که کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است و در آیه ۲۱ فصل ۲ نامۀ دوم نابل
قرن مرقوم است که شما بسبیل خدای حق می باشید چنان که خدا گفته است که من در میان
آنها خواهم بسم ماند و خواهم بپرورم و من خدای آنها خواهم بود و آنها اسل من خواهند بود
و دیگر در آیه ۲۱ فصل ۲ نامۀ اول پطرس مذکور گردین که شما قوم برگزین و کهنه ملوکانه و طهارت
مقدس و قوم خاص گشته اید تا آنکه اوصاف آن کس که شمار از اظلمت بنور نادر خود درخشان
نموده است جلوه دهید و دیگر در آیه ۲۱ فصل ۲ نامۀ اول یوحنا مرقوم گشته که ای محبوبان
حال فرزندان خدا هستیم و آنچه خواهیم بود هنوز ظاهر نشده است لیکن
میدانیم که چون او ظاهر شود چون او خواهیم بود از آنجا که او را چنانکه هست خواهیم دید
در انجیل انجیل و کتب عهد عتیق بواسطه یقین کلی مفهوم می سازند که مطلب آفرینش آدمی بقدر امکان
مانند خدا پاک و کامل گشتن است پس درین صورت انجیل شرط سیوم شرطی را
که بجهت شناختن الهام حقیقی در دپاچه ذکر نموده ایم در کمال انجیل بانجام میرساند یعنی بنا بر شرط

مذکور می باید که الهام حقّی خدا را خدای پاک و مقدّس پان نوده از برای آدمی
 نیز فرستاده پاک باطنی را نشان گاه سازد و با انجام شد طر منور به انجیل از خدا بودن خود را
 ثابت می سازد و هم از کتب سایر ادیان مختلف امتیاز یافته خود را برتری میدهد
 زیرا که تمامی آن ادیان ازین مطلب عمده آفرینش آدمی هیچ خبر ندارند و با
 آدمی را عمل ظاهری دانسته قلب خود را در ناپاکی می گذارند اما این قسم پاکی اگر چه
 در نظر مردم پاکی می نماید نهایت در حضور خدای مقدّس و کامل و علام القلوب هیچ
 چیز شمرده نخواهد شد

و از برای اینکه آدمی با مطلب عالی برسد خدا تعالی احکام خود را
 با و غایت فرموده است چنانکه در این موقع کتب عهد متّسّق و جدید مبطور است که در ایات اول
 الی فصل ۱۷ کتاب دوم موسی گفته شده است که خدا این همه کلمات را بر زبان آورد
 و گفت منم خداوند خدای تو که ترا از ملک مصر از دار احبس پرور آوردم بغیر این
 ترا عبودان دیگر نباشد نه شکلی ترا شین و نه از هر آنچه در آسمان علوی و در زمین
 و در ابی که زیر زمین است باشد هیچ شپسی برای خود درست کن پیش
 آنها سجده کن و آنها را عبادت منمای از آنرو که من خداوند خدای تو خدای غیور هستم اتمام
 گیرند کنایان پدران از اولاد تا طبقه سیوم و چهارم کسانی که مراد شین دارند و رحم
 کننده بر هزاران از کسانی که مراد و هست دارند و احکام مرا ادا نمایند اسم خداوند
 خدای خود را با طلا بر زبان میاراز آنرو که هر کس که شین را با طلا بر زبان آورد

خداوند وی را پیکه نخواهد داشت روز سبت را یاد آرتا آنرا مقدس نمائی شش روز
جد و جهد کن و بتامی کار خود مشغول باشی تا روز هفتم سبت خداوند خدای توست
کاری در آن روز کن پدر و مادر خود را استرام نمائی تا بزنی که خداوند خدای تو بتو ارزانی
دارد عسر تو در آن شود قتل کن زنا کن دزدی کن هر همسایه خود کوایی دروغ بده از خانه
همسایه خود طبع مدار از زن همسایه خود و از غلاتش و گنیزش و از کاوش و حمارش و هر آنچه
همسایه تو باشد طبع مدار و دیگر چنانکه در انجیل در آیات ۱۲ الی ۱۸ فصل سومی مرقوم است که
شنیده اید که بمقتضی کشته شده است که قتل کن و هر سیکه قتل کند مستوجب قضا خواهد
لیکن من بشامی گویم که هر کس که بر برادر خود بی سبب غضب نماید مستلزم قضا خواهد گشت
که به برادر خود را (یعنی ابله گوید مستلزم شود) خواهد کرد دید اما هر کس که به برادر خود احمق گوید
آتش و زنج خواهد بود پس اگر بدیه خود را در قریب بانه پیاوری و در آنجا بجا طرأت آید که برادر
از تو کینه مند است هدیه خود را پیش تر بانه راه رها کن و رفته اول با برادر خود صلح کن
بعد از آن آمده هدیه خود را بکند نان با مدعی خود تا با او در راه هستی بزودی صلح نمائید
که آن مدعی ترا حواله قاضی نماید و قاضیت بر تو تمام سپارد و در زندان افکند و شود
بیتحقق که با تو می گویم تا فلوس آخر را ادا ننمائی هیچ وجه از آن مکان بیرون نخواهی رفت
شنیده اید که بار باب زمان سلف کشته شده است که زنا کن لیکن من بشامی گویم
که هر کسی که بر زنی از روی خواهش نظر اندازد در همان دم در قلب خود با او زنا
نموده است پس اگر چشم راست تو مر تر از مغز نماند قلش کن و از خویش براه

از نخبه که ترسودند تر آن است که یک عضو از اعضا می تو تبا ه شود و تمام حسد
 در دوزخ افکنده نشود و اگر که دست راست تو مر تر از بغض قطعش کن و از خویشش برانند
 زیرا که از برای تو فایده مند تر است که یکجزوی از اجزای تو تبا ه کرد و یکی بدست
 در دستم انداخته نشود کفته شده است که هر کس زن خود را مفارقت نماید خطا طاق
 را با بد بد لیکن من بشما می گویم که هر کس منکوحه خود را بغیر علت زنا جسد اگر داند
 او را بر ناکردن بر انگیزد و هر کس که آن مطلقه را در نکاح خود آورد متکلب زنا می شود
 باز شنیده اید که با بل ایام سابق کفته شده است که بکذب سو کند محو بلکه سو کند های
 خود را سجدا و ند و فاکن لاکن من بشما می گویم مطلقا قسم یاد خوردن با آسمان از آن که کسی خدا
 و نه زمین زیر که سطح قدم او ست و نه با و ر شلیم بنا بر آن که مدینه ملک عظیم است
 و نه بسر خود سو کند یا دکن زیرا که نمی توانی بگویی سفید یا سیاه نمایی لیکن بگذارید که کماله
 شما باری آری دنی واقع شود بجهت آن که هر چه از آن زیاده تر است از شر است
 شنیده اید که کفته شده است که چشمی عوض چشمی و دندانی بدل دندانی لیکن من بشما می گویم
 که با شریر مقابله کن سید بلکه هر کس که بر خساره راست تو طمانچه زنده خساره دیگر
 را بسوی او بگردان و اگر کسی بخواهد که بر تو ادعا نماید و خواهد که پیراهنت را اخذ کند قبا ی
 نیز از بهر وی ترک کن و هر کس که ترا بر فن کیمیل راه مجبور نماید دو سیل و سیل عی باش
 هر کس که از تو سوال کند با و بخش و از آن که قصد قرص از تو دارد بر مگردش شنیده اید که کفته
 شده است دوست خویش را محبت کن و دشمن خویش را بغض نما لیکن من بشما می گویم

که اعداد خود را دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن می کنند برکت طلبید و با آنها
 که شما را عداوت می نمایند احسان کنید و از بهر آنها که شما را فحش میدهند و رحمت می بخشد
 و عا کنید تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان با شمسید زیرا که او آفتاب خود را
 بر بدن و چنانکه می سازد و باران خود را بر عا و لان و طلمان می فرستد که اگر آنها را دوست
 دارید که شما را دوست می دارند چه اجر خواهد یافت آیا عشق را آن چنین نمی کنند
 اگر بر برادران خود فقط سلام می نمایند از دیگران چه فتنه و ن کرده اید یا عشق را آن چنان
 نمی نمایند پس کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است و دیگر
 در آیات اول الی ۲۱ و الاخر فصل ششم می مرقوم است که احتیاط کنید تا قصد خود را
 پیش می مردم ندید که آنرا بپذیرد و اگر نه بنزد پدر خود که در آسمان است اجر خواهد داشت پس
 هرگاه که صدقه سیدی پیش خود در کار ناسوا چنانکه ریاکاران در مجامع و بازارها می کنند تا آنکه در
 نزد مردم محترم گردند بشمار است می گویم که اجر خود را تمام تحصیل نموده اند بلکه چون صدقه
 باید که دست چپ از آنچه دست راست تومی کند خبر نشود تا صدقه تو در خفا باشد و پدر تو که
 در خفا می پند علانیة اجر خواهد داد و چون نماز گذاری همچو ریاکاران مباش زیرا که ایشان خوش دارند
 که در مجامع و سر کوچه ایستاده نماز گذارند تا آنکه در نظر مردم باشند بشمار است می گویم
 که آنها اجر خود را نیتند لیکن تو چون نمازی کنی در حجره خود داخل شو و در را محکم بسته پدر خود را
 که در خفاست نماز بگذار و پدر تو که نهانی می پند ترا آشکارا اجر خواهد داد لیکن هرگاه که نماز کنید
 مانند مردم قبایل کلمات زایده گویند زیرا که آنها تصویری نمایند که بجهت زیاده گفتن ایشان مسو

خواهند شد پس مثل آنها بشید که پدر شما بان چیزها که شمار ضرور است عالم است
 از آنکه از سوال نمائید پس بان طریق دعا نمائید که ای پدر ما که در آسمان هستی نام تو مقدس
 باد ملکوت تو بیاید و ارادت تو چنانکه در آسمان است بر زمین نافذ باد بان روزی
 ما را درین روز بمابه بخش و آنچنان که قرض داران خود را مخی بشیم قرضهای ما را بجهش و بار
 در معرض آزمائش میاور بلکه اگر شمر خلاصی ده زیرا که ملک و قدرت و جلال تا ابد
 تست آئین که هرگاه تقصیرات مردم را بایشان بخشید پدر آسمانی شما شمار را
 خواهد بخشید اما چنانچه جرایم مردم را نه بخشید پدر شما نیز جرایم شما را نخواهد بخشید چون روزه بدارید
 مانند ریاکاران کشیده رو بمباشید که صورت خویش را تجس کنند تا در نظر مردم روزه دار نبیند
 بدستی که سن بشامی گویم که ایشان اجر خود را گرفته اند لیکن هرگاه تو روزه بداری سر خود را چرب کن و
 روی خویش را بشوی تا در نظر مردم روزه دار نباشی بلکه در نظر پدر خود که در خفای باشد پدر نهان بین تو
 مقرر است اگر از اجزاد بدو در زمین برای خود کجی گذارید جائی است که پند و زنگ زیان رسانده و در دنا
 سوز کجی کنند و ببرند بلکه بر آسمان برای خود کجی ننهید جائیکه نه بید و نه زنگ زیان رسانده و
 در دنان سوز کجی نکنند و در دی ننمایند زیرا جائی که خزانه شما با دنان شما نیز در آنجا خواهد بود
 و در فکر بباشید و گویند که چه فوریم یا چه نوشیم یا بکدام چیز پوشیده شویم از کجی تمامی این
 چیزهاست که قبایل طلب می کنند و پدر آسمانی شما خبر دارد که همه این چیزها محتاج بدین اول ملکوت
 خدا و عودش را طلب نمائید که همه آن چیزها از برای شما زیاد خواهد شد پس از برای خدا فکر کنید زیرا
 که خدا خود در باره خوش فکر خواهد نمود و امر و زرا اذیت امروز کافی است و دیگر در تماشای

فصل دوازدهم باهل روم مرقوم است که ای برادران برای خاطر مرسته های خدا من بشناسید
 می نمایم که بدینای خود را داکدارید چون قربانی زین و مقدس چنان که خدا را خوش آید که آن
 عبادت عقلانی شما و هم کل این جهان مباحثید بلکه شکلی دیگر پذیرید بفهم نوی تا که دریابید
 که آن رفتار نیکوی خوش آید کامل که خدا خواهد کدام است و بعلمت آن توفیقی که بمن داده
 است هر کس را که در میان شما می باشد میگویم که پسندیش فوق آنچه باید اندیشید بلکه اندیشید
 نما چنانکه هر کس را خدا سپیانه از ایمان با و پیوده است که چنانچه یکدن ما را اعضای بسیار است
 و جمیع اعضا یک کار مشغول نیستند همین وضع محلاً ما در هیچ یک نمی باشیم و بعضی اعضا
 یکدیگر هستیم هر چند استعداد است مختلفه در مانع شد بحسب فضلی که بماده داده است اگر آن خبر
 کردن باشد فضلش در پیمایش ایمان است و اگر خدمت باشد فضیلتش در خدمت است
 و اگر علم است در تعلیم و اگر وعظ دهنده است در وعظ و تقسیم کننده در پاک دتی و بشو
 در کوشش و پرستار در خوشنودی و در محبت صداقت باید و بدی را بعض نمایند و باینکی ملحق
 شوید و در برادری با یکدیگر محسوسان باشید و یکدیگر را در سبقت تعظیم نمایند و در کوشش خیر
 نمایند و در روح چالاک و خداوند را فرسان پذیر باشید در آید شاد و در مصیبت صابر و در دعا
 پایدار حاجت مقدسان را برآورده غریب پروری و پیری نمایند معذبین خود را خوش گفته ملی
 خوش گوید و نفرین ننمایند و شما راست خوشی با خوش شدگان و در یستن با گریانان و با یکدیگر
 بیرابری اندیشه ننمایند و بلند پرواز باشید بلکه با افتادگان فرود آید و خود پین مباحثید
 یکس را بدی در کافات بدی ننمایند و بجهت آنچه نزل خلق شایسته نمایند پیش اندیشه نمایند

اگر ممکن باشد بقدری که از جانب شما باشد با همه خلق صلح باشید ای محبوبان
 خود اقامت کنید بلکه جای غضب را خالی گذارید که نوشته شده است که هر است مقام
 عوض خواهم کرد خداوندی فرماید و اگر دشمن تو کینه باشد او را بقتل رسیده و
 اگر تشنه باشد آبش ده که اگر خویشین کنی اخگرهای آتش را بر سر او خواهی انباشت
 و مغلوب بدی شو بلکه بدی را با نیکی مغلوب کن و ایضا در آیات ۲۱ و ۲۲ و الی فصل ۱۳
 همین نامه هر قوم کشته است که هر شخصی باید که قدرتهای برتر از خود را اطاعت نماید زیرا که
 هیچ قدرت نیست مگر آن که از خداست و قدرتهاییکه موجود است از خدا متعز است پس
 آن کس که قدرت را مخالفت می نماید تقدیر خدا را مقادیرت می نماید و چنین مقادیر
 حکم را بر خود فرود می آرد پس باید طمع باشد نه بعزت غضب و پس بلکه بهجت معرفت
 خود و همین قسم با جرات انما ید زیر که خدا را ملازمان حضور اند که همین کار بموطلبت خود
 اند پس یکی را ادای لوازم ننماید و باج خواه را باج و صاحب جسدیه را جزیه و ستر
 ترس را ترس و بخداوند عزت عزت و هیچکسی را بده کار بسایید جز دین محبت
 یکدیگر را از آنکه که آن کس که دیگر را محبت می نماید در شریعت کامل است و دیگر در آیات
 اول الی فصل ۱۳ نامه باسل قرقر سطور است که اگر من بربا نهایی خلق و فرشتگان
 حرف زخم و محبت نداشته باشم چون کوه نای نفی کننده یا سنج فغان نمایند
 شده ام و اگر نبوت داشته باشم همگی اسرار و جمیع علوم را یافته باشم و نیز کمال این
 را بجسدی که کوه را اقل مکان نمایم و محبت نداشته باشم هیچ نیستم و اگر یکی اموال

خود را خیر است نایم و بدن خود را و اگر کم که سوخته شود و محبت نداشته باشیم هیچ
 سود نکرده ایم و محبت را حوصله می باشد و هر بان است محبت غیرت ندارد و محبت که ندارد
 محبت ضروری باشد اطوار ناشایسته ندارد و مال خود را تقاضا نمی نماید و خوشنیت است
 و به ظنکی ندارد از ناراستی خوشوقت نیکو و بلکه با راستی خوشنود می شود و هر چیز
 شکیبائی می نماید و همه چیز را با و می نماید و از هر چیز اظهار نیکومی کشد و هر چیز
 می نماید و محبت کابی ساقط نمی شود و لیکن اگر نبوتهاست باطل خواهند گشت اگر نبوتهاست
 باز خواهند ماند اگر قسم است صایح خواهد گردید که جزئی را می فهمیم و جزئی را خبر نمی
 و چون آنچه کامل است آید پس جزوی باطل میگردد و دیگر آیات اول الی اقصی نامند
 با فسیان مذکور است که خدا را متابعت نمایند چون فرزندان محبوب و در محبت رقیقند
 چنانچه هیچ ما را محبت نمود که در راه ما خود را تسلیم نمود که خدا را بدید و قربانی بار آنچه
 خوش بوده باشد و زنا و هر قسم بی عصمتی و حرص در میان شما ذکر کرده نشود و چنانچه می بیند
 مقدسان را و نیز بخش و پیروده کوئی یا شوخی که نامناسب باشد بلکه اولیست که گذار
 که شما خود را تسلیم هستید که هر کس که زانی یا بی عصمت یا طامع که بت پرست است باید بداند
 در ملکوت هیچ و خدا ندارد با شما باطل هیچکس شما را نفریند زانکه و که بجهت این امور
 است که قسب خدا بر انبای بغاوت نازل می شود و ایشان را فرسین میباشد زیرا که شما
 طاعت بودید و اکنون که در خداوند نور می باشید چون انبای نور رفتار نمایند از آنجا که سیوه
 روح در کمال محرم و صدق و راستی است و تحقیق نمایند که رضای خداوند چیست و

اعمال بی حاصل فلانی فرسین میباشد و بهتر است که آنها را روشن سازید از آنجا که تکلم بقایا
 که از آنها در خلوت سر نیز ندانایسته است و هر آنچه از نور ظاهری شود آشکار است و هر چه
 آشکار می شود روشن می باشد و از آنجا است که میگوید که ای خوابیده بیدار شو و از مردگان خبر
 که هیچ بر تو خواهد تابید پس با خبر باشید که با حقیقار قرار نمائید نه چون مردمان بی عقل و نادان
 عارفان و زمان را در پاید که روزگار نا مساعد است و بی مدرک باشید بلکه در پاید
 که شیت خداوند چیست و دست شراب شویید که در آن فساد است بلکه مملو از روح باشد
 و بیکدیگر بر آید و ترنها و اشار و روحانی تکلم نمائید و قلب خداوند را سرود و ترنم نمائید و
 پیوسته بکلمت هر چه خدا و پدر را شکر نمائید باسم خداوند عیسی مسیح و از خدا ترسی بیکدیگر
 مطیع باشید و دیگر در تمامی فصل ۳ و در آیه اول فصل ۴ نامه بقلیان سطور است که چون
 با مسیح برخواستید طالب باشید اشیاء علوی را جانی که هیچ شسته است بر دست راست
 خدا که با کج علویت ضمیر شما باشد نه از آنچه بر زمین است از آنجا که مرده اید و زندگی شما
 با مسیح مخفی است در خدا و چون مسیح که حیات ماست بظهور آید آنوقت شما نیز با وی با جلا
 بظهور خواهید آمد پس اعضای خود را که بر زمین می باشد مرده انکارید از زنا و عیسی
 و شهوت و خواهش نفسانی و طمع که بت پرستی است که سبب این اعمال غضب خدا
 بر انبای بنات نازل می شود و شما نیز ندان با ناهم می بر وید سخامی که در آنها ندان
 بودید لیکن اعمال شما همه را واکذاشته اید از غضب خشم و تند خوئی و جنت و بخش از
 دهن خود و دروغ بگوید که گویند از آنجا که انسانیت بکنه را با اعمالش از خود بر کند و

و نور پوشیده اید که او تجدد می شود در معرفت و صورت خالق خود آنجا که یونانی و یهود
 خستنه و ناخوشی و بربری و اسکوئی بنده و از آدمیت بلکه همه در همه هیچ است پس چون
 برگزیده گان خدا که مقدس و محبوب اند رحمدلی و مهربانی و فروتنی و افتادگی و حلم را
 در بر خود نمایند و نسبت بیکدیگر متحمل و بخشنده باشید و اگر کسی در ضد دیگری او عالمی داشته
 باشد چنانچه هیچ شمار اغوغ خود شما نیز چنان کنید و علاوه بر این همه محبت را در بر خود
 که اور یسمان الضباط کاملیت است و در دلهای شما صلح خدا حاکم باشد کیجست
 آن در یک بدن خوانده شده بودید و شاکر باشید و کلام هیچ در شکایت واقع شود و دل
 وقت یکدیگر تسلیم و اندر ز نمایند و بر آسیر و ترنمات و اشارت روحانی بشکرا و دل
 خود را در برابر او و هر آنچه تو لایا فغلامی نمایند با اسم عیسی خداوند نمایند و خدای
 پدید ابوساطت وی شاکر باشید ای زنان بشوهران خود چنان که در خداوند زید الله
 ای شوهران بر زنان خود محبت نمایند و با ایشان تذخوی نمایند و ای فسرزندان الله
 خود را در هر امر طریح باشید که این است رضای خداوند و ای پدران با فرزندان خود
 بلجاست رفتار نمایند بسا که افسرده کردند و ای نوکران آقایان بشربرا در هر طریح
 نه بجهت های ریائی چون کسانی که مردم را خوش آمد می گویند بلکه بساده لوحی چون از خدا تران
 و برابر را که بعمل می آرید بجان بجا آرید چنانچه محبت خداوند نه بجهت خلق و چنین دانید که در کافا
 میراث را از خداوند خواهید یافت زیرا که هیچ است آن آقای که شما و از بندگی می نماید
 و آن کسی که ظلم می نماید بر حسب ظلمی که نموده است با و خواهد رسید و مطلقا هر پستی نمی باشد

ای آقایان در حق خدا مان برستی و عدالت رفتار نماید که شمار نیز آقائی در آسمان می باشد
چون بعضی از محمدیان در این گمان می باشند که گویا در انجیل امر و نهی نبی باشد از آنجمله این آیات را
تفصیلاً ذکر نمودیم و احکام مذکوره محض طلب و سکر و حالی و باطنی را که تماماً بخدای تعالی
لاقین است شرح میدهند چنانکه تمامی آن احکام به نیکو گشتن قلب و رفتار آدمی منسوب
و با آداب ظاهر و پیمعرف هیچ رجوعی ندارند و مخفی نمایند که اکثر احکام سایر مذہب محض
با آداب ظاهری منسوب است و بنا بر این نزد خدای علام القلوب نامقبول و از برای
پاک گشتن قلب آدمی پیمعرف اند و بسبب این که احکام انجیل محض باطنی و مخصوص نیکو
قلب و رفتار آدمی می باشند پس بر احکام مذہب مختلفه بسیار استیاز و برتری دارند و همین
نیز ثابت می شود که این احکام نه احکام انسانی بلکه احکام الهی می باشند اما تمامی این احکام
در ضمن آن یک حکم جمیع اند که در آیات ۲۷ و ۲۹ و فصل ۱۲ مرقوم گشته است که آن
خداوندی را که خدای تو است بهیچ دلی جان و بهیچ اندیشه خود دوست دار و اشک
خویش را چون خود دوست دار یعنی باید که منظور و مطلوب خواهش و هوسهای تو همیشه
خدا و در او جمع گشته باشد و متفق باشد و پس چنانکه تمامی اقوای عقل و روح و جسد تو در بهیچ عمر
هر روز و هر ساعت و هر دقیقه برابر اراده او و بجهت حرمت خدا متحرک و مصروف گردند
و دیگر آن که باید چنانکه طالب نیکو و خیر خواه خود هستی چنان نیز با تمامی توای خود ملایم
نیکو و خیر خواهی همسایه خود باشی خواه دوست باشد و خواه دشمن تا که آن کلام سیح را
معمول داشته باشی که در آیه ۱۲ فصل ۱۲ مرقوم گشته است که هر چه خواهش داری که

مردم باشما بعل آرند بهمان طریق با ایشان سلوک ننمایند و این احکام که انسان را با محبت با
خود ملحق و با همسایه اش نیز تحت وساطت او را پیاکی تقی و خوشحالی ابدی میرسانند و این آ
دوست داشتن خدا و همسایه که خدا در کلام خود بیان نموده است همان شریعت و است
که خدا تعالی در قلب و انصاف هر آدمی مقرر داشته است محض باین تقاوت که در قلب
آدمی با مرتبه و اخلاص نیست چنانکه در انجیل بنا بر این هر چند که آدمی از شریعت مسطور و کتب
عهدتین و جدید خبردار نباشد باز بی شریعت نیست زیرا که آن شریعت دوست داشتن خدا
و همسایه از طرف خدا در لوح ضمیر هر بشری بطریق که موعظه بر نباشد ثبت گشته است چنان
که او نیز بنا بر کم و بیش متوجه گردیدن بشریت مندرج قلبی خود از حکم دوست داشتن منوره کم و بیش
خبردار می تواند گشت پس در این صورت در قلب هر یک از بت پرستان نیز با وجود
که کتب دینی ایشان خلاف است باز از خدا کثرتی شد که بنا بر عمل آوردن و نیارودن
آن خدا آنها را مواخذه خواهد نمود و چون آنها نیز شریعت مندرج قلب خود را با انجام نمی رسانند
پس ازین سبب در حضور خدا ناقص و مختصر بودن خودشان را می توانند فهمید و بیعت
بودن برانند و دریافت میسر نمایند

بنایت محبت تحصیل آن پاکی و مرتبه عالی که بنا بر کلمات و احکام مذکور هر
آدمی از خدا مستقر گشته لازم است که آدمی در هیچیک از احکام الهی قاصر نباشد زیرا که
در آیه ۱ فصل ۲ نامه یقوب مسطور است که اگر کسی تمام شریعت نگاه دارد و یکمزد او را اسب
چهار استقر شده است و دیگر در آیه ۱ فصل ۲ نامه کلثبان نوشته شده است که همچون یکمزد

که ثابت نباشد در تمامی نوشته های شریعت تا آن که همه را بجا آرند پس در این صورت
 در حضور خداوند مقدس این مقبول نخواهد بود که آدمی محض بعضی از احکام او را رعایت نماید و بکلام
 که هر کس در صد و تحسین رضای خداوند کار است باید احکام او را چنان بانجام رساند که در هیچ
 از آنها قصوری نماند و الا شخصی که مقصود بر خدای که محض در یکی از آنها مقصود شده باشد هرگز
 باز ملعون است یعنی لعن الله علی کفار و منافقین و منافقین و منافقین و منافقین و منافقین
 بشهادت انصاف همگی مردم کنا بکار اند پس در کجا به چنین شخصی یافت شود که احکام خداوند
 را چنان بانجام رسانیده باشد که در هیچ یک از آنها و هیچ وقتی قصوری واقع نگردد و در کجا
 چنان کسی که پیوسته خدا را با همگی قلب و سسکی قدرت و همگی اندیشه و آشنای خود را
 نیز مانند خود و دست داشته در هر اوقات با و همان رفتار را کرده باشد که توقع از آشنایان
 و در کجا است چنان شخصی که در هیچ وقتی ترک امر شنیعی نکند و یا یک کلمه سخنی که بخدای مقدس
 ناخوش آید است نگوید باشد و کجا است چنان کسی که در هیچ وقتی بگوید و ناپاک و
 حرکتی نباشد در قلب او بیکرت نیامده باشد پس در این باب بن و توحی تمامی مردم
 لازم است که در حضور خدا اقرار نمایند که تماماً مقصود کنا بکاریم و آن حالت نیکی و پاکی را که بخواهد
 در حضور تودا شایسته رضای خداوند مقدس و عادل و رمانیت بنا بر این همگی آن باز خواستهای
 موجود که خدا بجهت تجا و زکندگان از احکام خود مقرر داشته است تمامی مردم حق می بینند
 نیز خواهند رسید زیرا امکانی ندارد که خدای عادل و صادق کلام خود را بشکند و بوعده خود
 وفا نکند و باز خواستی که از خدا بجهت کنا بکاران و عده شده است در هلام الهی مینویسند

مگر یافته است چنانکه در آیه ۴ فصل ۱۲ استیسیج فرموده است که من بشما میگویم که هرگز نیافته
 را که مردم میگویند در روز جزا محاسبه اش را خواهند داد و دیگر در آیه ۵ فصل ۲ نامه یسایان
 که آن کسی که ظلم می نماید بر حسب ظلمی که نموده است با و خواهد رسید و مطلقاً ظالم بر نیایی باشد
 و دیگر در آیه ۱۸ فصل اول نامه باسل روم مرقوم شده است که غضب الهی ظاهر است از آن
 بر مجموع بی دینی و نافرستی مردم که ایشان حقیقت را با شارت دارند و ایضا در آیات ۸ و ۹
 فصل ۲ همین نامه مرقوم گشته است که اهل الحجاج را که بر استی اطاعت نمی نمایند بلکه
 مطیع اند تا راستی را خشم و غضب و عذاب و عقوبت بر نفس بشری زیان کار مقرر است
 نخستین بر یهود و بر یونانی نیز و دیگر در آیه ۱ فصل اول نامه دوم تبلیقان مقرر گردیده است
 که ایشان یعنی آنان که خدا را نمی شناسند و با بحیل اطاعت نمی نمایند از حضور خدا و جلالت
 و قدرتش بقصاص بلاکت ابدی خواهند رسید و در روز جزا بنا بر قول سیج که در آیه ۱۸ فصل
 متی مرقوم است که بیدکاران کشته خواهند شد که ای ملعونها از نزد من بروید در آتش ابدی که کینه
 شیطان و سپاه وی بهیاشده است پس این آن حصه است که بسبب هجو که کردید نازل
 و انحراف و رزیدن از احکامش تو و من و تمامی مردم از برای خود تحصیل نموده و مستوجب
 آنها گشته ایم زیرا که مثل ما که کاران و ناپاکان چگونه ممکن است که بجای پاک و مقدس
 تقرب جویم و چگونه می شود که شخص ناپاک و کناه کار بجای عادل و مقدس خوش آید و بجا
 کردن از احکام او با قبول کرد و بلی این که محبت خداوندی بی پایان و دریای حشر
 بیکران است بدیهی است نهایت همین طریق بنا بر کلام خود عدالت و تقدیس او را نیز بنمایند

نیست و قهصر غضب ویراهم پایانی نه در این صورت محل است که رشتی در ششک
 بجز اخوش آید بلکه لازم است که خدای پاک و مقدس تقیض گناه باشد و نیز بنا بر عدالت
 خود ناخوش بودن خود را از گناه بیانخواست گناهکاران ظاهر سازد پس زهی خیال باطل اگر
 کسی چنین تصور نماید و خود را بدین اسید فرمیده ساکت سازد که بلی خدا انظر بر اسم عظیم خود
 بی جزا و بازخواست گناهان مرا خواهد بخشید ای فرمیده دل خود خدا چنین عمل نخواهد کرد
 زیرا چگونه ممکن است که خدای عادل و حکیم بخلاف عدالت و تقدسی خود عمل نماید اما گاه
 خدا به تجاور کند و شریعت خود بازخواست نمیکرد هر آینه عهد شکن و مخالف عدالت خود
 می شد و بنا بر هربانی خدا نیز لازم می آید که خدا گناه کاران را بسبب تجاور کردن از احکام خود
 بی بازخواست بگذارد و علت این که آدمی وقتی که بداند که خدا به تجاور از احکام او بازخواست
 نخواهد کرد دیگر آن احکام را که خدا محض از روی هربانی از برای تنگ کردن آبی یا عنایت فرستاده
 نگاه خواهد داشت بلکه بویافیه پیش از پیش در دریای عصیان غوطه ور شده انا فانا زایل
 بدحوال و بدبخت خواهد گردید و همچنین اگر تجاور کننده حکم شریعت را بازخواستی نمی بود
 آن شریعت و هر چه مصرف می میداشت و اگر عاصی مانند عابد قبول درگاه خداوندی
 می بود استیازنیک از بد چگونه عمل می آمد پس بنا بر دلایل مذکوره با کلمه اشکاو واضح است
 و هم چنین از مضامین کلام سابق آید که الهی یقینی تمام مفهوم میگردد که خدا گناهکار را مورد
 بازخواست لایق خواهد نمود و بنا بر این یا باید مرای گناهان خود را دیده و دایماً در پاکبازی
 یا این که چاره بیایم که بسبب آن از سرای گناه خود خلاصی حاصل نمایم پس در این حال این

سوال لازم می آید که آیا فی نفسه آدمی خود را از عقوبتهای گناهان خود خلاص می تواند داد یا نه
و آیا چنان چاره و کفاره ذنوبی می تواند پیدا کرد که در حضور خدا ی مقدس و عادل توبه
و باعثت عفو گناهان خود باشد و رضاسندی خدا را شامل حال خود سازد یا نه مخفی نماند که بحجت
آدمی ابد امکان نیست که عملی یا ثوابی حاصل نماید که کفاره و تلافی گناهانش بوده
زیرا که با آدمی محال است که احکام خدا را بآن طریقی که در کتب مقدسه بیان شده است کامل
و تمام انجام رساند همچنین امکان ندارد که آدمی معذرت از آن که عصیان و گناهان خود را بدست
و پشیمانی حاصل نموده است دیگر هیچ دفعه بگناه نیفتد زیرا بنابر کلام الهی نه آنکه محض عمل باشد
گناه است بلکه قول و فکر و خواهش نالایق نیز گناه شمرده می شود و کیفیت که در قلب او
فکر و خواهش نالایق ابدان باشد پس وقتی که آدمی واجبات را بعمل نیاید و چگونه با او
امکن خواهد شد که عمل زیاده از واجب را کرده ثوابی حاصل نماید که تلافی و کفاره گناه خود
بوده باشد و اگر با بعضی شخصی در تمامی عمر خود بی توبه و تقوی از احکام خدا تجاوز کرده باشد باز
بر آن که با او واجب بود نکرده است و بنابر این در حضور پروردگار خود هیچ ثوابی نخواهد
لیکن بنابر قول سیح که در آیه ۱۷ فصل ۱۷۰ لقمان رقم شده است باید که آدمی افسوس از گناه
که با حسن بی منفعت استیم زیرا که آنچه کردنش بر ما واجب بود همان را کرده ایم پس
نقصه عمل زیاده از واجب با آدمی سیح امکان ندارد زیرا که بنابر کلام الهی با او واجب است
که در تمامی اوقات عمر خود با همه قوای روحی و بدنی در بندگی خدا باشد پس
از برای آدمی نه فرصت و نه وقت و قدرتی بجای ماند که زیاده از واجبات بعمل بیاید

و ثوابی از برای خود تحصیل نماید که تلافی و کفاره گناه خود بوده باشد و اگر کسی از راه
غرور خود را فریفته بچنین خیال باطله اندازد که گویا زیاده از آن که خدا بر من واجب کرده بود
بعمل آورده ام آیا این چنین شخص چگونه بخود باطمینان خواهد شد و شست
که عمل او در حضور خدا بجهت تلافی گناهان خود کافی و مقبول خواهد بود یا نه بهر حال باید
که چنین شخص پیوسته درین باب تردد و تشکیکی باشد پس طریقی را که خود آدمی بجهت
خلاصی یافتن از عقوبت گناهان خود پسندیده و پیش گرفته است هرگز او را بر سر نزل نجات
نخواهد رسانید و بشع ایضا اگر کسی چنین تصور نماید که توبه و انابه کفاره گناه خواهد بود و گناه
چنین شخص باید بداند که توبه هم از قسم واجبات است و باین علت توبه هم سبب
تلافی و کفاره گناه نیست تواند بود تا نگانند که در انجیل بوضوح تمام گفته شده است که خدا
مخمس سبب توبه از عقوبت گناه نمیکند و پس بنا بر این دلائل هرگز آسیدی نیست که آن
خود را از عقوبت گناهان خود تواند زیانمند هرگاه چنانچه زیاننده یافت نشود که آدمی
را از عقوبت گناه برماند و از برای آدمی کفاره و ذنوب حاصل نماید پس غضب الهی
دایماً درباره آدمی برقرار خواهد ماند و او همیشه از خدا مجور مانده بهلاکت ابدی محکوم
اقدا و نهایت زیاننده که در حضور خداوند کار بجهت گناهکاران چنان کفاره و ذنوبی
بعمل بیاورد که مقبول ندای عادل و مقدس باشد و سبب نجات و خلاصی همه گناهکاران
نگردد لازم است که آنچنان زیاننده از جنس نوع بشر نباشد زیرا که تمامی آدمیان
گناه کار اند و گناه کار گناه کار را از گناه چگونه خلاصی میتواند داد و در آیه و در تفسیر

نیز توانی گفته شده است که کسی برادر خود را بعد از وفات خلاص نمی تواند نمود و از برای
 او بعد از کفاره نمی تواند داد بلکه لازم است که آن را مانده پیکناه و پاک و کامل و مقدس
 باشد حتی باید که ماورای جنس انسان و برتر از آن باشد و همچنین را مانده و واسطه
 را که در چنین مرتبه و صفات بوده باشد که او را ممکن کرد که از برای همه گناهکاران
 کفاره ذنوب و نجات را حاصل نماید در انجیل اشاره عیسی مسیح گشته و آن را می گویند
 که عیسی مسیح بعلت نیکی و کاملی و ثواب و مرگ خود در حضور خدای عادل و مقدس چنین
 کفاره و فدیہ گذرانیده است که خدا بسبب آن از همه گناهان بنده میگذرد
 و رضامندی خود را شامل حال بنده می سازد خدای ابدی و مقدس و رحیم
 را ابد الابد شکر باد که بنا بر محبت بی پایان خود این خلاصی و نجات را از برای گناهکاران
 عیسی مسیح مقرر نموده است

فصل سیوم

در بیان آن نجاتی است که بواسطه مسیح
 بعمل آمده است

و این نجات را از آیات انجیل بهمان طریق که در آنها بیان شده است اظهار
 خواهیم نمود اما ای مصلح که گنند این رساله اگر بانی که این عظم تر امر خدا که حکمت
 و محبت و مهربانی و عدالت او را بحد امکان بیان و اعلان سازد بطریق باشد
 که عقل انسانی نتواند درک آنرا احاطه سازد تعجب منما زیرا که خدا در هر یکی اعمال خود

و هم در ذات پاکش از برای آدمیان خدای ستورست و افسان از ذات پاک و
 و اعمال او محض آن قدر می باید وینهند که خدا اشکار نمودن از اصدحت و مفید است
 و بآن مرتبه که خدا از آدمیان اعلا و معرفت و حکمت او از معرفت و حکمت انسانی برتر
 همچنان نیز حکمت و افعال او از انکار تو دین و دیگران اعلا و عین است پس در خیال
 تبعی فیت اگر در کتاب الهام الی خیال مطالب یافته شود که آدمی از درک آنها عاجز باشد
 این معنی نه اینکه باعث نقص کتاب الهامی است بلکه علامتی است که عمل خدای لایدر کتاب
 و نجات مذکوره که خدای تعالی بنا بر و فور محبت و حکمت خود بجهت همه کس کاران و عینی
 بر قرار داده نموده است در کتب مقدسه باین بیان شده چنانکه در انجیل در آیه ۱۶
 فصل ۲ یوحنا مرقوم است که خدا آن قدر جهان را دوست داشت که فرزند یگانه خود را از
 فرمود که تا هر کس که بر او ایمان آورد بهلاک نشود بلکه زندگانی جاوید یابد و ایضا در آیه
 فصل ۲ نامه اول یوحنا نوشته شده است که از این جا محبت خدا بر ما ظاهر گشت که
 فرزند یگانه خود را بدینا تا آن که بواسطه او زندگانی یابیم و دیگر در آیه ۱۰ فصل ۱۹ لوقا
 شده است که فرزند انسان آمده است که کم شدگان را طلب نموده رستگار نماید
 و دیگر در آیه ۱ فصل اول نامه به تیموتیوس نوشته شده است که کلامی است محترمانه
 کمال قبول است که عیسی مسیح بدینا در آمده است تا که کار از انجالت بجنبه و دیگر در آیه
 فصل ۲ نامه اول یوحنا مذکور است که عیسی مسیح بجهت کنان ما کفایت است
 بجهت کنان ما و بس بلکه بجهت کنان تمامی جهانیان و دیگر در آیات ۱۹ و ۲۰ فصل

نامۀ دوم باهل قوس سطور است که خدا بواسطت مسج دنیا را بسوی خود بر میگردد و خطای
 آنها را بر آنها نمیکند زیرا که آن کسی که گناه را شناخت و در راه ماکفاره گناه تسبیح
 نمود تا آن که مانع عدالت خدائی در وی شویم و دیگر در آیه ۱۴ فصل ۲ نامۀ اول بطریق
 مرقوم شده است که او یعنی مسج گناهان ما را بر بدن خود برداشتند تا که ما از گناهان
 عریان گشته در راستی زنده گردیم و بسبب خشم او شفا یافته اید و دیگر در آیه ۱۴
 فصل اول نامۀ افسیان واقع است که خدا ما را پیش از انبای عالم در مسج ختم
 نمود که مقدسه و بی نقص در محبت باشیم در پیش روی او

در باب نجات مذکور که خدای تعالی بنا بر مصلحت و مهربانی خود از ازل برقرار
 فرموده بواسطت پیغمبران از ابتدا خبر داده و آشکار نموده است که این رمانده اگر که امضا
 و سلسله در چه وقت و بچه قسم خواهد آمد و در چه مرتبه خواهد بود و نجات را چگونه خواهد
 ساخت چنان که آن کسانی که قبل از عیسی در دنیا بوده اند و از عهد هابیکه در خصوص او
 داده شده بود بخسب بودند بجهت این رمانده آینده و از برای آن نجات که بواسطت او
 حاصل خواهد گردید فرخاک و امیدوار گشته اند و بید بخستین مابین بادم بجهت این
 باین معنی از جانب خدا خبر داده شده که او چنان شخصی خواهد بود که سر ما را این شیطان
 را خواهد گرفت خلاصه کلام آن که آن رمانده آینده آدمیان را از شیطان و گناه رها
 خواهد بخشید چنانکه در آیه ۱۴ فصل ۳ کتاب اول موسی مرقوم است که در میان تو وزن
 و در میان تو سبیل وی دشمنی می بینم که او سر ترا خواهد گرفت و تو پاشته روی را

توهی گزیده و دیگر در خصوص آن رمانده چند باب برایم وعده داده است که از سلسله
 بزرگی خروج خواهد نمود که بسبب او عموم طوائف دنیا نجات و برکت خواهند یافت چنانکه در
 فصل ۲۲ کتاب اول موسی سطور است که به سلسله توهی قابل زمین برکت خواهند یافت و آن
 سلسله ابراهیم که عموم قبایل زمین بسبب او برکت خواهند یافت عبارت از سلسله است
 چنانکه از انجیل بینی از آیه ۱۴ فصل ۳ نامه اهل کلیتان این معنی معلوم است و دیگر درباره همین
 نجات دهنده خدای تعالی موسی چنین خبر داده است که او پیغمبر عظیم خواهد بود که خدا او را
 از طایفه بنی اسرائیل ظاهر خواهد ساخت و او احکام و طریق خدا را بجلل تعلیم خواهد داد و بطریق
 که در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۱۸ کتاب پنجم موسی مرقوم است که پیغمبر برای بخت ایشان از میان
 برادران ایشان مانند توبیوشت خواهیم کرد و کلمات خود را بر زبانش و دعوت بی نهم
 و هر چه او را بفرمایم او بایشان در میان خواهد آورد و چنین خواهد شد که کلمات مرا که بنام
 من بگوید هر کسی که اطاعت نکند من از او محاسبه خواهیم گرفت و دیگر آن که خدا بیدار شود
 معلوم ساخته است که این رمانده از اولاد تو ظاهر خواهد شد و او همیشه سلطنت خواهد
 بقراری که در آیات ۱۲ و ۱۳ فصل ۶ سفر اسکلوک الثانی مرقوم است که بعد از من که ایام
 تو باجمام رسیده و تو بآباء خود ملحق شوی در تیرت تو را که بعد از تو از صلب تو خواهد آمد
 بر داشت نموده پادشاهی او را محکم خواهیم نمود و او با منم من خانه خواهد ساخت و من
 تحت سلطنت او را تا باید برقرار خواهم کرد و ایضا در همین خصوص در آیات ۱۰ و ۱۱
 فصل ۲۳ بر میانگور است که خداوند فرمود که اینک روز ما خواهد رسید که بخت ما

فصل عادل را برداشت نموده پادشاه خواهم کرد و بختیار گشته در روی زمین حکم داد
برقرار خواهد داشت و در ایام او یهود انجیل و اسرائیل به صفت ساکن شوند و
و این است که با وستی شود رت عدالت ما و نیز در خصوص این رمانده اشیا و چیزها
خطا مهم گشته در آیات و فصل و بیان نموده است که بجهت پیری تولید یافت یک پسر
بیاداده شد که سلطنت در ویش اوست و ناشش عجیب و نامح و اندک بجا و رت
و سلطان السلام است و در بالای تخت داود و سلطنت خود متراید سلطنت و سلاطین
و در احدی نخواهد بود که او آنرا از حال الی ابد الابد با حکم و عدالت درست و قیام
نماید یقین است که غیرت رب العالمین این را خواهد نمود و دیگر آن که بجهت زمان ظهور
این رمانده که از خدا وعده داده شده بود یعقوب در تورات یعنی در آیه فصل و
اول موسی چنین ذکر نموده است که جریه (یعنی عدالت حکم کشایی از یهود) نخواهد گشت
و فرمان فرمائی از میان آن کم نخواهد بود تا وقتی که شیله (یعنی مسیح) بیاید و قابل
او خواهند شد و ایضا در خصوص همین مطلب حدیثی در آیه ۴۷ الی ۴۸ فصل و کتاب
بدانیال پیغمبر نموده است که بجهت قوم تو و از برای شهر مقدس تو هفتاد و هفت ستر
در آنوقت تجاوز نمودن برداشته می شود و گناه پوشیده و خطای غفوسیکرد و عدالت
دایمی حاصل و واقع با و نبوت با مختوم و مقدس مقدسان مسیح (یعنی مبین) می شود
پس دانسته و آگاه بادش که از آنوقت که فرمان می آید که اورشلیم دوباره ساخته
و مسیح بر هفت هفت است و پنجم است و در آنوقت کوچ با و دیوار با

ساخته می شود اما در روزهای تنگ و بعد از سخت و دو هفته سیج مقتول میکرد لکن نه از بهر
 خودش و خلق (یعنی لشکر پادشاه) خواهند آمد و شمس در مکان مقدس را خراب خواهند نمود و او را
 آن مانند طوفان خواهد بود و تا اتمام جنگها ویرانی آن بر سر او خواهد ماند و در مدت
 یکت هفته از برای اکثری عهد خود را سقر خواهد کرد و در وسط هفته قسربان و ذبحه بظن
 خواهند کرد و مکان ولادت این را مانده در کتب سیما پیغمبر یعنی در آیه فصل ه چنان معلوم است
 که ای بیت لحم افرا تا هر چندی که تو در میان هزاران شهرهای یهودا کو چسکی اما از تو بگیت
 من آن خواهد آمد که در اسرائیل سلطنت خواهد نمود که خسروج او از ازل و ابد بود و دیگر آن
 را مانده از دختر باکره بوجو خواهد آمد چنانکه در این خصوص اشعیا پیغمبر در آیه ۴۲ فصل ۴۲ نوشته است
 که خداوند شما یکعلستی را خواهد نمود اینک دختر باکره حامله گشته پسری را خواهد آید
 که نام او عمانوئیل خواهد بود و عمانوئیل لفظ عبرانی است که معنیش این است که خدا با ما است
 و در خصوص تعلیم و افتادگی و زحمات و مرگ این را مانده که سیج است بگیت هکلی مطالب
 مذکور که سیج از برای نجات سلسله انسانی بخود قبول نموده است پیغمبران در کتب خود
 چنین خبر داده اند از آنجمله در خصوص تعلیم سیج اشعیا پیغمبر در آیه اول الی ۴۲ فصل ۴۲ در کتاب خود
 از جانب خدا میگوید که این است غلام من که او را متوجه ام و پسندیدم من که از او را می نام
 روح خود را با و داده ام و او بطواف عالم حکم خواهد نمود بیخ فریادی نخواهد نمود
 خدا نخواهد کرد و آواز او را در کوچه و محله شنیده نمی شکسته را متصل خواهد ساخت و تسلیم
 سوخته را خاموش نخواهد کرد و بر استی حکم خواهد نمود و تا آن که در روی زمین حکم جاری نشاند

اسوده خواهد گشت و قبش خواهد شکست و جزایر ستر شریست او خواهند گردید و ایضا در خصوص
 مسیح و تعلیمش اشیا پیغمبر در آیه اول الی فصل ۱۱ گفته است که روح خداوندی خدا در برین
 است زیرا که خداوند مرا بجهت رسانیدن مرده بجفا کشان و شفا دادن بقلب شکستمان
 و آزادی بخشیدن با سیران در ماییدن مجوسان مسح نموده و فرستاد که سال رحمت
 خداوند و روز انتقام خدای ما را بماند انما یم و تمامی مایوسان تسلی و بهم و بپایوسان
 در جای خاکستر عزت و در جای اندوه روغن عطر شادی و به تنگ روحان خلعت داده
 شود که از برای عزت او بدرختان عدالت و بهالان خداوند سستی کردند و دیگر در باب
 افتادگی و رحمت مکر عیسی مسیح در آیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و فصل ۱۲ اشیا مذکور شده است
 که اینک غلام من با معرفت رفتار خواهد نمود و صاحب عظمت گردید و بر تبه بلند
 رسیده بسیار ارفع و اعلی خواهد گشت چنانکه از برای او اکثری تعجب خواهند نمود
 زیرا که روی او از روی هر کس و صفت او از صفات دیگران گریه تر خواهد نمود
 و بهمان طریق با کثر لطایف خواهد پاشید و پادشاهان در حضور او و پادشاهان را خواهند بست
 زیرا که آنچنان چیز یا نیکه با آنها خبر داده نشده است خواهند دید و چیزهای شنیده خواهند بست
 و ایضا در آیه اول الی فصل ۱۳ اشیا گفته شده است که به پیغام ما ایمان آورنده کیست
 و کیست که بازوی خداوند با دشمنان کرد و زیرا که او مانند نهال نازکی در حضور او نموده
 خواهد نمود و مانند ریشه خشک شده از خاک پیرون آینه خواهد بود و او را صفت خود
 و خوشی بود و بینی صورت او را که ظاهرا مشاهده می نمودیم چنان صفت خوشی را در او خواهد

نمی نمودیم که ما و ارازو کوسنده باشیم خلق او را در نظر خوار دیده هیچ چیز نمی شمارند
 او شخصی صاحب درد و زحمت کش است و ما هم روی خود را از و بر سیکردانیدیم و او را
 خوار میدند و ما و او را هیچ چیز نمی شمردیم فی الحقیقه جفاکاری که سزاوار ماست آورده
 و در دمار با خود قبول نموده است اما ما چنان گمان می بردیم که زوده شدن و
 مزاحم گشتن و بخل تنگ گرفتار شدن او از جانب خداست لکن او بجهت تقصیر
 ما زخمی شده است و برای گناهان ما بسیار زجر کشیده است و بجهت دروغ
 ما با او بازخواست رسیده و بزخمهای او ما شفا یافته ایم تمامی ما مانند کوسنده
 گم گشته بودیم و هر یک بکار خود مشغول لیکن خداوند گناهان تمامی ما را بگردن او انداخت
 و او را زحمت رسانیده بجای تنگ می انداختند اما دانهش را نکشاده است و نه
 بر بخل و نه بیخ آوردند اما چنانچه کوسنده در حضور تراشیده بشم خود صامت است او
 هم دهان خود را هیچ باز نموده است نهایت از زندان و ملاست شدن گذشته است
 و کیفیت که بشنود و معلوم نمودن دوام عمر او قادر باشد زیرا که او از ولایت نرگان
 خارج گردیده است و بجهت تقصیرات خلق من راد شده بود او را با اشخاص شریف
 بمقبر می خواستند بنمایند اما بعد از وفات در مقبره دولت سندی دفن گشت چند
 کوسنج غلطی نگرده بود و جلد هم در زبانش نبود باز خدا خواست که او را شکسته
 شکستگی بیند از پس جان خود را بجهت گناه کاران قربان نمود نسل خود را خود
 بیهوده و زنیاده از حد طویل العمر نخواهد بود و خواهش خداوند بواسطه او

بجای عمل خواهد آمد و نیز در آیات ۶ و ۷ و ۱۶ و ۱۷ و فصل ۲۲ زبور بیان شده است که مجموع
 آنان که مرا می پسند ریشخند می کنند و لب را می کشایند و سر خود را حرکت میدهند که او
 اعتماد داشت بر خداوند که او را خواهد ربامید پس او او را بر پاهای خود از خوشنودن
 سگان بدور ستند و جماعت بدان مرا پاس می کنند و دستها و پاهای مرا سوراخ کرد
 رخت مرا بجهت خود تقسیم می نمایند و بر لباس من قرعه می اندازند و دیگران که در
 خصوص قیام نمودن عیسی مسیح در طرف راست خداستستن او یعنی عروج کردن
 و بجال رسیدنش و در مرتبه الوهیت بودنش در کتب پیغمبران چنین مذکور است چنانچه
 در آیه ۱۰ زبور ۱۶ گفته شده است که نفس مرا در لحد نخواهی و اگذاشت و محبوب خود را
 نخواهی و اگذاشت که فساد را به بیند و ایضا در آیه اول زبور ۱۱۰ مسطور است که خدا را
 من فرستادم که در میغم بنشین تا بفهم دشمنان ترا در محل پایهای تو و در زبور ۲ در آیه
 در باره مسیح ذکر شده است که خداوند مرا گفته است که تو پسر من هستی امروز ترا تولید
 نموده ام و باز در آیات ۶ و ۷ زبور ۴۴ ذکر گشته است که خدایا تخت تو ابد الابد است
 و عصای ملکوت تو عصای راست است تو عدالت را دوست داشته و ظلم را دشمن
 پس خدایا خدای تو بطبر شادی ترا پیش انده صا جانت مسیح نموده است
 و دیگر در آیه ۱ فصل ۲ زفر یا پیغمبر مرقوم است که خدا گفت که ای دختر صیون شادی
 و خوشحالی نما زیرا که اینک من آمده در میان تو ساکن می شوم و دیگر آن که در آیات ۲
 فصل ۶ دانیال مغیره ذکر گشته است که در هنگام شب این واقعه را نیز دیدم که آنکه

یکی مانند فرزند انسان در ابرای آسمان آمد و بارگاه قدیم الارمنه رسید و او را
 مجنور اورسانیدند و با و پادشاهی و عزت و مملکت داد که عموم طوائف و ملل در بنام
 با و خدمت نمایند و سلطنت او سلطنت ابدیت که هیچ بر طرف نخواهد گشت و مملکت او
 منتقل نخواهد گردید

و چنانکه خدا بواسطت پیغمبران خود در کتب عهد عتیق در خصوص آمدن مسیح
 خبر داده بود و بهمان طریق رباننده موعوده که مسیح است در دنیا ظاهر گشت و ظهور او بعد
 از انقضای مدت چهار هزار سال از خلقت دنیا بود که عبارت از ششصد و پست سال
 شمسی قبل از هجرت محمد بوده باشد و در ظهور او همان هفتاد و هفت که عبارت از چهار صد
 و نود سال باشد که دانیال پیغمبر خبر داده بود که از برکشتن بنی اسرائیل از اسیری بابل
 تا آمدن مسیح آن قدر وقت خواهد گشت با بنجام رسیده و همچنین نیز آن خبر که یعقوب
 در تورات داده بود که در ظهور مسیح حکومت از میان طایفه بنی اسرائیل قطع خواهد گردید
 در همان ایام ظهور مسیح با بنجام رسید زیرا که چند سال قبل از ظهور عیسی مسیح طایفه یهود
 در زیر حکم پادشاه روم بودند و در ایام تو که عیسی اسامی ایشان در دفتر آن پادشاه
 ثبت شده و بالمره رعیت او که دین بود چنانکه الکه بایه اول الی فصل ۱۳ و ۱۴
 نمائی معلوم می شود و در حین مصلوب ساختن عیسی چنانکه در آیه ۱۹ فصل ۱۹ یوحنا ذکر شده است
 خود یهودیان آسمار کرده گفتند که سوا ی پادشاه روم ما را پادشاهی دیگر نیست
 و از آن زمان الی الآن سلطنت یهودیان بر طرف گشته است و مدت چهل سال

بعد از عیسی چنانکه دانیال خیمبر یا یصد سال سابقا خبر داده بود عساکر پادشاه روم بود
 شلیم هجوم آورده شته شهر و عبادتخانه و قریا نگاه آنها را ویران و تسبیحدم ساختند چنانکه
 از آن ایام الی حال قسربان نمودن در آنجا بامر موقوف شده است و ولایت
 یهودیان را خراب نموده یهودیان با طراف و اکناف متفرق گشته تا حال در آنجا
 می باشند چنانکه این مطلب از تواریخ نیز معلوم است و چنانکه خدا بواسطت اشعیا
 اشعیا پیمبر خبر داده بود که عیسی از دختر بکره تو که خواهد یافت بهمن طریق که خدا فرمود
 بود بطور رسید چنان که در انجیل در آیه ۲۶ الی ۳۰ و فصل اول لوقا ذکر یافته است
 که در ماه ششم جبرئیل فرشته از خدا بسوی شهری از جلیل که ناصره نام داشت
 به نزد دختر دوشیزه مریم نام فرستاده شده که نام زرد بود و یوسف نام مردی از آنجا
 را آورد و فرشته بنزد وی آمد و گفت السلام ای شرف یافته خداوند با تو است و
 تو در میان زنان مبارکی و ادبچو این را دید از سخن او مضطرب شده و در شبهه
 افتاد که این چه نوع سلام است و فرشته ویرا گفت که مترس ایمریم زیرا که تو یافته
 نعمت خدا داد را و اینک تو ابستن خواهی شد و خواهی زائید پسری را و او را
 عیسی خواهی نامید و او شخص بزرگی خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد
 و خداوند خدا تخت پدرش داود را بوی خواهد داد و در دمان یعقوبی تا ابد سلطنت
 رانده سلطنتش را نهایت نخواهد بود مریم ملک را گفت چگونه این تواند شد و حال
 آن که من سسر دی را نیافته ام ملک دی را جواب داد و گفت که روح القدس

بر تو نزول خواهد نمود و قوت خدا تعالی بر تو سایه آغوش از آن سبب است که آن
 مقدس سرزند خدا خواند خواهد شد زیرا که نزد خدا هیچ امری محال نیست و در این
 خصوص در آیه ۱۰ الی ۲۰ فصل اول شتی گفته شده است که متولد شدن عیسی مسیح باین طریق
 بوده است که چون مادر او مریم نامزد یوسف کردین بود قبل از آن که با هم جمیع آیند
 یا قه شده که از واسطه روح القدس حامله بود از آنجا که شوهر او یوسف مردی بود عادل و
 نخواست که او را عبرت خلق نماید بخاطرش رسید که وی را پنهانی برآکند و وقتی
 که درین اندیشه بود فرشته از جانب خداوند خود را در خواب باو نمود
 ای یوسف پسر داود از کرکتن زن خود مریم ترس زیرا که آنچه در او موجود شده است
 از روح القدس است و او پسری خواهد زایید و تو آتش را عیسی خواهی نهاد از آنجا
 او قوم خود را از گمان ایشان نجات خواهد داد و این همه برای آن واقع شد
 بلکه کامل شود آنچه از خداوند بواسطه پیغمبر گفته شده بود که میگفت اینک دختری بکره
 استن خواهد شد پسری را خواهد زایید و نام او را عیسی نام خواهی نهاد و آنکه در این
 این است که خدا با ما است پس یوسف از خواب بیدار شده آن چنان که فرشته
 خدا باو گفته بود رفتار نمود و زن خود را نزد خویش خواند و باو نزدیکی نکرد تا آن که پس
 نخستین خود را زایید پس او را عیسی نام نهاد و دیگر این که بنا بر وعده خدا که در کتاب
 عتیق مذکور گشته عیسی از نسل داود ظاهر شده است چنانکه این سنی در آیه
 فصل اول نامه باهل روم و در آیه اول فصل اول شتی مقرر است و دیگر آنکه

و دیگر چنانکه خدا بواسطت میخا و چیسر خبر داده بود عیسی در شهر بیت لحم متولد گشت
 بطریقیکه در آیه ۱۴ فصل ۲ لوقا مذکور است که یوسف نیز از جلیل از شهر ناصره
 بیرون میآمد و رفت که به بیت لحم سستی است از آنرو که او از دو دمان و قبیله داوود
 میبود تا نوشته شود اسمش با زن منسوب بخود مریم که آبستن بود در آن آوان
 که ایشان در آنجا بودند ایام وضع حملش رسید پس زائید نخستین پسر خود را و در آنوقت
 پچیده در آخر خوابانید زیرا که نبود در اندرون آن کاروان سرامکانی برای آنها و در
 زمین شبانان میبودند که گله خود را حراست نموده در شب بنوبت کشیک
 میکشیدند ناگاه فرشته خداوند بر آنها نازل نمود و نور خداوند باطراف آنها
 درخشید و آنها بنایت خوف گردیدند آنملک ایشان را گفت مترسید که اینک
 مرده سروری پچایت که خواهد بود برای تمامی قبایل شما آورده ام زیرا که نجات
 دهنده از برای شما که او سیح خداوند است امروز در شهر داوود متولد شده است
 برای شما نشانی که یابید طفلی را که بقنداق پیچیده در آخور گذاشته شده است
 ناگاه فوجی از لشکر آسمانی با آن ملک خدا را استاییش کنان نمودار شده می گفتند
 که خدا را ست در عالم بالا جلال و بر زمین آرام و در میان انسان رضامندی چون
 آن فرشتگان از نزد آنها بسوی آسمان رفته شبانان گفتند بایکدیگر که تا به بیت لحم
 رفته این واقعه را که خداوند بیا نمودار گردانیده است ملاحظه نمایم پس بزودی روان
 شده یافتند مریم و یوسف و آن طفل را در حالتی که در آخور خوابیده بود پس

ایشان ملاحظه نموده سخن را که درباره آن مفضل با آنها گفته شده بود بدستوری دریافتند و بعد از آن
که عیسی پس تنی سالکی رسید و عطا و تعلیم دادن را آغاز نموده مبعز است کثیره از وصوفه
یافت چنانکه چاروان را شفا داد و اسراج شیاطین نمود و بکوران مینائی و بشلان قنار
و بکنکان کفار و بکوران شنوائی بخشید و مردکان را از زن نموده برخیزاند و ازین قبیل چنانچه
پیشتر از و صورت و قیامت به نحوی که در حسینی که بچی تمهید دهند و دو نفر از کثرت
خویش را به نزد عیسی فرستاد که از و سوال نموده دریافت نمایند که آیا رها نموده که در
کتاب عهد متیق و عده شده این است یا نه خود عیسی چنانکه در آیات ۴ و ۵ و فصل ۱۱
متی ذکر یافته است با آنها جواب داده گفت که بروید از آنچه شنیده اید و دیده اید
بجای را مطلع گردانید که کوران روشن میکردند و شهاب بر قاری آیند و مبر و طلسم عباد
و کوران شنوائی شوند و مردکان برخیزند و بی نوایان شرده انجیل می یابند و
خوشحال کسی که درباره من پانگوبد و نیز چنانکه در آیه ۲ فصل ۲ یوحنا مرقوم است که یکی
بزرگان یهود وقتی که بجهت سوال نمودن طریق نجات نزد عیسی آمد بود و پرسید
که ربی ما میدانیم که تو از جانب خدا از برای تعلیم آمده زیر آنکه سیچکس این مبعز است
را که تومی نمائی می تواند نمود جز این که خدا با وی باشد و خود عیسی در آیه ۱۰ فصل ۳
یوحنا گفته است که همین علما را که سیکنم برای من شهادت می دهند که پدر مرا از
نهایت با وجود این همه بزرگی باز عیسی سیچ بقری و فقیری در دنیا رقاری نمود
چنانچه خودش در آیه ۱۰ فصل ۳ متی میگوید که رو با ما را سوراخا و مرغان هوا را که میست

و فرزند انسان را جای سر نهادن نیست و چنین نیز بجهت و بزرگی دینویسیج رخ گردید
 چنانکه در آیه ۱۰ فصل ۱ یوحنا نوشته شده است که عیسی دریافت که خواهند آمد و او خواهند
 گرفت تا که او را پادشاه سازند پس باز به تنهایی بکوهی رفت و در آیه ۳۴ فصل ۱۰ یوحنا
 نوشته است که عیسی سیج گفت که غذای من این است که خواهمش آن کسی که مرا
 دوست دارد بجا آورم و کارش را تمام کنم و دیگر آن که عیسی چنان رفتار پاک می نمود که در حضور
 محاصران خود می توانست بگوید بکفایت که گیت از شما که مرا بکناه ملزم کند چنان که
 این کلمات در آیه ۱۶ فصل ۱ یوحنا مظهر است بهر حال هر چیز را که سابقاً بجهت ایام ظهور
 و مکان تولد و تعلیم سیج بواسطت پیغمبران گفته شده بود کاملاً انجام یافت و در او آخر
 زمانی که بنا بر جسم در دنیا ظاهر گشته بود در خصوص زحاتی که در آن اقرب اوقات
 با و خواهد رسید بشنا که دان خود چنانکه در آیه ۲۱ الی ۲۳ فصل ۱۰ التو قمار قوم است جزو او
 گفت که اینک بسوی اورشلیم روانیم و آنچه در کتب پیغمبران مرقوم شده است بر
 فرزند انسان کامل میگردد زیرا که بقبایل سپرده شود و مسخر و ظلم خواهد یافت و بر او
 آب دهن خواهند انداخت و او را چوب زده خواهند گشت و روز سیوم خواهد
 بر خاست و بتامی این زحمت عیسی سیج محض از و فور محبت خود تحمل گشته و بخواه قبول
 نموده است چنانچه در آیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ فصل ۱۰ یوحنا مرقوم است که عیسی سیج فرموده
 که من شبان خوب هستم و جان خود را براه کوفتند ان می بینم بیکس آن را از من
 نیکتر بلکه من خود جان را میدهم و من برگذاشتن اختیار دارم و اختیار دارم که

باز کریم داین حکم را از پدر خود یا قسم پس عیسی بنا بر محبت موفوره خود که در خصوص ماکنه کار را
 داشته است و بجهت این که ما را از گناه و جهنم برهانند مانع گردید بلکه خود را واکند
 نموده است که یهودیان او را دست گیر نموده به نزد پیلطس حاکم بت پرست برده
 تا از راه کذب از او شکایت کنند و او را استهزا و تمسخر نمایند و بر دوش پلایچه
 و باشاره حاکم بت پرست او را تازیانه زده مصلوب سازند و باین طریق هر چیزی که بقا
 پیغمبران بجهت زحمات عیسی مسیح و انواع و اقسام آنها نوشته بودند انجام پذیر گشت
 چنانکه در آیه ۱۲ الی ۱۴ فصل ۲۷ مثنوی مسطور است که در سینک روئای کهنه و مشایخ و بی
 ستم می ساختند و مطلقا جواب نمیداد آنگاه پیلطس کفش که نمی شنوی که بچه مقدار چیز را
 بر تو شهادت میدهند مطلقا و را بیک لفظ هم پاسخ نداده چنانچه حاکم بسیار تعجب نموده
 پس در انصورت آن کلام اشعار پیمبر که سابقا ذکر شد انجام یافت که گفته است که
 مسیح را مانند بره بمقام ذبیح آوردند و او دهنش را نمکشاده و وقتی که عیسی را مصلوب کردند
 دستها و پاهایش را سوراخ نمودند و در خوشش را تقسیم و بر پیراهنش قرعه افکند
 چنانکه همین مطلب در آیه ۳۰ فصل ۲۷ مثنوی مرقوم شده است و دیگر در آیات ۲۹ و ۳۰
 همین فصل ذکر شده است که گذرندگان او را نمکش داده سرهای خود را جفا نمیده
 می گفتند که دیگر از انجات داده است و خود را نمی تواند که بجات دهد اگر پادشاه
 اسرائیل است از صلیب احمال نبردند و دانید که ما بروی اعتقاد خود اسیم آورداد
 که تو کلی برخدا اسیم نمود و چنانچه از دراضی است احمال بجانش دهد از آنکه میگفتند

خدا می باشیم و همین وقایع همه آن کلمات انجام یافتند که قبل از وقوع این واقعه
 در خصوص زحمات عیسی مسیح هر چه گفته بود و دیگر چون عادت یهودیان در آن زمان
 این بود که هر مقبری را که مصلوب می ساختند بدن او را در قبرستان مقصرین
 که خارج از قبرستان سایر مرده ها بود دفن میکردند بنا بر این بعد از مصلوب کردن
 عیسی مسیح استند که بدن او را نیز بعد از آنکه داشتند بی حرستی در قبرستان مقصرین
 دفن نمایند لکن بخلاف عادت آنها بجزست و عزت تمام مدفون گشت چنانکه در آن
 ص ۶۰ فصل ۲۷ متنی خبر داده شده است که چون شام گردید تو نگری یوسف نام را
 از سیسی که او نیز شاگرد عیسی بود آمده و آن شخص نزد پیلطس رفته جسد عیسی را خواست
 نمود و پیلطس فرمان داد که جسد او داده شود پس یوسف جسد را گرفته بپا رکن
 پاکی چیده پیش و در قبر نو خویش که از سنگ تراشیده بود بگذاشت و سنگ بزرگ را
 بر سر قبر عطفانید و رفت در این حال آن کلام مذکور شده اشعیا پنبیره که در باره عیسی مسیح
 گفته بود که او را با کسان شریر میخواستند همقبر سازند اما بعد از وفات در مقبره شخص دیگر
 مدفون گشت بانجام رسید و دیگر آن که عیسی مسیح چنانکه بشاکردان خود خبر داده بود
 بهمان طریق در روز سیوم بعد از وفات خود زنده شده از قبر برخاست چنانکه در آن
 اول الی فصل ۲۸ متنی مرقوم است که در آخر سبت سفیده دم روز اول هفته مریم
 و مریم دیگر بجهت شتابن قبر آمدند که ناگاه زلزله عظیمی واقع گشت از آن رو که در
 خداوند از آسمان نزول نموده پیش آمدن آن سنگ را از سر قبر عطفانید و بر آن

که چهره او مانند برق و لباس دی چون برف سفید بود و کلاهها بآن آرایش بهشت
 چون مردگان گردیدند پس آنفرشته توجه بآن زنان نموده گفت شما خوف ننمائید از آنرو
 که میدانم که در شخص عیسی صلوب می باشید و او در این جانبیت زیر آن چنانکه گفته بود
 بر خاست پس بیایید و جای که خداوند خواست بود ملاحظه نمائید بنا بر این کلام زبور
 انجام یابش و صدق آن بطور رسید که در خصوص برخاستن مسیح گفته بود که نفس
 مرا در کور نخواهی گذاشت و محبوب خود را نخواهی گذاشت که فساد را به پند میی
 گردد و بعد از برخاستن از قبر باز عیسی مسیح مدت چهل روز در دنیا ماند اما در آن ایام
 خود را محض بآن یهودیان که با و ایمان آورده بودند علی الخصوص بشاکر دان خود نموده و
 مردن و زنده شدن و برخاستن خود را با آنها بیان نمود و بایشان نیز ثابت کرد
 که بنا بر کلام پیغمبران می بایست که همه این وقایع بهمان طریق واقع گردند چنانکه واقع گردید
 و بعد از اتمام ایام مرثیه بشاکر دان خود را در یک کوهی نزدیک اورشلیم فراهم نمود
 در حضور ایشان با آسمان عروج نمود و این کلمات را که در آیه ۱۸ الی فصل ۲۸ مثنی نوشته
 شده است بایشان گفت که تمامی قدرت در آسمان و زمین بن عطا شده است
 پس ابروید و تمامی قبایل را از شاکر دان نمائید تسبیح دهید و آنگاه با اسم اب
 و ابن و روح القدس و آنها را بخت کثرت کردن هر آنچه شمار آید مودم امر نمائید
 و اینک دائم تا انقضای جهان با شما می باشم و در آیه ۱۹ فصل ۱۲ مرقس مسطور است
 که بعد از تکلم بایشان خداوند با آسمان صعود نموده بر دست راست خدا نشست

پس باین قسم آن کلامی که در باب در دست راست خدا شستن مسیح و بزین و آسمان
حکم نمودن او در زبور ۱۱۰ فصل ۲ دانیال گفته شده است باخجام رسید و چون همه این وعده
و علامتها که خدا چند قرنی قبل از مسیح در خصوص او بواسطت پیغمبران خود در کتب عهد عتیق
از برای این بیان نموده بود که با استقواب آن علامت را مانند سوعوده را در وقت
آدن بشناسند چون همه آنها در عیسی مسیح بدرجه تکمیل رسیدند پس لا شک و شبه یقینا
و صریحا آشکار است که را مانند و نجات دهنده تمامی سلسله انسانی که در کتب عهد عتیق
و عهد و اشاره شده است فی الحقیقه عیسی مسیح است و او بسبب زحمات و مرگ خود کفار
ذنوب ایمان آوردند کان خود که درین بخت نجات آنها شده است و نیز خفی نماند که
باخجام یافتن همه آن وعده و پیش گفتنیها یعنی اخبار قبل از وقوع که در کتب عهد عتیق در خصوص
عیسی مسیح داده شده بود دلیل است واضح و آشکار که آن کتب کلام الهی می باشد
زیرا که بغیر از خدا گرایای آن قدرت می بود که چندین قرن قبل از وقوع و خصوص
مسیح باینسی خبر دهد که وقت آمدن و مکان تولد و قدر و مرتبه و انواع زحمات و کم
کیف مردن و زنده شدن و برخاستن و سایر احوالات او را به تفصیل بیان و بگوید
سازد و آشکار است که انسان احوال و واقعه پیش را نمیداند و به بیان نمودن اینگونه
پیش گفتنیها ابدقا در غایت مکر در صورتیکه خدا آنها را با و الهام کرده باشد پس کتب
در او اینگونه پیش گفتنیها بطور است بی شک و شبه الهام الهی و کلام خداست
بنایت این مرحد که عیسی مسیح از جنس انسان و پیغمبران برتر بلکه در مرتبه

الوہیت است از آیاتی کہ در خصوص مرتبہ او از کتب عهد عتیق ذکر کردیم مدام و آشکار است
 لیکن در انجیل این مطلب عمدہ دیگر زیادہ بیان و توضیح یافته است پس ہمان آیات انجیل
 کہ بر مرتبہ اعلا والوہیت عیسی مسیح کو اہی سید ہند ذکر خواہیم نمود تا بدین طریق این
 تعلیم انجیل را بر تو ای مطالعہ کنندہ واضحا ثابت سازیم و مخفی نمازد کہ نجات سلسلہ
 انسانی کہ بواسطہ عیسی مسیح انجام یافت بی مرتبہ الوہیت ہرگز صورت امکان نشد
 و بدیہی است کہ در خصوص مرتبہ الوہیت عیسی مسیح کلام خدا کہ عبارت از انجیل باشد
 دلیل است قاطع و شاہدی است کافی و آدمی باید دلیل و حکم کلام خدا را قبول نماید
 خواہ عقل آن حکم خدا را درک نماید خواہ نماید و آیات انجیل کہ مرتبہ الوہیت عیسی مسیح را بہ
 توضیح یافته و ثابت کردیدہ است اینہاست چنانکہ در آیہ ۱۶ فصل ۲ ستی مرقوم است
 در عیسی کہ عیسی در روداردن از یحیی غسل تعمیدی یافت ناگاہ آوازی از آسمان
 رسید باین مضمون کہ این است فرزند محبوب من کہ از خوشنودم و دیگر در بارہ
 ہمین مطلب در آیات ۲۰ و ۲۱ فصل ۱ ستی مرقوم است کہ بعد از شش روز عیسی
 و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشتہ و پنهانی ایشان را بکوہ مرتفعی آورد و در حضور
 صورتش تیر کشتہ و چہرہ اش چون خورشیدی و خشنید و لباس او چون نورغنیہ
 بود کہ ناگاہ موسی و الیا ^{علیہ السلام} تلم کمان بر ایشان ظاہر کردیدند و در انشای تلم آن ابرا
 درخشنندہ بر ایشان سایہ افکندہ و ناگاہ صدائی از آن ابرا می گفت این است فرزند
 محبوب من کہ از وی خوشنودم سخن اورا بشنوید و خود عیسی مسیح در بارہ مرتبہ الوہیت

خود باین طریق تسرار نموده است چنانکه در آیه ۳۲ الی ۳۴ فصل یوحنا مرقوم است که عیسی مسیح
 بشخص کوری که پنا نموده بود گفت که آیا تو به پسر خدا ایمانی آوری او جواب داد که
 ای آقا او کیست که من با او ایمان آورم عیسی گفت تو او را دینی نگویی که با تو گفتگو کنی
 همان است و در آیات ۵ الی ۱۰ فصل ۱۶ متنی مذکور است که عیسی بشنا کردان خود فرمود که
 که شما مرا چه شخص میگوید آنگاه شمعون پطرس جواب داده گفت که تویی مسیح پسر خدا
 حتی و عیسی جواب داده فرمود که خوشا حال تو ای شمعون باریونا از آنرو که جسم و
 خون این را بر تو ظاهر ساخت بلکه پدر من که در آسمان است ظاهر نمود و همچنین در آیه ۳۴
 فصل ۱۶ یوحنا مرقوم است که به یهودیان فرمود که شما از تخانی بستید و من از فوقانی شما
 هستم و من ازین جهان رستم و در آیه ۵۸ همین فصل سیکوید که پیشتر از آنکه ابراهیم شد
 بنیستم و دیگر عیسی مسیح در آیه ۲۸ فصل ۱۶ یوحنا فرموده است که از نزد پدر پرورانی
 و جهان رسیدم و باز جهان را می گذارم و بنزد پدر پرورم و دیگر در آیه ۵۷ فصل ۱۶ یوحنا گفته است
 که حالا ای پدر بان جلالت که پیش از بنای عالم نزد تو داشتم مرا در تر و خویش مزیّن کن
 و ایضا در آیه ۹ فصل ۱۶ یوحنا عیسی مسیح می فرماید که آن کس که مرادیده است پدر را
 دیده است و ایضا در آیه ۳۰ فصل ۱۶ سیکوید که من و پدر یک هستم و باز در آیه ۳۱ فصل
 یوحنا گفته است تو ای پدر در من هستی و من در تو و در آیه ۱۶ فصل ۱۶ یوحنا عیسی گفته است
 چنانچه پدر در ذات خود زنده گانی دارد به پسر نیز داده است که او در ذات خود زنده
 داشته باشد و در آیه ۱۱ فصل اول و در آیه ۱۳ فصل ۱۶ مکاشفات نیز می فرماید که من الفا

و او را ابتدا و انتها و اول و آخر هفتم و ایضا در آیات ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ فصل یوحنا
 مرقوم گشته است که عیسی بیهودیان فرمود که پدر تا حال کار میکند و من نیز کار می کنم و
 بجهت این بیودیان پیش از اول اراده کردند که او را بکشند زیرا که او نه بهین روز نسبت
 شکست بلکه خدا را پدر خود خواند خود را با خدا سواى ساخت پس عیسی با آنها جواب داد
 گفت که برای من بشمار است میگویم که پدر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه می بیند که پدر
 می کند و هر آنچه او می کند پدر نیز همان را می کند و سچانکه پدر مردگان را بر می خیزاند و زنده
 می کند همان طور پدر نیز هر که را میخواهد زنده می کند و پدر هر یکس حکم نمی کند بلکه تمامی را می خواهد
 داده است تا آن که همه مردم پدر را عزت کنند چنانکه پدر را عزت میکنند آنکس که پدر را
 عزت نمی کند پدری را که او را فرستاده است عزت نمی کند و منی آن الفاظی که در انجیل می
 آید فرزند خدا خطاب شده است نه بآن معنی است که در اصطلاح مردم بولد مولود خطاب میگردد
 بلکه معنی آن الفاظ چنین باید فهمیده شود چنانکه در آیات انجیل تفصیل یافته است یعنی در آیه
 ۱۵ الی ۱۷ فصل اول نامه یوحنا ذکر شده است که او یعنی پدر خدا رؤس خدای غیر
 و پیش از همه مخلوقات متولد شد که مخلوق شد بوی هر آنچه در آسمان و زمین است
 از چیز های دیدنی و نادیدنی چه از او رنگها و چه خداوندی ها و چه ریاستها و چه قدرتها
 بواسطت و بجهت وی خلقت گشت و او پیش از همه می باشد و همه در وی با هم
 متصل اند و دیگر در آیات ۲ و ۳ فصل اول نامه یوحنا مرقوم است که خدا در این ایام
 آخر با ما تکلم نمود بواسطت پدر خود که او را داشت جمیع اشیا که دانید و بواسطت

حواله را خلق نمود و او تابش جلال و سکه وجود خدا بود و مسکی اشیا را بر این قیاس
 خود تحلیل گشته که با آن مار انفس خود بخود نموده بر دست راست خدای قادر مطلق
 در عین نشسته است و دیگر در آیات اول الی ۴ و ۵ فصل اول یوحنا مستورا
 که بود در ابتدا کلمه و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود و همان در ابتدا نزد خدا بود و
 بر چیز بواسطه او موجود شد و بغیر از وی هیچ چیز از چیزها نیکیه موجود نشده است و
 نیافت در اوجیات بود و آنجیات روشنائی انسان بود و آن کلمه جسم شده
 در میان ما سرار گشت و تجلی او را ما دیدیم و آن تجلی بود که شایسته نگاهداری بود
 و معلوم از مفسرانی در راستی بود و دیگر آیه ۱۲ الی آخر فصل ۱ امثال سلیمان نیز
 شامل این مطلب است و علاوه بر اینها عیسی مسیح در انجیل بلفظ خدا نیز تلقی شده است
 چنانکه در آیه فصل ۱ نامه باهل روم گفته شده است که پدران نیز پدران ایشانند و مسیح
 نیز از حقیقت جسم از میان ایشان است که او خدای فوق همه است مبارک باد
 تا بابد آمین و دیگر در آیه ۱۴ فصل ۱ نامه اول یوحنا مرقوم است که میدانیم که پدر خدا آمده
 و پدر کی بماداده است که آن کس که راست است بشناسیم و مستقیم در آن شخص
 راست یعنی در پسرش عیسی مسیح و این است خدا حقیقی و حیات جاودانی
 و ایضا در آیه ۱۶ فصل ۱ نامه اول تیموتیوس تحریر یافته که بالبدیه عظیم است سر
 دین که خدا در جسم اشکارا شده و بروج تصدیق کرده شده و دیگر در آیه ۱۷ فصل ۱ نامه
 بپریان چسپین ترقیم یافته است که در زبور پسر چسپین گفته می شود که ای خدا تخت تو ما

تابد الا باد است و دیگر آن که یکی از دوازده نفر شاگردان عیسی مسیح که ملقب شو با او
 بعد از مصلوب شدن عیسی برخواستن او را باور نکرد گفت که تا او را با چشم خود
 ندیمم اعتبار نخواهم نمود که عیسی مسیح برخاسته است پس در حالتی که خود مسیح با او ملاک
 گشت تصدیق نموده چنانکه در آیات ۲۸ و ۲۹ فصل ۱۰ یوحنا مرقوم است به عیسی مسیح گفت
 که خداوند من و خدایین پس عیسی با کوشش ای تو ما زین جاکه تو مرادین ایمان آورده
 خوفاً حال آنان که ندین باشند و ایمان آورده باشند و ازین مواقع انجیل بالتام
 آشکار و یقین است که نه از راه حرمت و بس بعیسی مسیح پسر خدا گفته می شود بلکه او فی الحقیقه
 در مرتبه الوهیت است و صفات الهی در وی امت می شود و او با خدا یک و خدا
 و اگر کسی سوال نماید که در جنب وحدانیت خدا نسبت الوهیت به عیسی مسیح چگونه
 امکان دارد جواب ما در این باب این است که بنا بر کلام انجیل الوهیت عیسی مسیح
 به وحدانیت خدا اقصوری نمیرساند بلکه در نفس الامر محض یک خدا می باشد و
 پس اما تشخیص کیفیتی این مطلب کار مایست بلکه در قیاس هیچ بشری نیز نخواهد بود زیرا که
 این امریت مخصوص و منسوب با سرار ذات پاک خدا و آشکار است که آدمی ذات خدا
 و سرار او را بحیثی تصرف عقل خود نمیتواند آورد پس در ایضا صورت آدمی خاک را
 چگونه جرأت می تواند نمود که با عقل تنگ خود همایق بی انتهای ذات پاک الهی را
 پیموده و بجهت آن حدی سرار دهد و آیا چنان هنری از برای انسانی از کجا حاصل
 شده باشد که بتواند گفت که ذات پاک خدا و صفات او بآن طریق که خدا در کلام خود

بیان نموده است نتواند شد بلکه بایست که بنا بر رای و خیال عقل خود م باشد بدی
 که چنین افکار مغروره کفر کل می باشد و چون عقل انسانی بر رسیدن و درک نمودن مرتبه
 الوهیت عیسی هیچ عاجز و قاصر است پس درین صورت اگر کسی بخیال خود رسانیده
 بگوید که عیسی هیچ نه پسر خدا و نه در مرتبه الوهیت و نه خداست این چنین شخص همان کفر
 و مغروری مذکوره کفار است زیرا که سابقا ذکر نمودیم که در کلام الهی با شکاری
 تصدیق و تسبیح شدن است که عیسی هیچ در این مرتب است پس توای آدمی
 بی نوا و در این اندک زمان موجود شده بهجت این امر چه می توانی گفت آیا ترا
 چنان قوه هست که در خصوص این مطلب عمده و عمیق با خدا در مقام بحث آید
 کلام او را باطل سازی البته بدیجی است که ترا چنین هنرنمی باشد و اگر کسی از رأ
 غرور ادعای داشتن چنین هنر نماید اولاً با و لازم می شود که ذات بی نهایتی پروردگار
 را چنان که هست تمام ادراک نماید زیرا که تا باین مرتبه نرسیده باشد بهجت کیفیت
 ذات خدا عقلاً گفتگو و بحث نمودن کمال کفر و سیت نهایت تحصیل آن مرتبه بیرون
 از قوه انسان و از بسط غیر ممکنات است پس درین مقام امری که بجهت کس واجب
 آن است که سکوت اختیار نموده بکلام خدا اعتقاد شود محفی نماید که بهجت ذات پاک
 الهی ممکن بلکه لازم است که چنان خواص مخصوصه داشته باشد که در میان مخلوقات
 نباشد و بهین علت عقل انسانی نیز با نهانی تواند رسید لیکن بهجت ایمان او رزق
 همین قدر کافی است که بداند که خدا نظر بمعرفت و محبت خود عایق مخصوصه ذات پاک

خود را در کلام خود با تفسیرین که ذکر یافت بپایان ساخته است و بنا بر آن ظهور غیر خود را
 بجهت ربائی و نجات گناه کاران ارزانی داشت و شخص ایمان آورنده با وجود کوچک
 نفهمد که چه قسم این بخشش را خدا بجهت او بعمل آورده است باز از برای این عطای
 عظیم که بواسطت آن بدولت ابدی و نجات جاودانی خواهد رسید شادمان می شود
 القصه در این مطالب سوای دلایل کلام الهی دلیل دیگر ممکن و لازم نیست زیرا که کلام
 از تمامی دلایل عقلیه مستبرتر است و در حالتی که آدمی این مرحله را یافته است که بخیل
 و کتب عهدتین کلام خدای باشند و در این خصوص شخص طالب حقیقت علی الخصوص
 شخص محمدی اگر بآن دلایل که بجهت منسوخ و تحریف نکشتن و از خدا بودن بخیل و کتب
 عهدتین آورده و خواهم آورد متوجه گردین باشد دیگر منکر و تشکی نخواهد بود پس
 در این حال با دو واجب و لازم است که هر چه در آنها مسطور است خواه عقلش رسد
 یا نرسد از خدا دانسته قبول نماید و آیا ممکن نیست که خدا را چنین حکمی باشد که بآدمی چنان
 مطالب را بیان سازد که عقل از درک آن عاجز باشد لیکن باز باور نمودن آنرا
 به بندگان حکم فرماید و حال آن که در افهام ظاهری و دنیوی نیز چنین است که بجهت
 اطفال در هر وقت و برای اشخاص کبیر در اکثر اوقات چنین اتفاق می افتد که اول چیزی
 تا فمیده را قبول می نمایند و بعد از اعتقاد نمودن می فهمند پس زهی سعادت چنین شخصی را که اگر چه
 درک نکرده باز بکلام خدا معتقد گشته مرتبه عال سچ را قلباً قبول نماید زیرا که بایجاب
 این نجات یافته در عالم بالا به نجات دایمی و کمال مرتبه معرفت الله خواهد رسید

و آن کلامی که در ابتدا در نزد خدا بود که با آن خدا خود را از ازل به پیغمبران بیان ساخت
و بواسطه او تمامی اشیا خلقت یافت یعنی آن خصوصیت ذات پاک الهی که نظریه آیت
آیل به لفظ پس خدا بیان گشته مجسم گردید و نوع بشریت را چنانکه گویا آن را مانند لباس
پوشیده و بخود قبول نموده در میان مردم ساکن گشت چنانکه در آیه ۲۴ فصل اول یوحنا ذکر
شده است که آن کلمه تم شده در میان ما قرار گرفت و تجلی او را ما دیدیم و آن تجلی
بود که شایسته یگانگی پدر بود پراز هرمانی و راستی بود و دیگر در آیات ۶ الی ۱۱ فصل ۲
نامه باهل قیسی نوشته شده است که هر چند او مثال خدای بود باز تساوی با خدا را
بقدری ندانست لیکن خود را پست نموده مثال بندگی را گرفته در صورت خلق بدید گشت
و چون صورت انسانی را پذیرفته خود را حقیر ساخته مطیع گردید تا برک بلکه برک صلیب هم
پس خدا او را بی نهایت بلند نموده است و اسمی بوی داده است که فوق سمعیت
تا که جسم کرد با هم عیسی هر زانوئی از اهل آسمان و زمین و آنانکه در زیر خاک اند تا آن
که هر زبان اقرار نماید که عیسی سچ خداوند است بقصد جلال خدای پدر پس بنا بر جسم
عیسی سچ در خوردن و آشامیدن و در خواب و بیداری و فرسوح و غم بنشیند و این
گفته مانند انسان بود لکن آن که در خصوص گناه است ما و رای این جنبش بوده و
هیچ گناهی از وجود نیامده است چنان که در آیه ۲۲ فصل ۲ نامه اول پطرس مذکور گشته است
که او گناه نکرد و در دانش ظلم یافت نشد و دیگر آن که در انجیل گفته شده است که پدر
پسرش را فرستاد عیسی سچ به پسر انسان نیز مقلب گشته و نوشته شده است

که زحمات را کشیده مصلوب گشت و مرد و مدفون گشت و قیام نمود و خود عیسی
 اقرار می نماید که پدر ازین بزرگتر است و من نیامده ام که خواشش خود را بعلل یا ورم
 بلکه خواهش آنرا که مرا فرستاده است و بنا بر این که عیسی مسیح واسطه سلسله است
 بخدا مناجات کرده و بجهت انسانی التماس کننده گردیده است و بهر اینگونه
 افعال که از مسیح صدور می یافت بنا بر تقاضای مقام بشریت او بودند بنا بر تقاضای
 الوهیت او و اگر چنانچه در خصوص این مدعا سوال نمائی که آیا چگونه ممکن است که الوهیت
 و بشریت همبسم ملحق شود بلی بن هم از تو سوال می نمایم که چگونه ممکن است که روح جسم
 ملحق یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تالیف یافته اند جواب این سوالها این است
 که حکیم علی الاطلاق بهمیه چیز قادر است و هر چیزی را که می نماید محض از روی حکمت خودش
 می باشد و بخت حکمت خداوندی عین نادانی و ابلهگی است و از برای آدمی همین قدر
 کافی است که بداند که این مطلب در کلام خدا ثابت شده و بوضوح پیوسته است
 و از کلام خدا این نیز واضح میگردد که متصل گشتن الوهیت به بشریت در عیسی مسیح بخت
 انجام اراده عظیم خدا صورت یافت یعنی که باین وسیله تمامی مردم از هلاکت ابد
 رهایی یافته و بخدا اقرب حبه صاحب بخت جاودانی گردند و نیز مسیح در حالت
 بشریت باز قرار و اخلاق خود با دمیان نمونه کامل ارزانی فرماید که همه کس در اخلاق
 حسنه مانند او قرار نمایند پس بنا بر مطالب مسطور که اگر چنانچه خدا بنا بر تقاضای
 محبت و حکمت خود هر چیز را که حکمت خلاصی بنی نوع بشر مصلحت دانسته بعمل آورده است

در این صورت گریه ای و مردن است که گویا بخدا چنین امری لایق نبوده است و حال آن
 که همین امر خدا محسوس بانی و محبت عدالت خود را به آدمیان بکلی آشکار و واضح ساخته است
 و اگر احیاناً چنین سوال نمائی که آیا خدا که همه چیز قادر است نمی تواند که سلسله انسانی
 را بنوعی دیگر از گناه و چشم خلاصی دید جواب این که بلی گریه ای حد و قدرت است
 که بقدرت و معرفت الهی حد و پایداری تسرار دهد نهایت بعثت این که خدا بجهت ربانیدن
 آدمیان بهین طریق را صلحت دانسته است پس باید که از برای انجام مدعی او بهین
 طریق بهترین بکلی طرق باشد خلاصه در تحصیل نمودن نجات بجهت کنا بکاران محض عیسی مسیح
 قادر بود و بس که او نیز باز خات و مرک خود نجات دایمی را بجهت انسانی تمام ساخته است
 حال مطلب بقیه این فصل این است که فواید ثمرات نجات را که عیسی مسیح باز خات
 و مرک خود بجهت آدمیان حاصل نموده است از انجیل ذکر نمائیم و نظر به بیان انجیل
 ثمره اول نجات این است که خدا بجهت خاطر عیسی مسیح تمامی ایمان آورندگان را بالمره
 بکنا محسوب می نماید و از عقوبتهای کنا مان ایشان بگذرد چنانکه در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل
 نامه بابل روم مرقوم است که چنانکه بخطای یک کس یعنی آدم ابو البشر تمامی مخلوقات
 محکوم بعقوبت شدند بهین طریق بر است که داری یک کس یعنی عیسی مسیح همه
 مخلوقات بعدالت منسوب گردیدند و چنانچه بسبب بصیرت یک شخص بسیار کسان کنا بکار
 شدند بهین طریق بسبب اطاعت یک شخص بسیار کسان عادل شمرده خواهند شد
 و دیگر در آیه فصل اول نامه اول یوحنا مسطور است که خون پسر خدا یعنی عیسی مسیح ما را

از هر گناه پاک می سازد و دیگر در آیه ۴ فصل ۱ نامۀ عبرانیان نوشته شده است که عیسی مسیح
 بیک قسریانی تابا بد کامل گردانیده است مصفا شوندگان را و دیگر در آیات ۶ و فصل
 اول نامۀ بختیان مذکور است که خدا ما را قبول نمود در محبوب خود و روی قدیم یا قدیم
 بعثت خوش یعنی امرزش گناهان را از استغناء فضلش پس نظر مضامین این آیات
 خدا سبب عیسی مسیح همه گناهان آن کسانی را که حقیقتاً بعیسی مسیح ایمان آورده اند
 عفو فرموده رضامندی خود را شامل حال ایشان می سازد و توفیق و محبت خود را نیز
 بقلب ایمان آورندگان می بخشد و فیض و ثمره دیگر که از بخت عیسی مسیح صادر میگردد اینست
 که ایمان آورندگان سبب آن نور و مصفا و تقدس میگردد یعنی که خدا بواسطه عیسی
 مسیح توفیق و نور خود را بآدمی که است میکند و عقل او را منوری سازد بر مرتبه که آدمی در
 شناختن احوال باطنی خود و معرفت الله بحدیث تمام محسوس می رساند و قلب او از توفیق و
 محبت خدا مملو میگردد و همچنان توانائی بخشنده می شود که با انجام احکام خدا قادر باشد
 و در پاک قلب و در معرفت حقیقی بر مرتبه اکملیت میرسد چنانکه در آیه ۴ فصل ۴ نامۀ دوم
 بائیل قرئیس مذکور گشته است که خدائی که حکم فرمود که از ظلمت روشنائی در شد
 همان است که دلهای ما را روشن ساخت تا آنکه معرفت جلال خدا که در صورت
 عیسی مسیح است روشن سازد و دیگر در آیه ۴ فصل ۲ نامۀ بختیان مرقوم است که
 در روی بینی در عیسی مسیح همگی خزاین حکمت و معرفت پستتر است و دیگر در آیات
 و فصل اول نامۀ اول بائیل قرئیس نوشته شده است که پیوسته شکر می نمایم خدا را

خود را در باره شتابجیت توفیق خدا که در هیچ عیسی شتاب داده شده است زیرا که در
 هر چیز در وی سستی شناید از کمال بیان و کمال معرفت و دیگر در آیه فصل ۱۰ نامه بابل دوم
 مرقوم است که از آن روح القدس که با عطا شده است محبت خدا در دلهای ما ریخته شده است
 و دیگر در آیه ۱۳ فصل ۱۰ نامه بابل فنی از قول پولس حواری مذکور است من بر همه چیز
 قادرم در هیچ که مرا قدرت نمی بخشد و دیگر در آیه ۱۴ فصل ۱۰ نامه بیتیس مرقوم است که عیسی
 هیچ خود را در راه تسلیم نمود تا آن که ما را از هر قسم که قاری را می بخشد تا پاک نماید
 خود طایفه مخصوصی را بخورد در اعمال نیکو و نیز آیه ۱۵ فصل ۱۰ نامه بابل دوم و آیه ۱۶ فصل ۱۰
 و آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۱۰ نامه بیتیس و از آیه ۱۱ الی فصل اول فسیان و از آیات ۱۳ و ۱۴ فصل
 یوحنا نیز بطلب مذکور اشاره و مطابق می باشند و باز در تفسیر نکات عیسی هیچ این است
 که هیچ تمامی ایمان آورندگان خود را از تحت حکم شیطان و از خوف مرگ رها نین
 و امید داری حیات جاویدانی را و قسمت بخت و جلال ابدی را بایشان داده است
 یعنی آنها را از شر خلاصی داده صاحب بخت دایمی نموده است چنانچه در آیات ۱۵ و ۱۶
 فصل ۱۰ نامه بعبه انیان نوشته شده است که چنانچه فرزندان در جسم و خون شریک اند
 همی هیچ نیز در آنها بر تساوی حصه یافت تا آن که بوسیله مرگ خود صاحب اقتدار
 مرگ بینی پس ما براه سازد و آتانی را که از ترس مرگ به عسر که قار و مأمور بندگی بودند را
 بخشد و دیگر در آیه ۱۷ فصل اول نامه دوم به تیموتیوس مرقوم است که بخت دهنده ما عیسی
 مرگ را سودم ساخت و حیات و بقا را روشن نمود و دیگر در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل اول

نامه اول پطرس مذکور است که مبارکباد خدا و پدر خداوند مایعیسی مسیح که بحسب وفور
رحمتش ما را باز بآئید زین تولید نمود بوسید برخواستن عیسی مسیح از مردگان تا بمرث
بی فساد و ناآلوده و ناپا مرد که کفایت ما گذارده شده است در آسمان برسیم و دیگر در آیه
فصل نامه باسل روم مسطور است که چون فرزندان خدایم و ارثان نیز می باشند
وارثان خدا و هم ارث با مسیح پس ثمرات و نتایج نجات که عیسی مسیح با رحمت و مروت خود
بحسب کناهکاران مهیا ساخته است چنان عظیم و سعادت دهنده می باشد که بسبب
انسان از ناپاکی کناه پاک گشته بجدالتقریب می یابد و باب خزاین خوشی خدای تعالی
بحسب ایمان او درندگان مفتوح میگردد و قلب روح ایشان منور و مقدس گردد و این
حقیقتی مجادانی می مانند پس در این صورت تعلیمات بحسب تمنا و تقاضای روح
چنانکه در دیباچه این کتاب تفصیل آن ذکر شده بالمره رفع نموده ساکت می سازد
زیرا که از جانب خدای عیسی مسیح از برای ما بسبب معرفت و عدالت و تقدیس و نجات گردیده
چنانکه در آیه فصل اول نامه اول باسل تحریر مذکور گشته است و از همین انجام تقاضای روح
و انجمن ثابت میگردد که نخل کلام الهی است پس در این حال آیا کیست که بحسب این
نجات بخدا حمد و شکر نموده هر دو دست خود را باین خزاین حقیقی نیندازد

و نجات مذکوره که بوسید عیسی مسیح حاصل آمده است باز چنین امر خداست
که در درک کم کیف ان عقل انسانی عاجز و قاصر است نهایت باین مطلب نیز کلام
خدا دلیل است کافی و برین و از کلام خدا چنانکه ذکر شد معلوم و شخص است که عیسی

سیح واسطه در مانده تمامی مردمان است و رحمت و مروت صلیب او که در راه با خود قبول
 نمود باعث این شد که خدا بجهت خاطر عیسی سیح از عقوبت کسانان آن کسانی که عیسی سیح را
 آورده اند بگذرد و ایشان را بر نجات و محبت جاودانی رساند و این که بیان تعلیم نجات در اخیل زاده
 از آن که ذکر کرده ایم واضح و بیان نموده است البته پند عاقلی نیست باری این تعلیم
 نجات چنان محلی می باشد که با آن شخص می شود که آیا انسان در شناختن احوال قلب خود
 و در معرفت الله با آن مرتبه که بجهت یافتن توفیق و نور خداوندی لازم است رسیده
 یا نه هرگاه چنانچه شخصی تعلیم نجات عیسی سیح را شنیده یا خوانده است و این تعلیم را شنیده
 در باب آن مشکلی و منکر باشد همین دلیل است که آن شخص هنوز احوال قلب خود را تمام ندانسته
 و از کسان خود مجر شده و در صمیم قلب از معاصی خود ناام و پشیمان نگردیده است پس چنین
 شخص خطرناکی احوال خود را فهمیده و بی خبر از مرض روح خود است که بسبب کناه داخل قلب
 شده و او را بهلاکت ابدی گرفتار خواهد ساخت و بسبب این غفلت و در فکر مانده و حکیم
 علاج کننده نیست بلی البته در نظر پسرین شخص تعلیم نجات عیسی سیح بی مصرف و بی طلب
 خواهد نمود نهایت بجهت شخصی که احوال قلب خود را بدستی تمام شناخته و فهمیده باشد که
 کناه او در حضور پروردگار چه مقدار و در نظر خدای مقدس و عادل بچه غایت زشت و ابد است
 چنان که بسبب آن کسان بهلاکت ابدی گرفتار خواهد گردید و نیز دانسته باشد که چه چیز
 می تواند که خود را از عقوبت کسانان خود بر ماند بچنین شخص خبر نجات عیسی سیح شده است که
 او را از هر چیز شیرین تر می آید و بجهت قلب او که از سنگینی بار کناه مجروح گردیده است

مرهمی است شافی و صحت دهنده پس اگر تعلیم نجات عیسی مسیح بنظر شخصی که بحالت مذکور رسیده
 بی مطلب و بهصرف نماید یعنی نخواهد بود زیرا امکان ندارد که شخص تابع هوا و هوس و غرق گشته
 دریای انکار دنیوی و محصیت بقل ناقصه خود اعمال و مطالب خداوندی و امور روحانی را
 بفهمد و بکند آن برسد درخیل نیز درآید فصل ۱۴ نامه اولی اهل قنقس درمبنی مخصوص مرقوم شده
 است که انسان طبعی خیرهای (و اخلاق) روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزدش اهل است
 و نمی تواند فهمید از آنز که روحانیت تحقیق آن می شود و ایضا در آیات اولی فصل اول همین
 نامه مسطور است که ذکر صلیب یعنی تعلیم نجات مسیح در نزد اهلکان حماقت است اما نزد ما نجات
 یا فکان قدرت خداست زیرا که نوشته شده است که من تباه می کنم حکمت حکما را و باطل
 می سازم فهمم را باب عقلا را کجاست حکیم و کجاست کاتب و کجاست مباحثه کنند
 این جهان آیا که خدا حکمت این دنیا را تحسین نکرده است زیرا که چون بسبب حکمت خدا
 جهان بحکمت خود خدا را شناخت رای خدا پسین قرار گرفت که بوسیله منادی مجمل
 قول منادی ایمان داران را برانند هر چند یهودیان در تفحص آیات و یونانیان جوایمی میکنند
 لیکن مانند یکیم مسیح مصلوب که او یهود را سنگ میصادم و یونانیان را اهل است و اینها
 که خوانده شده اند چه از یهودیان و چه از یونانیان مسیح قدرت و حکمت خداست
 پس در آسمان که شب پر شعله آفتاب را مکرده و نظر بخاصیت طبعی خود او را در آت
 دانسته طاقت پر واز در آن ندارد و حال آن که جلال آفتاب عالم تاب اظهر من الشمس است
 آیا آفتاب را عجیب و تصویری و در جلال او چه نقصی می باشد در این صورت بگذار

چنان باشد که تعلیم نجات مسیح بجهت شخصی که قلب او غرور و دیده روحش کور و طمّش پر
 را دارد و نامقبول آید نهایت بشخص ایمان آوردن و نورانی گشته تعلیم نجات مسیح سبب نجات
 حقیقی و سعادت ابدی خواهد شد و قطع نظر از اینها بوسیله نجات عیسی مسیح عدالت و تقدیر
 خدا بر تبه بآدمیان بیان و واضح گشته است که از سایر اعمال خدا مثل آن آشکار گردیده است
 زیرا باین مطلب که خدا کانه آدمی را بطریق دیگر عفو نموده است مگر باین که عیسی مسیح که
 پیکانه و پاک و کامل بود در باره گناه کاران رحمت کشیده و مرد و برخواست از اینها
 به بی نوع انسان و فرشتگان نیز بکلی بیان و آشکار گردید است که گناه بچه مرتبه بجا
 مقدّس نامقبول و زشت آئیده است چنانچه ما دایم که گناه کار بر مانده نه پیوسته و
 بوسیله او از گناه خود رهایی نیافته است الطاف خداوندی با او خواهد رسید و
 علاوه برین خدا بسبب نجات عیسی مسیح محبت و رحمت خود را نیز با آدمیان به انتهای تمام
 و واضح و بیان گردانیده است زیرا که با آن نجات بر بندگان اظهر من الشمس واضح شده است
 که خدا آدمی را چه قدر دوست داشت که خواست که در گناه و در پاکت ابدی بماند بلکه بنا
 بر رحمت بی پایان خود فرستاد یک کانه خود را که شعله جلال و سکّه وجودش می باشد از آسمان
 بجهت نجات گناه کاران نیزین فرستاد و او با رحمت و مروت خود ایمان آوردندگان
 خود را از گناه رها نموده بحیات ابدی رسانید و در این صورت تعلیم نجات مسیح با کلیه
 مطابق این مطلب است که انسان رشتی و قباح گناه را فهمیده از آئینه دور می
 و بجانب دوست داشتن و تابع شدن احکام خدا ایل نماید و در راه ایمان و محبت

خداستقیم باشد و مخفی نماید که خدا تعالی در طبیعت تمامی موجودات مقرر داشته است
 که ممت و تحلیل بخشی باعث معیشت شی دیگر باشد مثلاً باین طریق که تحلیل غنا صراجه با
 موجود کشتن و یا تقویت یافتن جمادات و نباتات و حیوانات است و صرف کشتن و
 خورده شدن نباتات سبب قوت بعضی حیوانات و ممت بعضی حیوانات باعث حیات
 و تقویت برخی حیوانات است و ایضا تحلیل نباتات و ممت حیوانات سبب دوام
 حیات بدن انسانی است و در میان مردم نیز اکثر اوقات چنین اتفاق می افتد که عمل
 نیک بعضی اشخاص سبب خیر بعضی دیگر در پس در این صورت که خدا فیما بین انسان و
 سایر موجودات رسم این قواعد را مرسوم ساخته و گذاشته است پس بجهت آدمی تحریک
 کرد که مرک و اعمال نیک عیسی سچ که از همه برتر و از آسمان عالی تر سبب نجات و
 حیات ابدی نه محض یک آدمی بلکه سبب سعادت تمامی مردم گشته است و در
 صورتی که آدمی آن قاعده مذکوره را که خدا در موجودات برقرار نموده است تماماً در
 تمایذ بشر ایضا اگر آدمی کم و کیف نجات سچ را نیز تماماً درک ننماید نتیجتاً نخواهد بود و اگر
 اینجا کسی از راه غرور چنین خیال خلاف نموده محض همان قدری که قوه عقل او درک
 کند راست و درست دانسته قبول نماید در چنین صورت لازم می آید که خدا را و خودش را
 و هم سایر اشیا را انکار نماید زیرا که آدمی توانائی آن ندارد که بقبل ناقص خود خدا را
 خود را و خواص هزاران هزار موجودات را درک نماید و حال آن که موجود بودن آنها
 از آثار ظاهری هویداست و همچنین نیز از آیات کلام خدا تماماً آشکار و واضح است

که بواسطت عیسی مسیح از برای آدمی کفاره گناه و نجات ابدی حاصل شده است
 و هر چندی که کم و کیف باطنی نجات را عقل درک نمیستواند نمود نهایت ایمان آوردن
 در قلب خود از قوت و قدرت نجات مسیح محسوس می تواند شد بعلت این که نجات مسیح
 در مانی است که حکیم علی الاطلاق بجهت شفا یافتن از مرض گناه جهت همه آدمیان
 بهیا نموده است و اگر آدمی باین طبیب خود که خداست اعتماد نموده این
 درمان را بخشد لا محاله از مرض باطنی خود شفا خواهد یافت و بهجت حقیقی و حادث
 خواهد رسید و چنانکه شخص مریض که بدرمان طبیب شفا یافته یقین نمود که طبیب او را
 دوائ نیک و مفید داده است بهمان طریق نیز با این که ایمان آوردن بواسطت
 مسیح از مرض گناه شفا یافته است باید یقین کلی حاصل می شود که دوائ
 که بجهت شفا ی روح آدمی در انجیل مقرر شده است نیک بوده و از جانب
 خداست پس شفا ی مذکوره حقیقت نجات عیسی مسیح دلیلی است واضح و مبرهن
 در این صورت نجات عیسی مسیح چنانکه در انجیل بیان شده است بجهت از جانب خدا
 بودن آن دلیلی است واضح زیرا که بهیا نمودن چنین نجات محض خداست و در این

فصل چهارم
 در بیان این است که آدمی چگونه به فیض نجات
 نجات عیسی مسیح می تواند رسید
 حال ای مصلحت کننده این مدعا را که ثمرات نجات عیسی مسیح را بطریق

و قلب خود می توانی دید و چشید و بوسیله او حیات جاودانی خود را بچه نوع می توانی یافت و ببطایا و نعمت های خدا که عیسی مسیح بجهت آدمی مهیا نموده است بچگونگی شریکی می توانی شد بکلی اینهارا از کلام خدا در تفصیل تو معلوم و ثابت خواهم ساخت

آنوسیده که انسان با سبب آن تمامی آن نعمت های که در بخت مسیح موجود است تقصیر می شود بنا بر کلام انجیل ایمان آوردن بعیسی مسیح است چنانکه در آیه ۱۲ فصل اعمال جواریان ذکر شده است که گفتند که بر عیسی خداوند ایمان بیا ورتو و خاندان رستگاری خواهیم یافت و دیگر چنانچه در آیه ۳۲ فصل ۳ نامه اول یوحنا مذکور است که این فرمان او (یعنی فرمان خدا) که با سبب پرورش عیسی مسیح ایمان بیا دریم و دیگر در آیه ۱۲ فصل ۱۲ رسس طور است که هر آنکو ایمانی آرد و غسل تعمیدی یابد ناجی خواهد شد لکن آنکه ایمانی آرد بر او حکم خواهد شد اما این ایمان نه محض حق دانستن کلام خدا است که عبارت از کتب عهد عتیق و جدید باشد و نه محض علمی است از امر دینی و از تعلیمات و مطالبات آن بلکه ایمان این است که تو با کلام متوجه گردی بدین بدستی یعنی که در حضور خدا بچه مرتبه گناه کاری باشی و بجهت گناهان خود فی الحقیقه پشیمان شوی و یقینا آگاهی باشی که شفیع در بانده تو دکل عالم عیسی مسیح است و بس و خدا بجهت خاطر او تمامی گناهان ترا عفو نموده و ترا به بخت دائمی و سعادت ابدی خواهد رسانید و این باشد که اگر گناه دوری هسته خدا را از همه چیز باز کرده و دست داری و بنا

الحکم اور قارئی ملی در صورتی که احوال تو باین طریق باشد آن ایمانی که بنا بکلام
 انجیل سبب نجات تو هست یا قه نهایت آدمی ایمان مذکور را بقوت خود تحصیل نمی تواند
 نمود بلکه لازم است که خدا آن را بآدمی عنایت فرماید چنانکه در انجیل در آیه ۲۹ فصل ۱۰
 و در این خصوص مسطور است که عیسی با آنها جواب داده گفت که عمل خدا این است که
 که بر آن کس که او فرستاده است ایمان آورد و دیگر در آیه ۳ فصل ۱۲ نامه اول با بل
 و قس مرقوم است که بچکیس عیسی را خدا و مذنبی تواند خواند مگر بروح القدس بچکیس
 بعیسی مسیح قلبا ایمان نمی تواند آورد مگر بوسیله قوت و استعانت روح القدس و دیگر
 چنانچه در آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ فصل ۱۶ یوحنا مسطور است که مسیح بشنا کرد آن خود خطاب
 فرموده سیکوید که دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لکن الان نمی توانم بجا بیاورم
 او یعنی روح را مستقی باید او شمار اتمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش
 خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شمار را باینده خبر خواهد داد
 و بعد مرا جلال خواهد داد زیرا که او آنچه را از آن من است خواهد یافت و شمار را خواهد
 داد در این صورت خدا از راه محبت بی پایان خود بجهت کناه کاران نه محض نجات راضی
 نموده است و بس بلکه تحصیل این نجات را نیز با استعانت روح القدس بار بر آدمی
 آدمی مقدور کرده است زیرا وقتی که شخصی خبر عیسی مسیح و نجات او را می شنود یا
 در آن حال اگر چنانچه آدمی فی نفسه خود مانع نشود روح القدس ایمان مذکور را در قلب او
 بعمل می آورد پس در این حال هر قدر که نجات مسیح بآدمی لازم است آن قدر نیز محبت

تحصیل آن نجات آدمی باستعانت روح القدس محتاج است
اگر سوال نبائی که آیا این استعانت کنسند که روح القدس خطاب شی
و عیسی مسیح را در قلب انسان بیان کند و آدمی را با بیان رسانده است کیمت و چهر
مرتبه است جواب این سوال بنا بر آیات انجیل این است که آنچه در خصوص روح القدس در
فصل ۱۱ اعمال حواریان ذکر یافته است مطالعه نموده ملاحظه فرمایید و دیگر چنانچه در آیه ۱۱ فصل
متی خود مسیح کوآریان میگوید که لهذا بروید و تمامی قبایل را از شما که دان نمایند غسل تعمید و دان
آنها را با اسم اب و ابن و روح القدس بنا بر مضمون این آیه با شخصی که معتقد انجیل اند لازم
است که چنانکه با اسم اب و ابن بچنان با اسم روح القدس نیز غسل تعمید یابند و بطریقی که
شرط اطاعت احکام اب و ابن را بر خودشان قبول می نمایند باید که همان قسم شرط اطاعت
تحریک روح القدس را نیز بخود قبول نمایند و در این کلمات بلا تفاوت روح القدس ثابت
این برابر شمرده شده است و دیگر در آیات ۳ و ۴ فصل ۱۱ اعمال حواریان پطرس حواری
بشخص حنانیاس نام میگوید که اخی حنانیاس چرا شیطان دلت را قوی نموده است که نسبت
بر روح القدس دروغ گفتی و حال آن که با خلق دروغ گفتی بلکه با خدا گفتی پس در این آیات
بر روح القدس لفظ خدا خطاب شده است و ایضا در آیه ۴ فصل ۳ نامه اول با بیل قرص اش
بر روح القدس گفته مر قوم است که آیا ندانسته اید که هیچکس خدا می با شید و روح خدا
در شما ساکن است پس در صورتی که روح خدا یعنی روح القدس در قلب اشخاص ایمان آورنده
ساکن گردیده است آنها از همین سبب هیچکس خدا نامیده می شوند و واضح است که روح القدس

ساکن شده در قلب ایشان در مرتبه الوهیت است و در آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ همان نامه
در خصوص روح القدس گفته است که روح همه چیز را تحقیق می نماید بلکه مواضع عمیق خدا را نیز
کیست از بشر که چیزهای بشری را درک کند مگر روح بشر که در وی است بهین وضع امور خدای را
همچنان درک نتواند که در روح خدا بنا بر این چگونه که فرزند ابدی خدا بآن بخور و روح القدس نیز
در انجیل با لفظ خدا مقرب گردیده است و در مرتبه الوهیت شمرده می شود چنانکه در آیه فصل ۱۲
نامه دوم باهل قرنس نیز باین مطلب اشاره رفته مسطور است که توفیق عیسی مسیح خدا
و محبت خدا و غایت روح القدس با همی شما باد آئین در این صورت خدا در کلام خود با
کنا بکاران که محتاج رحمت و نجات و استعانت روحانی هستیم ذات پاک خود را
باسم پدر مقدس و مهربان بیان فرموده است و اگر چه خدا بنا بر تقدسی خویش کنا
و کنا بکار را بر کار خود قبول نمی کند لیکن بنا بر محبت و مهربانی موفوره خود از ازل تا
انسانی را صلحت دانسته و برقرار فرموده است و دیگر خدا خود را با اسم پدر رسانده
بیان نموده است که در وقت محیثی بشریت را بر خود قبول نموده و در آن حال نجات
را با کشیدن زحمات و چشیدن مرگ بجهت کناه کاران همیا نموده است و دیگر
نیز خود را با اسم روح القدس استعانت کننده و بمقدس رساننده بیان نموده است
که او با تحریکات خود که در قلب آدمی دارد آدمی را که بعلت کناه در امورات ربانی
ناپنا گشته و از خود توانائی یا قن حقیقت را ندارد بواسطت کلام انجیل آدمی را با
پدر سازد که خدا و عیسی مسیح را بدرستی بشناسد و ایمان آورد و بجهت جاودانی برسد

و در اعتقاد مسیحی باین مطلب عن تثلیث یا ثلاث واحد میگویند و هر چندی که این الفاظ
در انجیل یافت نمی شود لکن این تعلیم عمده انجیل نظر بعبادت چنین نامیده شده است خلاص
هر چه بنا بر تعلیم انجیل در باب این سرعین ذات پاک الهی می توان گفت این است که پدر
و پسر و روح القدس یک ذات پاک واحد است چنان که نه سه بلکه فی الحقیقه محض یک خداست
و پس و فیما بین پدر و پسر و روح القدس تفاوتی می باشد اما نه این که این تفاوت و وحدت
ذات پاک عین خداوندی را تصور می رساند و اگر کوئی که بدین قسم بودن مطالب کند
چگونه امکان دارد جواب ما این است که خدا در کلام خویش خود را بهین طریق بیان فرموده
و بنا بر این بآدمی قبول نمودن این مطالب بطریق مسطوره واجب و لازم است
پس درین صورت آدمی را چه حد و قدرت باشد که با خدا بمقام مباحثه و گفتگو برآید و در انجیل
که خدا نظر بجمکت خود در کلام خویش بیان نمودن ذات پاک و ابجالی خود را زیاده از این
که ذکر شد صلاح و لازم ندانسته است و آن علاقه که فیما بین پدر و پسر و روح القدس است
بیشتر تفسیر و تفصیل نکرده است از این جهت مانیز حرات نذریم که این سرعین ذات پاک
خدا را تفصیل دهم نهایت بنا بر کلمات انجیل در خصوص مطلب مذکور بهین قدر میستوان
گفت که کون دوستی پسر و پدر مستور و مخفی است و کون دوستی روح القدس
هم در پدر و هم در پسر مخفی است چنانکه خود مسیح در آیه ۱۶ فصل ۱ یوحنا فرموده است که چنانچه
پدر ذات خود زنده گانی دارد به پسر نیز داده است که او در ذات خود زنده گانی داشته باشد
و در آیه اول فصل اول یوحنا به پسر کلمه اقد گفته شده است بدین تفصیل که بود در ابتدا کلمه

و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود پس ازین آیات معلوم میگردد که ذات پسر ذات پسر است
 پدر است و ستور است و شباهت و علاقه ازلی که پسر را با پدر می باشد مانند علاقه
 و رابطه ایست که کلمه بفکر و فکر بروح انسان دارد یعنی چنانکه کلمه در فکر و فکر در روح انسان
 مخفیست و ازین ظهور می یابد لکن بنا بر اصل باز با روح متحد است همچنین نیز پسر پدر است
 و از ازل از ظهور می آید و متولد گشته است لکن باز در ذات با پدر یکیت و دیگر یک
 روح باطنی انسان در فکر و کلمه خود خود را تصویر و تشکیل می نماید و بدین وسیله خود
 را اظهار و بیان می سازد همچنین خدای مطلق و لایدرک نیز خود را در پسر یعنی در کلمه ازلی
 خود تصویر و تعبیر نموده است که بوسیله این کلمه ماسوی را خلق کرده خود را بخلاق محدود
 و پان سازد و با پسر خود بحث و خیال آنها در پ و قسین کرد و بنا بر اینها هیچ چنانکه
 در انجیل پان کردیم تا بش جلال و سک و وجود و رویت یعنی تصویر ذات خدای غیر مکت
 چنانکه در وی تمامی الهیت قایم و ساکن می باشد و او پیش از همه مخلوقات متولد
 یعنی از ذات پاک مطلق بطور رسید چنانکه این مطالب در آیه ۲۳ فصل اول نامه بیک
 و در آیه ۲۴ فصل آن نامه تبسیان مرقوم است و ازین سبب خود هیچ فرموده است
 که غیر از پسر پدر را کسی نمی شناسد سوای آن کسی که پسر بوی ظاهر کرد و اند و هیچکس به نزد
 پدر بغیر از و سید من نمی آید و بنا برین هر کس که پسر را شناسد پدر یعنی خدا را شناسد
 چنان که کلمات مذکوره در آیه ۲۷ فصل ۱۱۱۱ است و در آیه ۲۸ فصل ۱۱۱۱ است
 و در آیه ۲۹ فصل ۱۱۱۱ است و در آیه ۳۰ فصل ۱۱۱۱ است و در آیه ۳۱ فصل ۱۱۱۱ است

خدای علّی باشد خود هیچ سرسوده است که من و پدر یک هستیم آنکس که مرادین است
 پدر را دیده است وای پدر آنچه تراست مراست و هر آنچه مراست تراست تا آنکه همه
 مردم پیر را عزّت کنند چنانکه پدر را عزّت می کنند چنانچه این مطالب در آیه ۱۰ فصل ۱۰ و در آیه
 ۱۲ فصل ۱۲ و در آیه ۱۰ فصل ۱۲ و در آیه ۱۲ فصل ۱۲ یوحنا مرقوم است پس بنا بر اینها کاشف ذات پاک
 محبوب و ستور الهی پیر است و او بسبب پدر باید یک و سادای است در جمیع قدرت و کمال و
 حکمت و جلال و او باید در روح القدس همان خدای واحد و حقیقی است که او را ابد الابد
 شکر و حمد باد و مخفی نماید که عقل قصیر انسانی با منطقه و قیاس واضح بکلم و کیف ذات پاک الهی نمی تواند
 رسید و او را کماهی درک نمی تواند کرد زیرا که مثال آن ذات پاک در میان عالم خاک نیست
 نمی شود نهایت تشبیه بخف آن مخصوصه ذات الهی که ثلاث واحد گفته می شود در موجودات
 بیان کردین است و خود انسان نیز تشبیه آن تثلیث را در وجود خود دارد چنانکه وجودش
 از روح که عبارت از وجود باطنی باشد که محتاج و قابل تکلیف است و از جان که بامین
 روح و جسم بوده عبارت از نفس ناطقه است و از بدن ایجاد یافته باز یک شخص است و
 همچنین در نور و آتش و غیره نیز تشبیه تثلیث دین می شود لکن تشبیهات مذکور به جهت
 تفصیل تثلیث ذات پاک الهی البته کفایت نمی نمایند از آنها نسک کننده محض منطقه با مکان
 تلاش و واحد می تواند بود و بنا بر قبول منطقه مشابهت نور که بذات خدا دارد بقدر امکان
 تفصیل خواهدسیم نمود و در کتب مقدسه نیز خدا بنور تشبیه کرده دیده است چنانکه در آیه ۱۰ فصل
 اول و اول یوحنا مذکور است که خدا نور است و از ظلمت در وی اثری نیست و دیگر در آیه ۱۰

ز نور ۱۴۰۰ مرقوم است که اوست که نور را همچون بالا پوش می پوشد و آسمان را چون
 بساط پهن می نماید خلاصه نور و آتش که پاک و خالص ترین عناصر است و بهیچیز تاثیرش نرسد
 و باجرای حیات مجازی نیز جاربست بصفات حاضره و مقدره خدا شبیه واضح و برین است
 و هرچندی که نور و قوت تاثیرش در اجزای همه چیز ظاهر و هوید می گردد نهایت اصل
 ذات او از درک عقل انسان مخفی است لکن انسان را بیان می شود بوسیله تابش و
 بواسطه آن قوت نور و گرمی که در تاب بوده و با آن انسان را اثر کرده او را قادر
 می سازد که تا از تاب و وجود آتش که در تاب مخفی است حالی شود و همان تاب
 شبیه و تصویر ذات آتش است که بوسیله آن هستی ذات آتش را بقدر امکان درک
 می کنیم و نمی توان گفت که باین تاب آتش که آتش را بیان می کند و خود آتش
 که تاب از بظهوری آید تفاوتی نباشد نهایت باز آنها با یک دیگر مساوی و متجانس
 چنانکه تاب در آتش است و آتش در تاب و مخفی نماند که تاب هرچندی که متعلق
 باشد و ظهورش از دست باز تفاوت زمانی ندارد چنانچه آتش قبل از تاب و تاب
 بعد از آتش صورت نمی بندد زیرا که آتش هیچ دمی بی تاب نیست و هرچندی که تاب بهایش
 در یکی اوقات با چشم دیده نمی شوند باز بی تاب نیست زیرا تبیین و تاثیر آتش همان
 در تاب است و از تاب آتش باز همان قوت نور گشوده و گرمی و همنج جداست
 که نیز در نفس الامر و ذات آتش بوده بوسیله تاب بظهور می آید و اگر این قوت نور
 و گرمی آتش و نور را نمی بود وادی را تاثیر نیک و بد بر آینه دیدن تاب را و حالی کردید از خود

آتش اور احوال می بود خلاص این علاقهای مجازی که در میان آتش و تاب و قوت کرمی
 آن هوید است تشبیه و تصویر می تواند بود بان شباهت و علاقه روحانی که فیض
 پدر و پسر و روح القدس است بدین طریق چنانکه در وجود آتش میانه ذات آتش و تاب
 و کرمی و تفاوت اصلی است اما بدان تفاوت اتحاد عنصر مذکوره باز باطل نمی گردند
 علی هذا تبیین و تعبیر ذات پاک الهی به پدر و پسر و روح القدس چنانکه در کتب مقدسه سطوح
 گردیده است وحدت ذات را باطل نمیزارد و تصویری بوی نمی اندازد و چنانکه آتش و نور
 محض تاب خود را بیان می کند و موثری کرد و همچنین پدر نیز محض به پسر و پسر خود را بیان می کند
 و فاعلی کرد و چنانکه محض بوسیله قوت نور و کرمی که در تاب است چشم تلب را اخذ کرد
 و می چند دارد وجود آتش حالی میکرد و بهمان طریق انسان بتاثیر قوت روح القدس نورانی شود
 و بحیات رساننده پسر را و در پسر پدر را می تواند شناخت و یافت نهایت تصویر و شکل
 مذکوره هر چند نظره را در خصوص ذات پاک خدا امکانی دهد باز نقص و تصویری دارد و چنانکه او
 قادر نیست که با آن دقیق و عمیق اسرار ذات پاک الهی را بجمال تشبیه و تفسیر و تفصیل بداند
 و از برای این که در تصور دریای ذات پاک خدا غرق گشته است محض سکوت را شیوه
 شعار خود ساختن لازم است و در این صورت ما هم این سکوت لایقه را اختیار
 نموده بخداوند بندگی می نماییم که در گنجینه تمامی اشیاء و خود لایدرک و نپسندنده هیچ
 ذرات و خود غیر مرئی و قادر بر کل موجودات و نه در تحت قدرت است لکن جلالت همین
 که او در انتهای مراتب با کائنات کاران جسم نمود بهجت را نمایند و صاحب بخت و جلال

نمودن ما خود را در کلام خویش با اسم خدای پدر عادل و رحیم و نجات را بر سر ارکندن
و با اسم پیر از گناه و شیطان رمانده و با اسم روح القدس مقدس و کامل سازن و بیان نمودن
است بهمین سبب با خوشحالی تمام واقفان کی ما کلام بان قسمیم و واحد و عادل و رحیم
عبادت و حمد و شکر گذاری می نماییم در این حال هر چندی که ما توانائی درک این سر را
نداریم لکن ندیده ایمان آوردن و قبول نمودن آن را راضی می باشیم زیرا که بهین
طریق بیان نمودن ذات پاک خدا محبت او را دریافت می نماییم و سیح های لذت این
محبت را می توانیم چشید و خوشحال و شگفت می توانیم شد و اگر چنانچه بهمان سیاق که گویان
آوریم در آنوقت نجات خود را تحصیل نموده و بحمد و تقرب یافته آنچه می گوی که الان دنیا بما پیوسته
شده است و عقبی اشکارا درین و درک خواهیم نمود

اما هر چندی که انسان با عقل خود کیفیت ذات روح القدس را درک نمی تواند نمود لکن
مانند خواریان و همساران هر اکر کسی که بخیل ایمان آورده و تحریکات روح القدس را در قلب
خودشان مشاهده کرده اند بهین طریق شخص ایمان آورنده نیز مانند آنها در قلب خود خواهد یافت
که روح القدس بهین ایمان آوردن بعضی سیح استقامت کند و این مطلب
که روح القدس بچه قسم آدمی را با ایمان میرساند خود عیسی در آیات ۱۱ الی ۱۲ فصل ۱۲ یوحنا
چنین بیان نموده است که او (یعنی روح القدس) تسلی دهنده چون بیاید جانیان را
بگناه و صمدق و حکم ظلم خواهد ساخت بگناه ظلم خواهد ساخت زیرا که برین
ایمان نمی آرند بصدق زیرا که بنزد پدر خود میسر دم دشمن را دیگر نمی شناسند و حکم ظلم

خواهد ساخت زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است پس هر کس که کلام کمال الهی
 بشنود و یا بخواند روح القدس احوال باطنی او را بهمان طریق که هست و در انجیل نیز نقش شده
 است با و معلوم و بیان می سازد و آدمی را با این ملزم می سازد که احکام خدا را با انجام رسانند
 و در حضور خدا بجه مرتبه کنا بکار است و دیگر با و واضح می کند که خدای مقدس و عادل در باره
 کنا بکاران محض بسبب عیسی مسیح غفور و رحیم است و ما دمی که آدمی بعیسی مسیح ایمان نیاورد
 خدا او را برضاندی خود قبول نمی نماید بلکه ابد او را در عذاب کناه خود خواهد ماند و عذاب
 بر اینها روح القدس آدمی را نیز باین ملزم می سازد که بسبب ایمان نیاوردن بعیسی مسیح
 در ضلالت بوده است و او را بسبب همین بی ایمانی و کنا بکاری قلبان اوم و پشیمان
 ساخته بجانب نجات عیسی مسیح می کشد و با انجام احکام خدا شایق می نماید و بهین طریق
 روح القدس در آدمی شناختن احوال قلب و پشیمانی حقیقی را بعمل می آورد و چنانکه در انجیل
 در آیه ۲۷ فصل ۲ اعمال حواریان مرقوم گشته است که ایشان یعنی یهودیان کلام را
 (یعنی مژده عیسی مسیح را شنیدن) بر دلشان فسر و رفت پطرس و باقی حواریان را گفتند
 که ای برادران (از برای نجات یافتن) چه کنیم و دیگر در آیه ۱۳ فصل ۱۸ لوقا ذکر شده است
 که آن عشار دور ایستاده نمی خواست که چشمان را بسوی آسمان کند لیکن بر سر
 خود زده می گفت خدایا بر من بخش که کناه کارم پس در صورت توبه مقبول درگاه خدا
 بخراست به این است که آدمی کنا مان خود را فهمیده و نادم و پشیمان شدن در صد و صد
 یافتن از آنها باشد و به یقین تمام در دل خود سزاوارده که بلی بنیر از عیسی مسیح احدی دیگر

تا در نیست که مرا از کنا مانم و از عقوبت آنها تواند رمانید و این توبه که بسبب تحریک روح الهی
 بعمل می آید آدمی را قلباً بسوی ایمان آوردن عیسی مسیح می کشد و بهین ایمان آوردن
 آدمی شریک همه آن سعادت می گردد که در نجات عیسی مسیح موجود است چنان که
 در انجیل در آیات ۱۴ و ۱۵ فصل ۲۲ یوحنا ذکر شده است که چنان که موسی مار را در شمشیر
 گرفت سر زند انسان نیز باید که برداشته شود تا هر کس که بر او ایمان آورد دلاک
 نشود بلکه زندگی جاوید یابد و دیگر در آیات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ فصل ۳ نامه باهل روم مرقس
 شده است که عدالت خدای بواسطت ایمان بر عیسی مسیح بر بکلی و جسمی که ایمان
 نمی آورد نمی شود بنوعی که تقاوتی نباشد بعلت آن که تمامی کناهکارانند و در سائر
 خدا قاصرین مغفرت بکرم او بوسیله فدیة عیسی مسیح عادل شمرده می شوند پس تا این
 سخنان در هر کس که ایمان مذکور جا گرفته باشد بدیهی است که عفو کنا مان خود و
 مقبول خدا را یافته است یعنی بجهت خاطر عیسی مسیح خدای تعالی قلم عفو بر حرام او
 کشیدن و عقوبت کنا مانش را بالمره مخونوده و او را چنان حساب می نماید که گویا
 هیچ کناهی از او صدور نیافته و احکام او را بالکلیه با انجام رسانین است و باین
 این خدا رضامندی کلی خود را شامل حال او می سازد و وارث بخت ابدی و جلال جاد او
 خواهد شد و آن دایم که سابقاً بجهت کنا مان در قلب خود داشت و در بعضی اوقات
 مانند بارگران با وسوسه می نمود رفع کشته طغلت قلب او مبدل بنور گردیده است
 و آرام و استراحت در قلب او منزل گرفته در ایحال دیگر از خدا وحشت نخواهد

نمود بلکه به یقین خواهد دانست که خدا بوسیله مسیح نسبت با و مثل پدر و پسر بان گردیده
 و گناهی که سابق دوست میداشت حال آنرا دشمن دانسته محض در صدد آن است
 که فرمایش خدایا با انجام رساند بنا بر اینها زیاده از حد شرح ناک است و باین طریق مشخص
 و معین نموده است که هر چه که از برای نتایج و ثمرات نجات عیسی مسیح در انجیل ذکر یافته
 تماماً لاشک و شبهه حق و راست است چنانکه در خصوص مطالب مذکور در آیات
 و فصل ه نامه باهل روم ذکر گشته است که چون بسبب ایمان عادل شمرده شدیم
 لهذا ما را بوسیله خداوند ما عیسی مسیح با خدا صلح افتاد و بسبب او ما را از ایمان این
 غنایت بخشیت است و در آن پایدار هستیم و با امید جلال خدا فخر می نمایم و ایضا
 در آیه ۱۷ فصل ۱۴ همین نامه مرقوم است که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و
 خوشی در روح القدس است و ایضا در همین خصوص در آیات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ فصل ۱۴
 همین رساله مرقوم است که شما بار دیگر نیافته اید روح بذکی را تا محل خوف بلکه یافته اید
 روح پسر خواندگی را که بسبب این ندای کنیم ما که یا آبا یعنی ای پدر و همان روح باطن
 ما شهادت میدهد که فرزندان خدای باشیم و چون فرزندان هستیم و ارثان
 نیز می باشیم یعنی و ارثان خدا و هم ارث با مسیح زیرا که در مصایبش شریک ایم
 تا آن که در جلالش نیز شریک باشیم چون می سخیم مصایب این زمان را که
 مقابله نیست نزد آن جلال که نزدیکی که بر ما ظاهر میگردد پس تغییر و تبدیل مبرور
 که روح القدس در قلب ایمان آورده و فعل می آورد همان توجه و بازگشت نمودن به خدا

خداست که بنا بر آن آدمی از اطاعت گناه دست کشین و بحد القرب یاقه قلبا با کمال
 او متابعت کنن می شود یعنی ابتدای زندگانی روحانی انسانی و آن تولد تازه است
 که بنا بر کلام عیسی مسیح لابد باید که در هر سن بعمل آمده باشد تا که برضامندی خدا
 و مملکت آسمان تواند رسید چنانچه در آیه ۳ فصل ۳ یوحنا خود مسیح بنیوقوس نام
 خطاب فرموده که برائیه تورا هست میگویم که تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را
 نمی تواند دید نهایت این برگشتن از گناه و بازگشت نمودن بخدا که تولد تازه نیز خطاب
 می شود فی نفسه خود آدمی بعمل نیست تواند آورد بلکه این همسم مانند ایمان آوردن مسیح
 کار خداست که بوسیله روح القدس در آدمی بعمل بیاورد چنان که در آیه ۸ فصل ۳ یوحنا
 پیغمبر ذکر شده است که خدا یا مرا بر گردان تا بر گردم زیرا که خدای رب من است
 و دیگر در آیه ۲۴ فصل ۱ یوحنا مرقوم است که مسیح فرمود که مسیح کسی بنزد من نمی تواند آمد مگر
 پدری که مرا فرستاده است او را بگشود و در آیات ۸ و ۹ فصل ۱ نامه با فسیان مسطور است
 که شما از گرم در راه ایمان نجات یافتید و آن نیز از بخشش خداست نه از شما و از
 اعمال است مبادا کسی فخر نماید لیکن اراده خداوندی چنین قرار گرفته است که
 همه کس با ایمان و توجه مذکور برسند چنانکه در آیه ۴ فصل ۲ نامه اول بنیوقوس مرقوم
 است که (خدا) می خواهد که تمامی خلق نجات یافند بمعرفت راستی که آیند و در آیه ۹ فصل ۳
 نامه دوم پطرس ذکر شده است که خداوند می خواهد که کسی هلاک گردد بلکه تمامی
 بتوبه رجوع کنند و در کتاب خرقل پیغمبر در آیه ۱۱ فصل ۳ مرقوم است که ایشان را بگو

که پروردگار خداوندی فرماید سو گنج بجات خود که از مردن بدکاری خوشتر است
 بلکه خوشتر از این است که بدکار از طریق خود باز گردد و زن ماند پس درین صورت یکس
 از بجات خارج نیست یعنی هر آنکس که فی الحقیقه خواهش تحصیل بجات عیسی مسیح را دارد
 می تواند یافت و محض آن کس از محسوس و مجبور خواهد ماند که خود را شناخته و
 از معزوری قلب خود چنان گمان می برد که گویا این بجات با و لازم نیست و ازین سبب
 از درگاه خدا استدعای ایمان و بجات نمی کند بلکه تحریکات روح القدس نیز
 مانع گشته نمی گذارد که او را بایمان حقیقی برساند یعنی چون خدا تعالی آدمی را
 فاعل مختار فرستاده است بنابراین اختیار طالب گشتن و کشتن بایمان و
 بجات مذکوره و تحریکات روح القدس در قلب جادادن و ندادن در خود انسان
 چنانکه در آیات ۹ و ۱۰ فصل الوقاف مرقوم است که عیسی مسیح گفت که خواهید که بشما
 داده خواهد شد و بچوید که خواهید یافت و بگوید که گشاده خواهد شد زیرا که
 بر آنکس که می خواهید می کرد و آن کس که می بچوید می یابد و برای آن که گوید گشاده
 خواهد شد و دیگر در آیه ۲۳ فصل ۱۲ یوحنا ذکر شده است که مسیح گفت هر آنکه
 من بشمار است می گویم که هر آنچه پدر را با اسم من در خواهید خواست او بشما
 خواهد بخشید و دیگر در آیه ۱۵ فصل ۱۷ اعمال یون مرقوم است که شما ای یهودیان
 همیشه معارضه بار روح القدس می نمائید و آن چنان که پدر ان شما را نکند
 می کنید و ایضا در آیه ۵ فصل ۵ یوحنا مذکور است که مسیح یهودیان

گفت شمانی خواهید که بنزد من بیایند تا زندگانی بیابید و تفرّ و توجّه قلب بطریقی که
 ممکن شدنی ندارد که آدمی بجهت پاکی قلب و نیکی رفتار خود بی سعی و پیکر بماند و ممکن نیست
 که ایمان آوردن چون دانست که عیسی مسیح همانند او است با کفار و خویش نفسانی
 بیفتد و غافل گردد زیرا که ایمان آوردن عیسی مسیح مانند سایر ایمانها نیست که کمالیت
 و قوت بوده باشد بلکه ایمان آوردن عیسی مسیح ایمانی است زین و پر قوت و آدمی را در
 احوال نیک بحرکت آوردن است چنانکه آدمی بتوسیع خدا و تحریک و قوت الهی
 بگناه و خویش نفسانی و ناشایسته غالب و فائق می آید و در اعمال نیک سعی تمام عمل
 می آورد زیرا دانسته و فهمیده است که خدا بوسیله عیسی مسیح در بان او زیاده از حد
 رحیم و مهربان است و بسبب ایمان بچه مرتبه آسوده گشته و خوش حال شده است
 پس بنا بر اینها شب و روز تلاش و سعی او این است که از تمامی اعمال و خویش تمام
 ناشایسته کناره جوید و احکام الهی را تماماً با انجام رساند چنانکه در فصل آتی مفصلاً ذکر خواهد شد

فصل پنجم

در بیان اطوار و رفتار شخصی است که بعیسی مسیح ایمان
 آورده ها

پس حال اظهار کرده ملاحظه نمایم که شخصیکه از روح القدس بسبب ایمان آورده
 بعیسی مسیح آن تو که تان یا قه یعنی مسیحی حقیقی شمع است در باره خدا و برادر خود
 و در ماده خودش بچه قسم رفتاری نماید که به بیان آن رفتار مطابق سنن این ساله

نتیج و ثمرات سعادت و سنن نجات مسیح دیگر زیاده واضح و معلوم کرد
 سابق برین که در باب احکام خدا گفتگو نمودیم مذکور و بیان گشت که تمامی احکام خدا
 در حکمی دوست داشتن او مندرج و تکمیل و انجام شریعت همین است و بس و همین طریق است
 و اعمال مسیحی حقیقی در دوست داشتن خداست بمرتبه که با همی قلب و خواست و توانا
 خود خدا را دوست میدارد و بدین دوست داشتن هم قادر است چنانکه در آیه فضل
 نامه باهمل روم مرقوم است که از آن روح القدس که بمعطاش شده است محبت خدا
 در دلهای ماریخته شده است و چون مسیحی حقیقی دریافت نموده است که خدا او را در مسیح
 چه قدر دوست میدارد او هم از هر چیز بیشتر خدا را دوست میدارد و دیگر طالب دنیا و جنة
 و لذت آن نبوده راغب آنها نیست چنانکه در آیه ۱۹ فصل ۴۴ نامه اول یوحنا مذکور است
 که ما خدا را از آن سبب محبت می باشیم که نخست او را را محبت نمود و در همان نامه فصل ۱
 در آیات ۵ الی ۱۴ مرقوم است که دنیا و چیز مانیکه در دوست دوست میدارید که کسیکه
 دنیا را دوست داشت دوستی پدر و وی نیست چه بر آنچه در دنیا است از خواستهای
 جسمی و خواهشهای چشمی و غرور زندگی از پدر نیست بلکه از دنیا است و دنیا و خواهشهای
 بقائی نیست اما آنکسی که خواهش پدر را بجا آورد تا ابد باقی است و بنا بر این محبتی که
 در قلب مسیحی قرار گرفته است او بخدا قلباً محترم می کند یعنی چگونه که فرزند و والد
 خود را احترام کنند است بچنین او نیز خدا را با آن مرتبه محترم و مغرر دارد که قلب و انوار
 او همیشه در نزد خدا باشد چنانکه داود در آیه ۵ زبور ۶۳ میگوید که ذکر ترا در خوابگاه خواب نمودم

و در پاس های شب در فکر تو خواهم بود و هنگامی که سیحی حقیقی بمقام امتحان افتد میگوید
 چنانکه یوسف در آیه ۹ فصل ۳۹ کتاب اول موسی گفته است که این امر سیح را چگونه
 ارتکاب نمایم و گناهکار خدا شوم و هر چه سیحی حقیقی می نماید نه آن که بجهت خلق بلکه
 از برای خدای نماید چنانکه در آیه ۳۳ فصل ۳۳ نامه بقلسیان نوشته شده است که هر امر را
 که بعمل می آید بجان بجای آرید یعنی بجهت خداوند نه بجهت خلق و همسم با قوت این محبت
 سیحی حقیقی بجهت تمامی آن نعمات روحانی و جسمانی که پی در پی از خدا باور سیده
 و هر روز می رسند از صمیم قلب شکر و حمد گذارن می شود و این نوع شکر گذارنی
 نه محض از سخانش بلکه از اعمالش هم معلوم می شود و چنان که در آیه ازبور ۳۴ مقرر است
 که خداوند را هر وقت ستایش خواهم نمود و دایم تجیدش در دهنم خواهد بود و در آیه ۱۸
 فصل نامه اول تیلیقیان مسطور است که در هر امر شاکر باشید که این است خواهش خدا
 در حق شما در شرح عیسی و دیگر چنانکه در آیه ۱۷ فصل ۳۲ نامه بقلسیان ذکر شده است
 که بر آنچه قولای غلامی نمائید تمامی باسم عیسی خداوند نمائید و خدای پدر را بگو
 او شاکر باشید و یکی از صفات سیحی حقیقی دیگر این است که در هر امر و در هر تنگی خلق یا
 بدولت و یا بقل خود امید و ارجحیت ندی کرد بلکه محض بجدار جوع می کند و بجهت معاش
 گذران خود چندان متفکر و آلوده نمی شود بلکه افکار بخلالت و جمیع آدرسی
 دولت را از خود دفع ساخته باین قانع می شود که بلی خداست و بلی به پیشه او آن قدر برکت
 غنایت فسر باید که خوراک و لباس کفافی خود را تحصیل نماید و چون پدر آسمانی بولست

عیسی مسیح ابواب خزاین اخروی را با و گشاده است البته در این باب بالمره ظاهر است
 که معاش گذران دنیوی را نیز خواهد رسانید چنانکه در آیه ۷ رب نور ۲۸ مذکور است که خداوند
 من و پسر من است دلم بروی اعتماد داشت کمک یافتم ازین رو دلم شاد است بسرود
 خود شکر و سپاسش را خواهم نمود و در آیات ۲ الی الفصل ۲ نامه اول بتیوتیوس
 مرقوم است که دین داری با قناعت نفع بزرگ است زیرا که هیچ چیز را در دنیا نیامی
 و ظاهر است که هیچ چیز را از دنیا بیرون نمی توانیم برد پس هرگاه خوراک و پوشاک کافی
 باشیم با آنها اکتفا نمائیم و آنان که غرض دولت دارند می افتند در امتحان دوام و انواع
 خواستهای نامحلول و مضر که مردم را در تباهی و هلاکت غرق می کنند و اصل بیاید
 دوستی زراست که آن را بعضی طالب شدن از ایمان گمراه گشته اند و بخودنویسندگان
 بسیار را فرو کرده اند و توایم خدا ازین چیزها بگریز و در پی صدق و دین دار
 و ایمان و محبت و صبر و افتادگی باش و دیگر چنانکه در آیه ۲ فصل ۵ نامه اول بطرس
 مسطور است که جمیع اندیشه خود را با وی یعنی با خدا گذارید که او در باره شما فکر
 می نماید و دیگر در آیات ۱۹ الی آخره فصل ۲ متنی باین مطلب نیز شاید و شامل است
 و سچی حقیقی به طریق در راهی که خدا او را در آن سالک می سازد اگر چه دشوار و آسان
 باشد باز راضی است و در تنگناها و دشواریها صابری شود زیرا که دانسته است که
 مطلب آن راهها و دشواریها که پدرا آسمانی خود او را در آنها سالک می سازد و همان
 این است که قلب او دیگر زیاده بخدا تقرب جست و بجلال اخروی پشتر سزاوار شود

و بنا بر این بجهت زحمات هم خوش حال است و چنان که در آیه ۸ فصل ۳ سفر اسملوک اول نوشته
 شده است سبچی حقیقی نیز بنیکوید (که خدای من) خداوند است هر چه که در باره من با و پیش
 آینده است بعمل بیاورد و دیگر چنان که در آیه ۵ زبور ۲۷ مرقوم است که مطلب خود را بخوا
 و گذار و از خداوند امیدوار باش که او مطلب ترا خواهد بر آورد و در آیات ۵ و ۶ فصل ۱۲
 نامه بعبیدانیان مسطور است که ای پسر حقیر شمار تلبیه خداوند را و چون ترا ظلم سازد خسته شو
 از آن رو که هر کس را که خداوند دوست دارد قنیه می نماید و تازیانه می زند هر پیری را
 که می پذیرد و دیگر در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل ۴ نامه دوم بابل تفرس ذکر شده است که
 زحمات سبکی که ما را در آنی می باشد باز جلال ابدی غایت الغایت را برای ما
 می نماید از آنجا که ما در مرئیات نمی نگریم بلکه در نامرئیها در آیات ۳ و ۴ و ۵ فصل ۵ نامه
 بابل دوم مسطور است که بمصیبتانیر فخر می کنیم که میدانیم که مصیبت صبر را پیدا می کند و صبر را
 و تجربه امید داری را و امید باعث شرمندگی نخواهد بود و دعا و عبادت سبچی حقیقی
 از روی صدق و صفاست چنانکه با هوس و بجهت بی اندازه باین کار اقدام می نماید
 و این امر بر تبه باد شیرین و لذیذ می آید که در هیچ وقتی بی آن نمی تواند بسر برد بلکه پیش
 همیشه در ذکر نمودن است و پروردی که دارد در مناجات خود بخدای خود اظهار می سازد
 و چگونه که طفل به پدر خود اعتقاد دارد و او هر سم درین دعا با خدا که بوسید عیسی مسیح او را
 پدر آسمانی خود شناخته است با اعتقاد تمام گفتگو می نماید و واضح است که اگر بر
 این راز نیاز داشتگاه خدا قاعده و کلمات مخصوصه و اوقات معین لازم

نیست چون در حضور خدای علام القلوب و داننده اسرار ضمیر عادت شخصی و الفاظ سمیه چه
 لازم است چنان که باین پدر و فرزند در حین گفتگو و رازنیا ریکد کیر لفظ مخصوصه و حفظ کرده
 لازم نیست بلکه با آن سخنانی که احتیاج و در خود و احوال قلبی او با و تعلیم میدهد بعد از خود
 مشغول می گردد و هر وقت که قلبش بحرکت می آید در آن وقت دعا می نماید نهایت احوال
 قلب تازه گشته چنین است که یک روز حتی کیساعت بهم بی ذکر نمی تواند ماند بلکه همیشه
 بذکر خدا و مناجات نمودن مشغول است نهایت لازم نیست که ذکر او همیشه بتقریر زبان
 بلکه در قلب خود هم می تواند ذکر نمود زیرا که خدا زبان قلب را نیز می داند و با اعتقاد تمام
 به پدر آسمانی خود یعنی بخدا امر خود را و اذکار می نماید که هر قسمی و در هر وقتی که مناسب
 معرفت و محبت خود و محبت داند مناجاتش را با اجابت رساند و وعده انجام این سناست
 را خدا در کلام خود داده است چنان که در خصوص این مطلب در تخیل در آیه ۱۷ فصل ۱۴ نامه
 باهل فیلی مرقوم گردیده است که هیچ فکر ننماید بلکه در هر امر مناجات و دعا باشد که
 گذاری مسولات شما نزد خدا آشکارا گردد و در آیه ۱۷ فصل ۱۴ نامه اول تسلیقین مسطور است
 که پیوسته بدعا مشغول باشید و دیگر در آیه ۱۷ فصل ۱۴ نامه اول یوحنا مرقوم است که این
 آن اعتمادی که نزد وی داریم که هر چه سوال کنیم بحسب اراده اش استجابت می نماید
 و در آیه ۱۳ فصل ۱۶ یوحنا فرستاده است که برای من بشمار است می گویم که هر آنچه
 پدر را با اسم من در خواهمید خواست او بشما خواهد بخشید و دیگر آیات ۵ و ۶ و ۷ و ۸
 فصل اول یعقوب و آیات اول الی ۸ فصل ۱۸ لوقا و آیات ۵ الی ۵ فصل ۱۷ متی شاهد

این مطلب اند نهایت سوای دعای باطنی مذکور دعای ظاهری هم هست چنانکه
 در بیان سیحان معاد است که برکت این طایفه بجهت اجتماع دکلسیا و وقت بیستی را برقرار
 نموده در صورتی که جمع می شود متفقاً با کلمات معلوم و مخصوص دعای نمایند نهایت
 مدعای این اجتماع نه محض دعا نمودن با جماعت است بلکه موعظه و نصیحت بشنیدن
 نیز می باشد و اگر چه سیحان نماز جماعت و دعای ظاهری خودشان را با یک طریق
 و در یک وقت نمایند باز هیچ عیبی ندارد زیرا که بجهت کلمات مخصوصه و وقت مجید و
 طریق مشخصه این دعای ظاهری در انجیل چیزی مرقوم نشده است لکن حکم در انجیل در خصوص
 دعای حقیقی باطنی است

و دیگر رفتاری که سیحی حقیقی در ماده برادر خود بعمل می آورد بدین نوع است
 که چنانکه خود را دوست می دارد و خسیه اخروی خود میخواهد برادرش را نیز بهمان قسم
 دوست میدارد و خسیه را وی طلبد چنان که عیسی مسیح در آیه ۹ فصل ۲۲ مثنی فرموده است
 که اشنای خود را چون خود دوست دارد دیگر چنان که در آیه ۱۲ فصل مثنی امر شده است که
 بر چه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آورند بهمان طریق با ایشان سلوک نمایند پس سیحی
 حقیقی بنا بر این احکام با خلق بهمان طریق رفتاری نماید که خودش توقع رفتار از خلق دارد
 و علی الخصوص آن اشخاص را دوست می دارد که مثل او قلباً بعیسی مسیح ایمان آورده
 و آنها را در مرتبه برادر بلکه ملاقه محسوب میدارد چنانکه در آیه ۸ فصل ۲۳ مثنی مرقوم است
 که پیش رو شما یکی است یعنی مسیح و یکی شما برادران هستید و دیگر چنان که در آیه ۱۳

۳۳ و ۳۴ فصل ۱۳ یوحنا مسطور است که هیچ سروده است که بن بشا حکم تازه کنیم
 که شاید یک را دوست دارید و همین تمامی خواهند دانست که شمارا شاکردان تید
 اگر در شمار دوستی یکدیگر باشند و نه این که سببی حقیقی محض برادران روحانی خود را
 دوست دارد بلکه تمامی مردم حتی دشمنان خود را نیز دوست میدارد چنانکه در آیه ۳ فصل ۳
 نامه اول به سلیمان مذکور است که خداوند شمارا این عطا کند که در محبت نسبت یکدیگر
 و مسکنی ترقی و افزونی پیدا کنید و در همین خصوص آیه ۵ فصل اول نامه دوم
 پطرس هم شایسته است و دیگر در آیه ۲۴ فصل ۵ سببی سروده است که بن بشا
 میگویم اعدای خود را دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن می کنند بر طلبید
 و با آنان که شمارا عداوت می نمایند احسان کنید و از بهر آنها که شمارا خوشینند
 و رحمت می نمایند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان باشید
 بنابراین سببی او نه محض این است که از نسبت با حدی ضرر ویدی نرسد بلکه این
 نیز می باشد که یکی او بهر کس برسد و هر قدر هم که از برای او ممکن باشد باعث خیر
 و سلامتی جسمانی و روحانی همه کس گردد چنان که در آیه ۲۴ فصل ۱۰ نامه اول پطرس
 قرنس نوشته شده است که باید که هیچکس فایده خود را نخوید بلکه هر کس فایده
 جوید و در آیه ۱۰ فصل ۱۳ نامه باهل روم مرقوم است که از محبت بر آشنایان
 نمی آید و دیگر در آیه ۶ فصل ۶ بکلیت مسطور است که پس بقدری که فرصت داریم
 در باره همگی احسان نمائیم خصوصاً در باره خاندان ایمان و نیز سببی حقیقی همیشه در آیه ۱۱

که مبادا نمونه بدی شود بلکه در سر کار بخوابد که نمونه نیکی کرد چنانکه در آیه ۱۲ فصل ۵
 متی مذکور است که باید روشنی شمار مردم چنان تجلی نماید تا آن که اعمال حسنه شمار
 به پسند و اسم پدر شمار را که در آسمان است تجید نمایند و مسیحی حقیقی در سخن و عمل هم باهم
 کس بطریق صدق و صاف رفتار می کنند چنانکه در آیه ۲۰ فصل ۴ نامه بنسبانی
 شده است که دروغ را از سر برانموده هر کس با همسایه خود راستی گوید از آنجا که
 یکدیگر می باشیم و دیگر چنانکه در آیه ۳۷ فصل ۵ متی مرقوم است که مکالمه شتاباری آری و
 نی فی واقع شود بحجت آن که هر آنچه از آن زیاده تر است از شیر است و شالین
 مطلب آیه ۱۱ فصل ۴ نامه یعقوب هسم می باشد شخصی که در حالت ایمان و ا
 مسیحی باشد را غلبه نزاع و حجت نمی شود بلکه آرام و دوستی را طالب است چنانکه
 در آیه ۱۸ فصل ۱۲ نامه باهل روم مرقوم است که اگر ممکن باشد بقدری که از جانب شما
 با همه خلق صلح باشید و در این خصوص آیات ۹ و ۳۹ الی ۴۱ فصل ۵ متی هم که سابق
 برین ذکر شده بود شاید است و مسیحی حقیقی بدر دهر در دمندهی شریک و در ماده
 بر نفسی حریص و نسبت بفقر ابدل گری و دل خوشی احسان کنند می شود چنانکه
 در آیه ۵ فصل ۱۲ نامه باهل روم است که خوش باشید با خوش شدگان و گری
 کنند با شید با گری کنندگان (یعنی در شادی غم هم شریک یکدیگر باشید) و دیگر
 در آیه ۶ فصل ۱۳ نامه بعبریان نوشته شده است که از احسان و خیرات عفو ن
 زیرا که خدا از چنین بدایار ارضی می شود و نیز قلب مسیحی حقیقی صابر و حلیم و قاده و خیر

میشود و هر بدی که از مردم باو میرسد قلبا میگذرد و میبخشد چنان که در آیه ۹ فصل
 ششم سیح فرموده است که عُلّ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم گیرید از آنرو که علیم میباشم
 و در دل فروتن که در نفوس خود اسودگی را حاصل خواهند نمود و در آیه ۲ فصل ۲۰
 باطل فلبی سطرگشته است که سیح امری بمنارعه و جاه طلبی پیشتر نشود بلکه بگو
 ولی یکدیگر را از خود افضل دانید و دیگر در آیه ۲ فصل ۲۰ نامه بنسیان نوشته شده است
 که بر یکدیگر مهربان و رحیم باشید و یکدیگر را عفو نمایند چنانچه خدا در سیح شمار عفو نموده است
 و چنان شخص آن که محض از برای خود بلکه بجهت هر کس و تمامی مردم حتی از برای دشمنانش
 هم دعا و مناجات می نماید چنانکه در آیه ۱۸ فصل ۲۰ نامه بنسیان مرقوم گردیده است
 که با کمال طلب و دعا پیوسته قلبا استعدا نمایند و در این عمل بهوشیار باشید
 در نهایت استقلال و استعدا بجهت همگی مقدسان و دیگر در آیات ۱ و ۲ فصل ۲۰
 اول به تیموتوس ذکر گشته است که از هر چیز پیشتر سفارشش می نمایم که مناجات دعا
 و شفاعت و شکر گذاری در باره تمامی خلق کرده شود بجهت پادشاهان و تمامی شخاص
 صاحبجاه تا آن که با رام و استراحت گذران نمایم با کمال زهد و شایسته
 و نیز در آیه ۲۰ فصل ۲۰ سیح سطرگردین است که از هر آنها که شمار افحش میکنند
 و رحمت می نمایند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان باشد
 و دیگر چنانکه در آیه ۱۲ فصل ۲۰ سیح نامه یعقوب مذکور است که دعای محکم شخص
 عادل بسیار موثر است

و چنان که سچ حقیقی مانند شخص خدا شناس و خدا دوست در باره خدا و
 برادر خود رفارمی نماید بچنین در باره خود نیز موافق احکام خداوندی رفتار کند است
 یعنی چون دانسته است که بدن و جان او از خداست و آنها را خدا بدین سبب باو کرده است
 فرموده است که ویرا تعبد نموده و تعظیم نماید پس با احتیاط کثیر همواره اوقات متوجه شود
 که بدن و جان خود را ببلو و لعب و شهوت پرستی مردار و خراب سازد بلکه از بهنگی نگذرد
 چیزی را بر نیز کار باشد و بنا بر کلام انجیل چنانکه در آیات ۴ و ۵ فصل ۳ نامه اول به توتیوس
 نوشته شده است که هر مخلوق خدا نیکوست و هیچ چیز قابل دور کردن نیست اگر بشکرت
 تناول کرده شود از آنجا که آن چیز را کول از کلام خدا و دعا پاک می شود اگر چه بنا بر این کلام
 بهمت اکل و شرب هر چیز بر بسیجی حلال دارد برای خوردنش غی نیست مگر این که حرام
 در زیادت و اسراف است باز سچ حقیقی از زیادت و خوردن و نوشیدن همیشه در پستی
 و از افکار و کثرت و اعمال و افعال بی ادب و ناشایسته دست بردار گشته از تمامی
 اموراتی که بخدا ناکوار است خود را محفوظ و محروس میدارد و خواهش نفس خود را افکار
 نموده محض خواهش خدای تعالی را بعمل می آورد چنان که در آیه ۶ فصل ۶ نامه اول
 باهل قرتس مسطور است که تقویت خریج شده آید پس خدا را تعظیم نماید بن خود و بروح خود
 که از آن خدای باشند و در آیه ۳۴ فصل ۱۱ لوقا نوشته شده است که با حذر باشد
 که مبادا دلهای شما به پر خوری و می پرستی و افکار معیشت گران گردد و دیگر چنانکه
 در آیه ۱۰ فصل ۱۰ نامه به سیان مسطور است که مست شراب مشوید که در آن فساد

بلکه ملو از روح باشید و در آیه ۲۲ فصل اول نامه اول پطرس مسطور است که جانهای
خود را با طاعت برستی از قدرت روح نمانید و دیگر در آیات ۴ و ۵ فصل ۴ نامه اول
بسیلیقیان مرقوم است که هر کس از شهادت اندک بچه نوع بدن خود را نترسد و محترم
نگاهدارد و در آرزوی شهوت چون قبایل که خدا را نمی شناسند و دیگر در آیه ۲۲ فصل ۱۱
متی مذکور است که عیسی شاگردان خویش را نرسر مود که اگر کسی خواهد که بعقب من آید باید که
خویش را انکار نماید و صلیب (یعنی زحمات) خود را برداشته مرا متابعت نماید و نیز آیت
۱۱ الی آخر فصل ۷ نامه باطل روم شاید این مطلب است و سیحی حقیقی از هر چیز بیشتر با منی تمام
در صدد آن است که سلامتی حقیقی خود را تحصیل نماید و چون این مرحله را درک نموده است
که سلامتی روح بالاتر از صحت بدن افضل است بنا بر این جدی نماید که یوما فیوماً او را
و قلب و عقل او پاک تر و منور تر گردد و هر چیزی که اراده ورائی خداوندی را در باره
خود معلوم و مشخص نموده است باز بسیار طالب و راغب است که درین علم نتایج
دهنده کمال تمامیت تحصیل نماید چنانکه در آیه ۲۶ فصل ۱۷ متی مسطور است که شخص را چه سود
دارد هرگاه تمامی دنیا را ببرد و نفس خویش را ببازد و یا آن که چه چیز را آدمی بوضوح جان
خود خواهد داد و در آیه ۸ فصل ۱۰ نامه باطل فیلی نوشته شده است که حتی همه اشیاء
را انقص میدانم نسبت به نصیبت معرفت عیسی مسیح خداوند خود که بجهت او همه چیز را برین
زبان گردید و فضل میدانم تا که مسیح را بیایم و دیگر چنان که در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل اول
نامه بانسیان از قول پولس خواری مرقوم است که خداوند ما عیسی مسیح ذو جلال است

روح دانش و کشف را بشما عطا نماید در شناسای او تا آن که دیدن های دانش شما
 گشایش دهد تا بدانید که چیست استید و خوش و چیست عظم جلال میرانش که در مقدسان است
 و نیز سیحی حقیقی در هر کار و پیشه خود امین و ساعی است نه آن که بجهت شهرت تحصیل
 دولت بلکه هر چه نماید مطابق احکام خداوندی و یا منظور داشتن رضامندی او می نماید
 چنان که در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۴ نامه اول به تسلیمیان مذکور است که طالب باشید
 این عزت را که آرام داشته در کار خود مشغول باشید و بدستهای خود چنانچه شمار هم
 نمودیم بکار پردازید تا آن که بطریق نیکویی در نظر خارجیان زینت نماید و استیلا هیچ کس
 نداشته باشید و در آیه ۱ فصل ۲ نامه دوم به تسلیمیان مرقوم گشته است که اگر کسی آید
 که کار کند نان نیز نخورد و دیگر در آیات ۱۳ و ۱۴ فصل ۲ نامه به تسلیمیان مسطور است که اگر
 را که عمل می آید بجان بجا آید چنان که بجهت خداوند نه بجهت خلق و چنین دانید که در کتاب
 میراث را از خداوند خواهم یافت خلاصه از هر جهت بجهت پاکی قلب و کمال خود
 خود سیحی حقیقی با سعی تمام تلاش می نماید و در صد آن می باشد که تمامی آن امور را
 را که قبول درگاه خداوندی و خوب و مفید است با انجام رساند و در قلب او محبت
 خدا و راننده خود عیسی مسیح بر تبه جا گرفته است که در دو مرکب هم او را از خدا ردی اند
 نمود چنان که در آیه ۳۵ و ۳۶ فصل ۸ نامه به تسلیمیان مرقوم است که کیفیت آن که
 از محبت مسیح جدا سازد ایضا محبت یا تنگی یا که سنگی یا عربانی یا تهدید
 یا شمشیر بلکه بر یکی این چیزها غالب می باشیم بوسیله آن کسی که ما را محبوب ذات

و باین طریق حکمی که بجهت دوست داشتن خدا و برادر خود نافذ شده است میسر
 حقیقی بانجام رسانیدن آن درجه می رسد که بنا بر اراده و امر خداوندی می باشد
 یا بخاطر صد و صفات خدائی که او را از ظلمت بنور نادره خود دعوت نموده است در او
 بپدید می شود چنانکه این مطلب در آیه ۹ فصل ۲ نامه اول پطرس و در آیه ۸ فصل ۳ نامه
 دوم باسل قرص مذکور گشته است و نیز حقیقی می بخداست واصل گشته خواهش و
 اراده او اتفاق کلی به اراده و خواهش خدا دارد و ازین علاقه که بواسطت عیسی مسیح
 با خدا میسر گشته است زیاده از حد خوش حال و بختیار است به مرتبه که درین دنیای سفلی
 مدت ثمر دنیای علوی را می چند در این صورت آن سعادت که در آغاز آدم پدرا و میسر
 گشته کم کرده بود زیاده از آن حقیقی بایمان خود تحصیل می نماید و با مرتبه می رسد
 که گویا آسمان و خدا بهشت کم گشته را بقلب خود نازل ساخته و برقرار نموده
 بلی ایمان آوردن بسبب چنین قوت و قدرتی دارد که قلبا ایمان او زنج را تیرا
 مذکور می رساند و هر چندی که بداند که در وجود خود جهت انجام احکام خداوندی قدرتی
 و قوتی ندارد لیکن بنا بر قوتی که بسبب ایمان با و رسیده است می تواند گفت که
 بر همه چیز قادر ام در مسیح که مرا قدرت می بخشد چنان که همین کلام در آیه ۳ فصل ۴ نامه
 باهل فیلی مسطور است و هر چندی که بسبب حقیقی این حال رود داده است بنور
 در مرتبه کاملیت نسبت زیر که هنوز کما و شیطان او را آتحان می نمایند اما با و نمی توانند
 غالب آمد و هر چندی که لها و ازارهای جسمانی می کشد و از هر طرف با چنین معلوم

سیکرد که هنوز در عالم فانی و بی ثبات و در چنان جائی و در میان چنان مردی سکن است
 که بسبب گناه تباها گشته و در تسلط شیطان اند باز میداند که پیوسته چنین نخواهد بود
 و همیشه در این جهان و در این احوال نخواهد ماند بلکه این امید واری دارد که خدا خواهد روز
 خواه دیر هر وقتی که معرفت و محبت خدائی مصلحت داند او را از رحمت و بی ثباتی
 و ناکامی این جهان خواهد رسانید و از تمامی اینها مرک او را خلاص ساخته بوطن حقیقی و
 بحالت کامل و بجان نجات بی نهایت خواهد رسانید و بنا بر این هنگام حلت از این
 جهان فانی را بخوش دلی مستظر است چنانکه در آیه ۲۳ فصل اول باطل فیلی مذکور است
 و این مرحله را نیز صراحتاً میداند که عیسی مسیح در روز قیامت بدن او را تازه و صاف
 نموده اقرسب قیام خواهد نمود چنانکه در آیه ۲۴ فصل ۲۳ نامه باطل فیلی مسطور است
 که عیسی مسیح بکدن ذلیل را تفسیر خواهد ساخت تا که بدن جلالتش را هم رنگ شود
 بر حسب ظهور قدرتش بر کشیدن تمامی اشیا را تحت خود و دیگر در آیات ۲۵ الی ۲۸
 فصل ۲۳ نامه اول باطل قمرس مرقوم است که قیامت مردگان همین
 پنج است که فساد پاشیدنی می شود و بی فساد برنجیزد در ذلت پاشیده
 می شود و با جلال برنجیزد در توانائی پاشیده می شود و در توانائی برنجیزد
 بدن حیوانی پاشیدنی می شود و بدن روحانی برنجیزد و در همین خصوص تمام
 فصل مسطور و نیز آیه ۲۹ فصل ۲۴ یوحنا را مطالعه نمودن لازم است و حاکم روز جزا
 نیز عیسی مسیح خواهد بود چنانکه در آیه ۲۹ فصل ۲۴ یوحنا مرقوم است که مسیح فرموده است

که پدر بر هیچکس حکم نمیکند بلکه تاجی سکه‌انی را به پسر داده است و در آن عالم بینی
 در صورتیکه ایمان آورند در عالم ابدی باشد تمامی ناقصی ولی کاملی بر طرف کرده
 تبدیل به تحمیل خواهد شد و خدا را بقدر امکان خواهد شناخت و او را خواهد دید و با او مقرب
 خواهد یافت و همیشه نزد عیسی مسیح خواهد بود چنانکه این مطالب در آیه ۱۲ فصل ۱۳
 نامه اول باطل قرنس و در آیه ۸ فصل ۵ سی و در آیات ۲ و ۴ فصل ۲۲ کاشفات یوحنا
 و در آیه ۱۷ فصل ۴ نامه اول قبلین و در آیات ۱۳ الی ۱۷ فصل ۷ کاشفات یوحنا مرقم
 گشته است اگر کسی بآیات سطره رجوع نماید از مطالب مذکوره آگاهی خواهد یافت
 و دیگر چنانکه در آیه ۹ فصل ۲ نامه اول باطل قرنس مرقم است که چندی زبیده است
 و کوشی نشین است و بخاطر خطور کرده است آن چیزهای که خدای بخت بجان خود
 می‌توانسته است و بنا بر این شخص مؤمن چنان بخت و جلال را که خارج از فهم است
 و ایمان در حضور خدا خواهد دید بخت بی نهایت مقدسان و مقربان بخت جدا و
 کمالاً او را شناختن عبادت نمودن است هر خوردن و آشامیدن و لذت جسمانی
 پس بخت مطالبی که سابق بر این در خصوص نجات مسیح مذکور گشت آدمی فکر نموده
 و تخریب مانع می‌گوید که زهری حکمت بی انتها و دانش خدای که چه قدر تعنا یای او دور است
 و چه بسیار راه‌های او بعد از تفسیر است کیمیت که اراده خداوند را دانست بایش
 که بود با کیمیت که سبقت جسته او را پسیری داده باشد که با دوازده شده که همه از او بخواه
 او و تا است سبحانه الی الاله آمین چنان که این کلمات در آیات ۲۳ الی ۲۶ فصل ۱۱

نامه بطل روم مرقم گشته است

امای متابعت نمایند محمد و مطاکمه سنن این رساله هرگاه بینی که اکثر
سیحیانی که در نزدیکی توی باشند قیام آنهاست که با ایشان معاشرت و ملاقات نمودن
در احوال و رفتار مذکوره ندیده تصور شما که این از نقصی بخل و یا تصور آن است زیرا
هر کس که ادعای استقامت بخل را نموده باز در قید رفتار بد و ناشایسته گرفتار باشد
همین دلیل است که موافق احکام بخل رفتار نکرده است با اگر بشنوی و بینی که درین
سیحیان چنان اشخاص یافت می شوند که سواهی عیسی مسیح دیگری را نیز وسیله و شفیع میان
خلق و خدای و اتند و کلیسای خود انواع صور را نقش کرده با آنها سجده می نمایند
این امر خلاف را از سر ششم صاف تعلیمهای بخل بدان زیرا که هر دوی اینها
باطل و هم خلاف بخل اند چنانکه در آیه فصل ۲ نامه اول به تیموتوس مرقوم گشته است
که بگذاشت و در میان خدا و خلق یک واسطه است و انسان مسیح عیسی است و دیگر
چنان که خود عیسی مسیح در آیه ۲ فصل ۱۱ یوحنا می فرماید که هیچکسی بنزد پدر بنزد
وسیله من نمی آید نهایت هرگاه منظور از گذاشتن صور تمام محض یادگار باشد عیسی
ندارد و الا بنا بر حکمی که در آیات ۲ الی ۴ فصل ۴ کتاب دوم موسی مرقوم است
سجده نمودن با آنها بی مصلحت است پس مخفی ننماید که سبب این گونه خلافها از خواندن
بخل و خبر دار نبودن از تعلیمات آن و یا از محافظت نمودن احکام و نصایح
آن صادر گشته است و همین سبب است که این قبیل اشخاص هر چند

که سچی ناسین شده اند لیکن در نفس الامر سچی حقیقی نیستند زیرا که حبیب و غیبت
 و وزین احکام انجیل را مطیع نشن اند پس چنین اشخاص مانند آنکلی کلکها هستند که درین
 زراعت مثل گندم نمودار گشته و چون دارند یعنی سچی غیر حقیقی نیز مانند آن کاکلکها
 زراعت کلیسایی سچ روین اند و خدا بنا بر رحمت و معرفت خود صلوات است
 که آنها تا وقت حصاد یعنی تا روز قیامت بمانند اما در آنوقت بخت سفارت ابد
 کاکلکها را از گندم جدا خواهد ساخت و اجر آنها عذاب و اجر اینها رحمت شامل شده
 با عیسی سچ خواهد بود و این تمثال را رجوع کنند در آیات ۲۴ الی ۳۲ و ۳۶ و ۴۱ م
 فصل ۳۳ ستی خواهد یافت

فصل ششم

در بیان چندی از آن دلایل است که بانیهای شتاب و
 پشیمانی ثابت می شود که انجیل کلام خداست

بر خدی که محمدیان در خصوص از خدا بودن انجیل تا بر آن دلایلی که در
 فصل اول باب نخست این رساله ذکر نمودیم متشکی و منکر نمی توانند بود نهایت در این فصل
 دلایل چند که کلام الهی بودن انجیل را ثابت می سازند مختصراً ذکر خواهم نمود از آنجمله
 دلیل اول اینکه از مطالبی که سابق برین در خصوص تعلیمات انجیل ذکر
 نموده ایم بدیهی است که انجیل متنا و تقاضای روح ایمان آورنده
 کا طارفع نموده ساکت می سازد و چنانکه در دیاجه این کتاب ذکر شد که تقاضای

روح آدمی یافتن حقیقت و در حضور بار تعالی بی گناه بودن و پاک قلب را تحصیل کردن
و بهجت دایمی رسیدن است یعنی اولاً این که انجیل اراده و خواهشی که خدا در بار
انسان دارد و آدمی تمامی می فهماند و مطلب آفرینش خود با و حال و احوال قلب خود
با و بیان می کند و آن وسایل که سبب آنها پاک قلب و تحصیل مطلب آفرینش خود
می تواند رسید با و آشکار و معلوم می نماید چنانکه در فصل اول و دوم و سوم و چهارم
این باب تفصیلاً بحث تحریر یافت ثانیاً انجیل با تعلیم بحالت عیسی مسیح ایمان آوردن
را تحصیل عفو گناهان خود می رساند و از تمامی بازخواست های گناهانش ازادی
پاک گشته و بجد قبول می سازد چنان که این مطالب در فصل سیوم این باب ذکر شده
ثالثاً با اعتقاد تعلیمات انجیل آدمی پاک و صافی قلب می رسد زیرا که سبب ایمان
آوردن به مسیح قلب او از نا پاک گناه پاک می شود و از روح القدس چنان توانایی
با و می رسد که از گناه دوری بسته خدا را اناناً دیگر زیاده دوست میدارد
و احکامش را تمکلاً با انجام می رساند پس درین صورت ایمان آوردن پاک و مقبول
می گردد و در پاک و صافی قلب روز بروز در تنزاید می شود چنان که در فصل چهارم و پنجم
این باب بیان نمودیم و ابداً چون ایمان آوردن بواسطت عیسی مسیح باشد
علاقه یافته و غایت و نور خدائی با و اثر کرده و خدا را پدر و مهربان آسمانی
شناخته است در این حال بسیار خوشحال و فرحناک است و این مرحله نیز با و
یقین میگردد که بآن عالم رسیدن و بجد اتقرب بسته آن بختی که الان لذت آنرا

می چشد در آنوقت کلاما بخواند پیشید چنان که این مطلب نیز در فصل چهارم و پنجم این
 مرقوم گشته است پس تعلیم انجیل تقاضای روح آدمی را که یافتن حقیقت و تحصیل عفوگنا
 و پاک و مقدس گردیدن و نجات ابدی را حاصل نمودن است بالکلیه رفع نموده ساکت سازد
 مخفی نماید که تمامی کتب سایر ادیان تقاضا و تمنای روح آدمی را رفع نموده و سکت
 نمی سازند زیرا که از خدا و اراده که خدا در خصوص آدمی دارد نقل غیر صحیح می آورند و خبر
 ناقص میدهند و آدمی را چنان راه و اسبابی نشان نمیدهند که سبب آن و حضور
 خدای عادل و مقدس عفوگنان خود و پاک کردن قلب تحصیل تواند نمود و همین سبب آدمی
 باستغواب آنها به نجات ابدی نمی تواند رسید و عمل آن مذاهب محض این است
 که بنقل و احادیث باطل و خلاف و بتعلیمات بت پرستی و زیارت و نذر و
 قربانی که جهت بهتانی کنند بقاضای روح آدمی حجاب کلی شده بر آنها هر قسم مجاری
 میکند و از لیکن انجیل چنانکه مذکور شد بتیقین کلی آدمی را بمقصود نجات میرساند و تقاضای
 که از جانب خدا در قلب انسانی ثبت گشته است بکمال درستی و خوبی ساکت می
 پس بنا بر این مطالب تعلیمات انجیل همان شرط اولی که بجهت علامتهای لازمه الهام
 حقیقی در دیباچه ذکر نمودیم تماما بانجام می رساند و همین مرحله که تعلیم انجیل تقاضای روح آدمی
 را ساکت می سازد و احدا و دلیلی است کافی که بلاشک و شبه ثابت می گردد که انجیل

کلام الهی است

دلیل دوم اثبات دیگر که انجیل کلام خداست آن تغییر و توجه قلب

آدمی است که در ایمان آوردن بطهوری رسد چنان که در فصل چهارم و پنجم این باب
در خصوص آن گفتگو نمودیم و تبدیل و توجه مذکوره آن چنان نیست که آدمی محض از چند عادت
معمومه و قبیح و کثافتان ظاهر کسری کناره جوید و در حضور مردم خود را با تمکین آداب
و وقار جلوه دهد و حال آن که باطن او مانند سابق باز بهمان طریق از خواہش و مراد
نفسانی ملو است بلی بجهت اینگونه تبدیل استعانت خدائی لازم نیست زیرا که
این رافی نفس خود انسان هم بعمل میستواند آورد لکن آن تبدیل و توجه که سابقا ذکر نمودیم
که با ایمان آوردن بعیسی مسیح حاصل می شود چنان است که باطن و ظاهر آدمی را با کلیه تبدل
نی سازد یعنی نخست قلب انسان را پاک و صاف نموده بعد رفتار او را بهم تشبیهت میدهند
چون این تبدیل مراد و خواہش قلب را پاک می سازد و درائی آدمی را از بدی بخوبی
از کن بر که دین بخدا رجوع میکند در آن صورت رفتارش نیز پاک و درست می شود و او را
بی ریا بهرام خوب می کشد و بدیهی است که این قسم تغییر و توجه را نه فی نفس خود
انسان و نه دیگری در او بعمل میستواند آورد بلکه این توانائی محض درید قدرت قادر
علی الاطلاق است و کتب که خدا بواسطت آن در آدمی چنین امر را عمل می آورد باید که
کلام خدا باشد مخفی نماند که در خصوص اینگونه تبدل ظاهری و باطنی سوای کتب مقدسه
محمد متیق و جدید در کتب سایر آدیان خبری یافته نمی شود آن کتب متابعان خود را
بچنین تغییر و تبدل دلالت نمی کنند بلکه محض نظام و آداب و عبادت ظاهری را می آموزند
که در اکثر اوقات از آن آداب عبادت ظاهر بمعانی هم ضا در نمی شود و در تعلیمات آنها

چنین قوت نیست که قلب در قرار آدمی را اصلاح داده پاک و درست نمایند چنان
 همین مطلب احوال آن طوائف شایدهی است کافی و این توانائی محض در تعلیمات
 انجیل است زیرا که کلام حقینی خدا آن است و بس

دلیل سبوه که کتب مقدسه عهد عتیق و جدید کلام الهی است بیان
 صفات خداست بنوعیکه در ضمن آیات آنها توضیح یافته و در فصل اول این باب
 کشته پوشیده نماند که کتب مقدسه خصوصاً آن صفات را آدمی بیان می سازند و علم
 آن جهت تحصیل نجات و پاکی رفتار آدمی را منسور و وسفید باشد بنابراین صفات
 اخلاقی را تفصیلاً بیان میکنند و از صفات ذات که عقل انسانی در درک آن عاجز است
 محض آنقدر بیان گشته است که وابسته تحصیل مطلب منور است و آن مطالب
 که ما درای این است سطور داشته زیرا درک ذات پاک الهی بجهت نجات لازم است
 لیکن انکار و تلاش آدمی در فیصل دادن و شناختن حال قلب خود و تحصیل نجات لازم
 است بنابراین کتب مقدسه خدا را باین صفات بیان می سازند که واحد و قدیم و
 و تبدیل و قادر و حکیم و خالق آسمان و زمین و حافظ کل مخلوقات و تبارک و تعالی
 و عالم و عادل و مقدس و رؤف و احسن دهنده نیک کاران و بازخواست کننده
 بدکاران است و خدا در عیسی مسیح پدری است غفور و رحیم و چنانکه محبت و رحمت
 بی نهایت است تقدس و عدالت او را نیز یافائی نمی باشد و بنا بر مراتب مسوره
 گناه و ناپاکی بخدا ابداً مقبول نیست و حکم دارد او در خصوص آدمی این است که آدمی

ظاهرا و باطنا از ناپاکی گناه پاک و سننه کشته به نیت ابدی و جلال دایمی برسد و این
صفات مذکوره با کلیه باین مطلب منسوب است که آدمی آنها را دانسته و فهمیده از گناه
دوری جوید و بعد از تقرب یافته محبت او گردد و چون آدمی از عقل خود به بیان کردن این صفات
قادر نیست چنانکه از تواریخ معلوم است که هیچ کس حتی پیچ یکی از حکما و فضلا هم مادامیکه
از کتب مقدسه متعلم نگشته خدا را در صفات مذکوره ندانسته اند پس بیان صفات خدا
بدان طریق که در کتب مقدسه مرقوم گشته دلیلی است واضح و مبین که این کتب از
خداست مخفی نماند که اگر کسی بدقت تمام کتب سایر ادیان را بخواند خواهد دانست
که بدان صفاتی که خدا در کتب مقدسه بیان شده است خدا را ندانسته اند و اگر چه
در بعضی کتب سایر ادیان چندی از صفات خدای تعالی ذکر شده است یا آنکه بعضی
از صفات را که از موجودات دانسته و بقوه عقل فهمیده می شود ذکر کرده اند و یا آنکه
از کتب مقدسه اخذ کرده نقل نموده اند و این نیز شخصی که کتب سایر ادیان را خوانده
معلوم است که بیان صفات ذات را مطلب عمده ساخته و صفات اخلاقی را باین
تفصیل که خدا پاک و مقدس و عادل و شخص گناه کار را داد میگوید که پاک و قلب را تحصیل
نموده است قبول نمی کند بکار نهاده یا بالمره ندانسته اند و از همین سبب
منظور امر دینی آنها هیچ نه در پاکی باطنی بلکه محض در پاکی عبادت ظاهری است
دلیل چهارم که انجیل کلام الهی است معنی عالی و در حد
مضایح و احکام آن است یعنی آن آیات انجیل را که در فصل دوم این باب موا

که در خصوص احکام خدای گفتگو نمودیم و آن آیات را که در فصل چپم در باب زقاری
 حقیقی ذکر کردیم اگر کسی با دقت تمام خواند و لایحیت و تعصب را کنار گذاشته و بگوید
 آنها بخورده باشد از معانی عالی و روحانی آن آیات تحت حواهد بهم رسانید و
 باسانی دریافت خواهد کرد که آنها تماماً بخدای پاک و مقدس لایق و به تمیز نمودن اول
 قلب آدمی با کلیه مناسب اند و همچنین اگر آن شخص بر تبه عقل روحانی رسیده باشد
 اقرار خواهد کرد که این احکام نه احکام آدمی است بلکه در حقیقت احکام و کلام الهامی خداست
 زیرا امکان ندارد که آدمی از عقل خود چنین نصایح و احکام بآن معانی عالی و روحانی
 را چنانکه در انجیل مرقوم شده بیان سازد زیرا اکثر احکام و نصایح انجیل به عقل آدمی
 که از نور خدا متورگشته و بقلب که پاک نشده ضد و نامقبول می آید چنان که این
 احکام انجیل که حکم شده است که دشمنان خود را قتل و دستار و آن کسی که ترا بد
 کرده است در عوض آن خوبی کن و با شخص ظالم و شریر مفاومت کن و بچشم شهوت
 بزین نگاه کن که در حکم زناست و بچ خلق کردن با مردمان حکم قتل را دارد و هر فکر و خواهش
 بدگناه است و از برای هر حرف ناشایسته خدا بازخواست خواهد کرد و انسان
 اگر به امر و حکم خدا و ندی را بجا آورده باشد باز باید بگوید که بنده بی منفعت هستم
 و ثواب و خوبی ندارم سبب آن که محض آن عمل را بجا آورده ام که مرا واجب بود
 و سایر احکام و تعلیمات و نصایح مانند اینها در انجیل بسیار است که معانی عالی
 آنها از عقل آدمی بیرون است بر تبه که آدمی از پیش خود اقدام به بیان احکام

نی تواند نمود و مخفی نماند که اگر انجیل را با کتب سایر ادیان مقابله نمایند معلوم می گردد
که نصایح و احکام آن معانی عالی و کاملی و روحانی چنانکه در انجیل می باشند در هیچ یکی
آنها یافت نمی شود اگر چنانچه چندی هم یافت شود یقین است که از کتب مقدسه
اخذ نموده و نقل کرده اند و اکثر احکام و نصیحت کتب سایر ادیان با آداب ظاهری منسوب
و بیای کی قلب اصلا رجوعی ندارند نهایت احکام انجیل محض بصافی قلب و نیکی رفتار
منسوب است پس چنانکه از مقابله تعلیمات و احکام انجیل با تعلیمات و احکام کتب سایر
ادیان واضح و آشکاری گردد که انجیل براتب از آنها افضل و یقیناً کلام خداست
هم چنین همین طریق از مقابله آنها نیز معلوم می گردد که کتب سایر ادیان محض کتب جعلی است
می باشند و بس

دلیل پنجم که کتب مقدسه کلام خداست آن پیش گفتنی است یعنی اجابت
قبل از وقوع که در آن کتب مسطور اند و اکثر آن پیش گفتنی های که در خصوص عیسی مسیح
در کتب عهد عتیق یافت می شود در فصل سیوم این باب ذکر نموده انجام آنها را ثابت
ساخته ایم و سوای آن پیش گفتنی که اشاره به عیسی مسیح می باشند پیش گفتنی های دیگر
هم در کتب مقدسه بسیار هستند که احوالات مستقبله بنی اسرائیل را بیان می کنند
و خبر میدهند که بولایات قریه و بعین متعرق خواهند شد و نزد همه طوایف دلیل و
عاجز خواهند بود و دیگر نیز در آن کتب چنین پیش گفتنی یافت می شود که ادنی و اعلی یافتن
طوایف مشهوره بت پرستان را بیان می سازند و چندین سالها قبل از وقوع بت

ویران و خراب شدن شهر اورشلیم یعنی بیت المقدس و شهر بابل و شهر نینوی و سایر
 شهرها خبر داده اند و از جمله پیش گفتنها نیز تسخیر نمودن اسکندر رومی ولایات شام
 و ایران است که در تورات در کتاب دانیال دو صد سال قبل از وقوع همین مرحله
 بیان گشته بود و از تواریخ معلوم و آشکار است که همه این پیش گفتهای مزبوره
 بهمان طریق که در ضمن آنها بیان گشته وقوع یافته بانجام رسیدند و همین نیز
 پیش گفتنها انجام یافته و روز بروز در انجام هستند که در آنها در باب شصت یافتن و تشر
 کشتن دین مسیحی و رحمت کشیدن حواریون و مسیحیان نخست و ظاهر شدن پیغمبران
 کاذب و تعلیم خلاف آنها و بی ایمانی که در آخر الزمان ظهور خواهد یافت خبر داده
 شده است و اگر شخصی اراده نماید که آن پیش گفتنها مذکوره را مطالعه نماید بموضع
 آتیه رجوع نموده همگی آنها را خواهد فهمید یعنی آیه ۲۴ فصل ۱۱ لوقا و آیات ۱۲
 ۲۶ فصل ۲۶ کتاب ۲ موسی و دیگر همگی فصول ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲ دانیال و تمامی فصلهای ۲۴
 ۲۹ یرمیا و آیات ۱۵ الی آخر فصل ۲۴ کتاب ۲ موسی و آیات ۱۵ الی ۲۴ فصل ۱۹
 لوقا و تمامی فصل ۵ یرمیا و همگی فصل ۲ ناحوم و ایضا آیات ۵ الی ۸ و ۲۰ الی ۲۲
 فصل ۸ دانیال و دیگر آیات ۲۱ الی ۲۳ فصل ۱۳ متی و ایضا آیه ۱۴ فصل ۲۴ متی و
 ۱۶ فصل ۱۰ یوحنا و آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ ناهیه فصل فیلی و ایضا آیات ۱۲
 ۲۲ فصل ۱۰ متی و ایضا آیه ۲۴ فصل ۲۴ متی و آیات اول الی ۲ فصل ۲ ناهیه اول
 به تیموتیوس و ایضا آیات اول الی ۷ فصل ۲ ناهیه دوم به تیموتیوس و گذارش

که بعد از چندین صد سال وقوع یافته و اتفاق یافته واضح است که بدست و بیان نمودن چنین گذارشات قبل از وقوع محض خدا قادر است و بس و کتبسی که این چنین گذارشات و اخبارات قبل از وقوع در آنها مسطور گشته باشد و بهمان طریق که خبر دادن آن اخبارات و گذارشات نیز وقوع و انجام یابند پس درین صورت بالکلیه ^{مستحکم} و بدیهی است که چنین کتب کلام خدای باشند

دلیل ششم که کتب عهدتین و جدید کلام خداست آن محجزات کثیره و مشهوره است که از عیسی مسیح و حواریانش بطور رسین اند لکن چون محجزات عیسی مسیح هر یک از متابعان محمد معلوم است و ایشان نیز قایل معجزه مسیح شدند و در فصل سیوم مختصراً ذکر آنها را کرده ایم پس در اینجا از بیان آن ها دست کشیده محجزات صد و ریاضه از حواریان در باب این ذکر خواهم نمود

دلیل هفتم که انجیل کلام الهی است مشهور و منتشر گشتن تعلیم آنست باین قسم که هر چندی که تعلیم انجیل بآن عقلی که از نور خدا منور نگاشته نامقبول و بیکانه نمی بود و خویش و رائی قلبی که از لوث نفسانی پاک نشده است ناموافق و ضد آنست و خلاف همه مذاهب آن مل بود که تعلیم انجیل در میان آنها شهرت یافته و منتشر گردید و با وجودی که اشخاص و عظم کنندة تعلیم انجیل اشخاص بی علم و بی شهرت و بی دقت و بی حکم بودند و مردم نیز بقبول کنندگان انجیل بسیار رحمت دادند مرتبه که مال و اموال ایشان را ضبط نموده حتی اکثر آنها را بقتل رسانیدند با وجود اینکه مکرر تها باز اشخاص

بسیار تعلیم انجیل را قبول نمودند چنانکه در اندک زمانی در اکثر ولایات مشهوره آن
ایام تعلیم آن بمرتبه شهرت نمود که اکثر اهل آن ولایات از مذہب قدیمی خودشان دست
کشیده و معتقد انجیل گردیدند و غلبه دین انجیل بمذہب آن ایام نه بحدی و تدبیر و جبر
زور و یا قوت شمشیر بلکه محض بوعظ نمودن کلام انجیل بود و بدیهی است که اگر چنانچه خدا
بقلب شنوندگان کلام انجیل باطناً توفیق و نور هدایت نمی بخشد و ظاهراً نیز تعلیم
و معجزات آشکارا بوعظ تعلیم انجیل قوت نمی داد هر گاه دین مسیح بمذہب آن ایام
نمی آمد و همین امداد و استعانت واضحی که خدا باین نحو بوعظ انجیل نموده است
آشکار و یقینی که انجیل فی الحقیقه کلام خداست زیرا بدیهی است که خدا بوعظ تعلیم
خلاف ابداً چنین اعانت و امداد نخواهد کرد نهایت در فصل آینده مجال و فرصت
در خصوص این مطلب زیاده گفتگو خواهیم نمود

خلاصه از مطالبی که تا حال در این باب در خصوص تعلیمات کتب مقدسه
ذکر یافته است بالکلیه واضح و آشکاری کرد که تعلیمات آن کتب همان شرع و طرا
بانجام می رسانند که ما از برای ثبوت الهام الهی در دیباچه ذکر نمودیم و بنا بر این دلائلی که
که از تعلیمات و مطالبات انجیل صادر و از پیش گفتنیها و معجزات و از طریق منتشر گشتن آن
ظاہری شود از یکی آنها به یقینی تمام از خدا بودن انجیل آشکار و ثابت می گردد پس ای
شخص محمّدی و مطلقاً کننده این رساله اگر قلب تو در حضور خدا صاف و درست
باشد و احوال باطنی خود را دریافته و از کنایان خود مایوس گردی طالب نجات

باشی امکان ندارد که کلام و تعلیم انجیل ترا شیرین و مقبول نیاید زیرا که انجیل نه مختص طریق
 نجات را بتو معلوم می سازد بلکه قدرت رفیق راه نجات را نیز بتو ارزانی میدارد و ترا
 یقیناً بنحمت دایمی می رساند پس باب قلب خود را بجهت دخول سخنان و تعلیم انجیل سد
 ننما بلکه بگذار که سخنان فوسیق و نجات عیسی مسیح بقلب تو دخل شوند و از خدا ^{علیه السلام}
 نماند که بوسیله روح القدس آنها را در قلب تو ثبت نموده محکم سازد چنانکه تو هم ایمان
 آورده در برکات نجات عیسی مسیح شریک شوی و الا اگر چنانچه سخنان و تعلیمات انجیل
 مخالفت نموده و آن نجات را که بواسطت عیسی مسیح بجهت کنه کاران حاصل گشته است
 به دمناسی دانسته و آگاه باشی که در آن حال چنان که مسیح را و او سخنان در کلام خدا
 بیان شده عفو و نجات بواسطت دیگری نخواهی یافت و در روز جزا بسبب آن
 که مسیح ایمان نیاورد و بهنجیستم انداخته خواهی شد و اگر چنانچه نخواهی که بحال
 عیسی مسیح را واسطه و راهنمائی خود بدانی و بشناسی لابد در روز باز پسین
 او را دیوان گسسته خود خواهی یافت چنان که خود عیسی مسیح در آیه ۷ فصل ۱۴ چنین
 فرموده است که من راه و راستی و حیاتم هیچکس بنزد پدر بغیر از وسیله من نمی آید
 و دیگر در آیه ۱۲ فصل ۱۴ اعمال خواریان مرقوم است که (سوا ی عیسی مسیح) با کس دیگر
 نجات نیست زیرا که در زیر آسمان نامی دیگر نیست که با انسان داده شده باشد
 که ما بسبب آن نجات تو انیم یافت و دیگر در آیه ۳۶ فصل ۲ یوحنا مقرر است که آنکس
 که به پسر ایمان آورده است زندگانی جاویدان دارد و آن کس که سخن پسر را

نی شنود زندگانی را نخواهد دید بلکه غضب الهی بر وی می ماند و دیگر در آیات ۶
 الی فصل اول نامه دوم تبیین مذکور است که این است انصاف نزد خدا که متعذ
 شمار از راه قصاص عذاب نماید و شمارا که مظلومانید رحمت بخشد با مروت
 ظهور عیسی خداوند با فرشتگان قدرتش از آسمان در ترش شتمن تقم از آتانی که خدا
 نمی شناسد و آتانی که مرده یعنی اخیل خداوند ما عیسی سیح را اطاعت نمی نمایند
 و ایشان از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدی خواهند رسید
 و استدعای ما از درگاه خدا این است که مطالعه کننده این رساله از چنین
 و از عقاب مهیب آن بعید بوده ایمان بخات دهند و تحصیل نمایند .

فصل هفتم

در بیان ابراست که تعلیم انجیل در ابدای ظهور است
 بجه طریقه مشهور و منتشر گردید

اگرچه تا حال در این باب دوم به بیان تعلیمات عمده انجیل اقدام نمودیم
 نهایت در این فصل مشهور شدن انجیل را بیان کرده و در خصوص واعظان نخست
 تعلیم انجیل که عبارت از حواریون عیسی سیح باشند گفتگو خواهیم کرد هر چندی که در
 این مطالب در این باب مناسبتی کلی ندارد لیکن چون محمدیان با حوالات حواریون
 بدایت و آشنائی ندارند پس بسبب این که از احوال حواریون درست اطلاع
 بهم رسانند لهذا این فصل را باین باب ضم نمودیم و مطالب مر قومه فضل نور این

قرار است که بنحایک عیسی مسیح به تعلیم دادن و مجسمه نمودن آغاز کرد در آن حال
 دو آیه تفرات خاص عوام را از خلق برگزید که کتب ماطه اش باشند یعنی بعد از خود
 در باره او شهادت داده اعمال تعلیمش را در تمامی دنیا و عطف دهند بنا بر این و دارند
 نفرین کوراکه شاگردان و خواریون او نایب شده اند همیشه در نزد خود نگاه میداشت که
 با اعمال و تجربات و تعلیم او شاید باشند علی الخصوص مدعی این بود که تعلیم خود را با
 بفهماند و حالی نماید و وقتی که زمان توقف او در دنیا با تمام میرسد در آن حال بایشان
 درموند که در باره او گواهی دهند و تعلیمش را در تمامی عالم پان نموده و منتشر سازند
 در آیه ۲۷ فصل ۵ یوحنا مسطور است که مسیح گفت که شما نیز شهادت خواهم دید و از زیر کلاه
 آغاز شما بن بوده اید و بعد از قیام وقتی که مسیح در حضور شاگردان خود به آسمان فرستاده
 همان فرمایشش را مکرر نمود چنان که در آیه ۸ فصل ۲۸ متی و در آیات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۶
 مرقس و در آیه ۲۸ فصل ۲۸ متی مرقوم است که کلام و وصیت آخرش این بود که شما
 قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است پس بهیچ جهان رقبه جمیع خلایق را با
 مرده ندانم اید که بر آن کس که ایمان می آورد غسل تعمید می یابد ناجی خواهد شد لیکن
 آنکه ایمان نمی آورد بر او حکم بازخواست خواهد شد و آنها را بجا فطرت کردن هر پنج شما
 فرمودم امر نمائید و اینک دایم تا انتضای جهان با شما می باشم و تا قادر گرد
 که احکام منور به بل آورند عیسی مسیح و عن استعانت کنسوز و سلی دهند
 که روح راستی یعنی روح القدس است بایشان داده گفت که او بشمار سیده

شمارا برستی خواهد کشید و اگر یکی از اعمال و سخنان و تعلیمات مرا فراموش نموده باشد
 او بدین شما آورده خاطر نشان شما خواهد ساخت و سخنان و تعلیم مرا دیگر زیاده
 بشما واضح و بیان خواهد نمود و شمارا بسخن آورنده او خواهد بود و خبر امورات آیند
 و وقت بحجّه را بشما خواهد داد چنان که در آیات ۷ و ۱۳ و ۱۴ و فصل ۱۷ یوحنا مسطور است
 که سیح جویون نسر بود که شمارا میگویم که شمارا مفید است که من بروم که اگر من
 نزد من آن تسلیمین بنر شما خواهد آمد اما اگر بروم او را بنر شما خواهم فرستاد چون
 یعنی روح راستی بیاید او شمارا بهما می راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش
 خود سخن نخواهد گفت بلکه بر آنچه می شنود خواهد گفت و شمارا باینده خبر خواهد داد و
 مرا جلال خواهد داد و ایضا در آیه ۲۶ فصل ۱۴ یوحنا مذکور است که عیسی گفت آن تسلی
 یعنی روح القدس که پدر او را با اسم من خواهد فرستاد همان هر چه می شنود
 خواهد اموخت و هر چه شمارا بگویم یا بشما خواهد آورد و دیگر در آیه ۲۷ فصل ۱۴
 مرقوم است که شما تکلم نیستید بلکه روح والدینی خدا ای شماست که در شما تکلم
 مینماید و ایضا در آیه ۸ همین فصل مسطور است که سیح جویون امر فرموده که چهار نفر را
 شفا بخشید و ابرص را طاهر سازید و مردکان را بر خیزانید و جانیان را اخراج
 نناید چنانکه بی تکلف یا قه اید بی تکلف بخشید خلاصه از این سخنان با شما
 معلوم می شود که روح القدس که عیسی سیح قبل از عروج جویون وعده داده بود
 آنها را بر تبه رسولی خواهد رسانید و هم بایشان قدرت اظهار بحجّه خواهد داد اما

که با اینها معلوم کرد که حواریون رسولان خدای باشند و همین حواریون بعد از عروج
 عیسی مسیح بنا بر امریکه در آیه ۹ فصل ۲۴ لوقا و در آیه ۴۴ فصل اول اعمال حواریون مرقم
 است باسطار روح القدس موعوده در شهر اورشلیم ماندند و پنجاه روز بعد از قیام مسیح
 که روز دهم عروج باشد در هنگامیکه هکلی حواریون بجهت دعا نمودن متفقاً جمع شده بودند
 ناگاه بطور عجیب و غریبی روح القدس موعوده بایشان رسید چنانکه در آیات
 اول الی ۴ فصل ۲ اعمال حواریون نوشته شده است که چون روز پنجاهم رسید
 هکلی با شاق هم یکجا جمع بودند ناگاه صدائی چون صدای باد شدید کی
 وزید از آسمان آمد و همه آنها را که در آنجا نشسته بودند پیر کرد و زبانهای آنها
 شده چون زبانهای آتش بر آنها آشکارا گردید و هر هریکی از آنها بنیشت
 و هکلی ایشان بروح القدس مملو گشته و بزبانهای مختلف بنوعیکه روح با آنها قدرت
 تکلم بخشیده بود آغاز گفتن کردند و مابقی این فصل هم شامل این مطلب است و بعد
 ازین با قدرت روح القدس چنانکه عیسی وعده داده بود حواریون معجزات بسیار
 ظاهر نموده اند یعنی به پماران شفا و بشلان رفتار و بمر دکان رند کالی بخشیده و بطور
 که در آیات اول الی ۱۱ فصل ۱۳ اعمال حواریون مسطور است که پطرس حواری با سم
 عیسی مسیح شخص شکی را برقرار آورد و در آیات ۳۲ الی ۴۴ فصل ۱۹ ایضا ذکر شده است
 که حواریون مذکور اینیاس نامی که مدت مدیدی مریض بود شفا داد و یک زن پوه که
 مرده بود از برکت دعای او حیات یافت و دیگر در آیات ۱۵ و ۱۶ فصل پنجم

اعمال خواریون مذکور است که پطرس خواری به بسیار پماران شفا داده و مردم
 مریضان خود را در کوه چاهی نهادند که هنگام عبور پطرس سایه اش بر آنها افتاده
 شفا یابند چنان که هر کسی که افتاد شفا یافت و بجهت پولس خواری در آیات
 الی ۱۰ فصل ۱۲ اعمال خواریون ذکر گشته است که مثل مادر زارابیک که شفا
 داد و در آیات ۸ و ۹ فصل ۲۸ مذکور است که در یک جزیره بیکت دعای خود
 به بسیار پماران شفا بخشید و در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۱۹ هر قوم گردیده است که
 خدا بر دست پولس معجزات با بهره ظاهر گردانید بجدی که مردم دستمال و دستپا
 با در آورده بر پماران خود می نهادند و امراض از ایشان رفع می شد و روح های
 شیطانی (یعنی اجنه) از آنها بیرون می رفت و در آیات ۹ و ۱۰ فصل ۱۰ بسم بطور است که
 پولس خواری در شصت و دس مرد را باز زن نمود و هر چه که بجهت معجزات پطرس
 و پولس در اینجا ذکر گشت بسیار خواریون نیز منسوب اسب زیرا که روح القدس
 بلا تفاوت به کلی ایشان رسید بود و در آیه ۲۴ فصل دوم اعمال خواریون در خصوص
 بمر ایشان گفته شده است که از خواریون معجزات و علامات بسیار صد
 یافت و بآن مرتبه روح القدس بآنها رسیده و قوه معجزه گراست فرمود
 بود که خواریون بر ایمان او زندگان دست نهاده قوت روح القدس و قدرت
 معجزه را به ایشان می توانستند داد چنانکه در آیه ۱۷ فصل ۸ اعمال خواریون مرقوم
 که پس آنها (یعنی پطرس و یوحنا خواری) دستها را بر ایشان (یعنی بر ایمان

اور مذکان عیسی (سج) گذاشتند و ایشان روح القدس را یافتند و در آیه ۱۹ فصل ۱۹
 اعمال حواریون نوشته شده است که چون پولس بر آنها رفتی برای میان آوردن
 دست نهاد روح القدس بر آنها آمده آغاز تکلم بر زبان های مختلفه نمودند خلاصه هر چه
 که معجزات صادر گشته از آنها همان اینها هستند که ذکر نمودیم بلکه معجزات دیگر نیز
 از آنها صادر یافته است نهایت ما ذکر تمامی آنها را لازم ندانستیم
 و همچنین روح القدس در حین موعظه تعلیم سجح حواریون با مرتبه شهادت
 نموده است که آنها را به تکلم آوردن روح القدس بوده است و هر چه که او با
 امام نموده و می فرماید همان را می گفتند و می نوشتند و درین خصوص خود
 نیز قساری نمایند چنانکه در آیات ۱۲ و ۱۳ فصل ۱۸ نامه اول باهل ترس قلم
 است که ما یافقه ایم روح دنیائی بلکه روح خدائی را تا که درک نمایم آنچه های را
 که خدا بامعطا نموده است و همان چیزها تکلم می نمایم نه کلام ساحت حکمت انسانی
 بلکه بآن کلام که روح القدس آموزد و دیگر در آیه ۱۸ فصل ۱۸ نامه اول روم پولس
 حواری سر قوم داشته که مرا آن جرأت نیست که تکلم نمایم جز با آنچه سجح بولست
 من برای اطاعت قایل اگر کرده است قولاً و فعلاً و دیگر در آیه ۱۸ فصل ۱۸ نامه
 اول تیسلیقیان مذکور است که پولس میگوید از این سبب است که با پیوسته
 خدا را شک می نمایم زیرا آن کلامی را که کلام خداست از ما شنیدید چون
 کلام خلقش نپذیرفتید بلکه چنانچه در حقیقت کلام خدا بود شنیدید آن چنان نشنیدید

پس در این صورت نه آن که حواریون در اوقات تعلیم دادن سخنان و احکام خود
 را گفته و اظهار نموده باشند حاشا بلکه فی الحقیقه تعلیم و احکام سیح را بیان نموده اند
 و همین جهت تعلیمات و سخنان خودشان را که گفته اند کتب سی را که تصنیف نمود
 و در آنها یعنی در انجیل تعلیمات و احکام عیسی سی را مرقوم داشته اند بعینه تعلیم عیسی
 سیح و کلام خداست و بنا بر این خود عیسی سیح در آیه اول فصل اولی قوامی فرماید
 که آن کس که قبول کند شمار مرا قبول کرده است و آن کس که تحقیر کند شمار را تحقیر کند مرا
 و آن کس که تحقیر کند مرا تحقیر کند آن کس را که مرا فرستاده است و لهذا حواریون
 خودشان را رسولان سیح و خدای نامند چنانکه در آیه اول فصل اول نامه اولی
 تومس و دیگر در آیه اول فصل اول نامه بکتیان و دیگر در آیه اول فصل اول نامه اول پطرس
 و در آیه اول فصل اول نامه یعقوب ذکر شده است پس از آیات مذکوره و از ان حجرات
 گزیده که از ایشان بعد در پیوسته بی شک و شبه معلوم و یقین است که حواریون
 رسولان خدا و اعطای کلام اویند و در مرتبه پنجمی بلکه زیاده تر از آن مرتبه هم بودند
 باین سنی که اگر چه در پی سمران سلف نیز قوت و قدرت روح القدس بود لیکن
 آنها آن قوه را نداشتند که قوت روح القدس را باحوال دیگری نیز شامل
 سازند نهایت همین مرتبه حواریون گرامت شده بود چنان که سابقا ذکر نمود
 ایم و دیگر قدرت خداوندی از سخنان و اعمال و حجرات ایشان با مرتبه کمالیست
 که ملاحظه ایشان چنان به قلب مستعان اثر نموده که در اندک زمانی هزاران پراچهار

و عام از گناه برگشت نموده بخدا رجوع کردند و از بت پرستی دست کشیده بعبادت
 حقیقی خدای یگانه پرداختستند چنانچه چنین اعمال را خدا بوساطت پیغمبران
 سابق بعمل نیاورده بود و بجهت این معجزات و اعمال حواریون عالمان سلف حقیقا
 نیز در کتب خودشان خبر داده اند و هم یهودیان در کتاب مشهور خودشان که
 مسی به تلمود است و نیز خدای از علمای بت پرستان که در ایام حواریون و ما
 بعد بودند از انجمله سلسوس و یولیان و پلینیوس و تاپلیتوس از معجزات و کدازات
 مسیح و حواریون و از شکر گردیدن دین مسیح که خاص و عام و طوایف کشیره
 آن زمان آن دین را قبول کردند در کتب خودشان خبر داده اند و در قرآن نیز خوان
 مسیح ملقب بر رسولان خدا گشته اند چنانکه در سورة الصف نوشته شده است
 قال عیسی ابن مریم الخواصر بین من انصارحی الی الله قال الخواصر یون
 یخن انصار الله یعنی عیسی ابن مریم بخواریون خود گفت که آیا در امور الهی کیان بن
 استعانت گنسنده اند خواریون گفتند که ما استعانت گنسنده کان خدا یم و دیگر
 در سورة ین گفته شده است که و اضرب لهم مثلا اصحاب الفیل اذا
 جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثین فکذبوهما فعز بناتنا
 فقالوا اننا البکم مرسلون قالو ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الیهم
 من شیء ان انتم الا نکذ بون قالو ربنا یعلم اننا البکم لمرسلون انما
 و جاء من افصا المدینه رجل سبی قال یا قوم انبعوا المرسلین

و ایضا دهم مهندون یعنی نقل اهل آن شهر را وقتی که رسولان بانجا آمدند
 بایشان مفهوم ساز که وقتیکه ما دو نفر را بانها فرستادیم و ایشان را کاذب
 دانستند ما آنها را با سیی مقوی ساختیم گفتند که ما فی الحقیقه بجهت شما می
 آنها گفتند که شما علاوه نیستد مگر مانند ما بشر و خدا هیچ چیزی بشما نازل ننموده
 شما محض فریبنده اید آنها گفتند که رب ما میداند که ما فی الحقیقه بجهت شما
 رسولانیم و از محله بعیده شهر کسی دو آن آمده گفت که ای مردمان متابعت رسولان
 نمائید که آنها هدایت یافتگانند مفسران قرآن مثلاً قاضی پضاوی و سایرین
 چنین می گویند که این رسولان جواریون عیسی هیچ اند و آن شهری که ایشان
 بانجا فرستاده شدن بودند شهر انطاکیه است که در آنجا از ایشان بحضره واقع
 گشت حتی مرده را هم حیات بخشیدند و میگویند که اسامی این دو نفر یوحنا و پولس
 و نام سیومی شمعون پطرس بود هر چندی که در این مواضع قرآن اختلاف چندی
 هست باز آن قدر آشکار است که در آن جواریون رسولان خدا گفته می شود بنا
 این می بایست که قبول کنندگان قرآن آنها را در آن مرتبه بدانند پس از نظر
 آیات و دلائل مذکوره که در خصوص جواریون و مراتب رسوئیت آنها ذکر
 نمودیم و اضحای شک و شبهه ثابت گردید که آنها رسولان خدا بوده اند
 چون از اثبات مرتبه رسالت جواریون فراغت و اتمام حال
 اکنون بزرگ کیفیت و غط و منتشر شدن انجیل که بوسیله جواریون بعمل آمد اقدم

می نمایم باین طریق که در حین موعظه تعلیم مسیح مدعای ایشان شهرت یافت
و بزرگی نمودن نموده است و ایمان آورندگان را بجهاد ترغیب و تکلیف نمی کند
که با ضرب شمشیر تعلیم انجیل را مشهور و منتشر سازند بلکه تحمل صبر و ظلم را بخود
قبول می نمودند و در راه و غط انجیل سختی بسیار و رحمت بی شمار می کشیدند
چنانکه اکثر خواریون در راه و غط انجیل شهید شدند و بایمان آورندگان نیز باین
تمام نصیحت می دادند که مباد این جهات و مصائب مخالفت ننمایند بلکه بجهت ط
مسیح با صبر و خوشحالی تمام همگی را تحمل شوید و دیگر در و غط انجیل مقصود و مطلوب
خواریون این نیز نبود که با عبارت رنگین و فصاحت شیرین و الفاظ لطیف
غالب استماع کنند که باین طریق شنوندگان را از تشخیص معانی کلام با
داشته و در استقامت معنی حقیقی آن کلام شته سازند بلکه مطلب آن و آن
این بود که عبارت پر داری و رنگینی کلام دست کشیده تعلیم انجیل را با زبان
و الفاظ واضح و بسیط بیان کنند که باین طریق خاص و عام معانی آن را
فهمیده قوت تعلیم انجیل بر استماع زیاده اثر کند چنانکه در همین خصوص
خواری در آیات الی فصل ۲ نامه اول باهل و قریب نوشته است که من
ای برادران چون بنزد شما آمدم نیادم با فضیلت کلام و حکمت بلکه تا
شمار از اعلام خدا آگاه سازم زیرا که غم من چنین بود که چسبیری ندانم
در میان شما جز عیشی مصلوب گشته را و من در ضعف و ترس و لرزش

بسیار نزد شما بودم و کلام من و ندای من بجهان دل پسند حکمت انسانی نبود
 بلکه بپیران و تاثیر روح بود تا که نباشد ایمان شما در حکمت انسانی بلکه در قدرت
 خدائی باشد بنابراین حواریون نیز تجربه یک والمام روح القدس انجیل را همچنان
 واضح و عبارت عوام فهم نوشته اند که حقیقت و قدرت خداوندی ^{بالکلیه}
 مطابقت کننده معلوم گشته بقلبش نشست نماید و دیگر حواریون با بنیم رجوع کرده اند
 که چنان تعلیمات و احکام را بیان نمایند که موافق و مطابق خواہش نفسا
 قلب آدمی باشد و یا آدمی را امید لذت و دولت و بزرگی دنیوی دهند که
 بدین طریق او را بسوی انجیل مایل نمایند و بایمان آوردند بلکه بعکس اینها تعلیمات
 عیسی مسیح را چنانکه شخص نفسانی و به خواہش قلب خراشش بالمره ضد اند
 و اصحا مستعان پیمان کرده و این تکلیف را بهم بایستاد نمودند که اگر تعلیم مسیح را
 قبول نمایند لازم است که تمامی خواہش های نفسانی و هو سهای قلب
 خراب را ترک و انکار نموده و از عیش و عشرت دست بردار گشته بعلت
 ایمان آوردن با انجیل بر تلف کشتن مال و منال و رسوا گردیدن و زحمات را
 کشیدن راضی باشند حتی قتل را نیز بخودشان قبول نمایند و بایمان آورند
 محض این مرده را دادند که بسبب ایمان آوردن بعیسی مسیح از گناه نجات یافته
 بعبادت ابدی خواهند رسید و روح القدس با آنها استعانت خواهد نمود
 که با قدرت او بقبول نمودن و کشیدن آن زحمات توانائی بهم خواهند رسانید

و قطع نظر از اینها حواریون صاحب حکم و دولت و شهرت نبودند و سواى یکی
 از آنها در علم و سواد نیز خندان سرشته نداشتند و عظم انجیل را نه این که محض ستاین
 طوایف نادان ثنای فهم می کردند بلکه در همان ولایات و شهرهای که اهل آنها نسبت
 بسایر طوایف آن ایام در علم و کمال ترجیح کلی داشتند حواریون و عظم انجیل
 در میان آنها بیانی می ساختند پس در اینحال بنا بر نظر عقلی آیا بحال که می رسید
 که حواریون بطریق و وسایل مذکوره تعلیم انجیل را که بخوابش قلب انسانی و تمامی مذاهب
 و عادات اهل آن ایام مخالفت کلی داشت در دنیا مستقر و مشهور خواهند ساخت و هم
 را بایمان خواهند آورد نهایت حواریون با سبقتان خدا امید بسته در اورشليم
 یعنی در همان شهری که عیسی مسیح را مصلوب ساختند با وجود دشمنی اهل آن شهر
 باز در همانجا آثار و عظمت تعلیم انجیل را نمودند و اینک در همان موعظه اول سخنان ایشان
 در قلوب مستعان چنان تاثیر نمود که سکه هزار کس از یهودیان قلبا بسج ایمان آوردند
 و بعضی از این اشخاص ایمان آوردند آنها بودند که در مصلوب کشتن عیسی مسیح
 یاری نموده بودند و بعد از آن ایام نیز با موعظه حواریون بسیاری از یهودیان
 بسوی توبه و ایمان آوردند بعضی مسیح گرایی ند چنانکه در اندک زمانی هزاران هزار نفر
 از یهود با بحیل ایمان آورده از ورطه هولناک راهائی یافته در طریق نجات ثابت
 قدم گشتند و در تمامی ولایات یهودیه جماعت مسیحی ظهور یافته و عمل آمدند و
 جمعی که نخست مسیح ایمان آوردند اکثر آنها از طوایف یهود بودند و بعد از اینها حواریون

بنا بر امر سیح بخت و غط دادن انجیل با طراف و کناف متفرق گشته بسیار طواف
 نیز انجیل را موعظه کردند و در آن هنگام هر جای که رسیده و تعلیم انجیل را بیان می نمودند
 اشخاص کثیر انجیل ایمان می آوردند بمرتب که صد هزاران هزار کس از خاص و عام
 و از عالم و فاضل بت پرستان به خوشحالی تعلیم انجیل را قبول نموده پیروی
 کردند بطریقی که در همان ایام خواریون در شهرها و دیهات و ایالتها و روم و مصر و ایالتها
 جماعت و ملت سیحی برقرار گشتند و بعد از وفات خواریون در همان ولایات
 و در سایر اطراف و کناف تعلیم انجیل دیگر زیاده شهر و منتشر گشت و سیحیان بمرتب ترا
 یافتند که عظیم ترین سلاطین عالم یعنی شهنشاه آن ایام که در ولایت ایتلیا سکونت
 داشت باین احتیاط و تشویش افتاد که مبادا عاقبت الامر دین سیحی قوت
 یافته مذاهب پرستان را باطل و پامال سازد پس دست تظاول را گشود
 نسبت به سیحیان آغاز ظلم و پداد را برپا نهاد و بنا بر فرمان و اشاره او مال و
 منال سیحیان را ضبط نمودند و آنها به حبس خانها انداختند و زجر بسیار نمودند و
 هر نوع زحمتی آنها را فراگرم شدند و در پیش جانوران در تنگ انداختند و زنده زنده
 جسدشان را بسوزانیدند و بقتل رسانیدند چنان که باین زحمات کوما کون هزاران
 هزار کس از سیحیان بقتل رسیده و در راه دین شهید شدند و اینگونه عقده
 شدید را نه این که محض در چند سالی یا در عصر یک پادشاه دیده و کشیده باشند
 بلکه الی مدت سیصد سال متحمل زحمات مذکور شدند و در این مدت طویل ^{ست}

به طریق امتحانها بعل آوردند و سیعهای تمام نمودند که گویند سیجی را سهندم و بر طرف ساخت
 اما هر چیدی که بت پرستان بجهت تزلزل ساختن درخته نمودن و بر طرف کردن
 دین سیجی سیجیان غذا بهای کوناگون و موفوره رسانیدند لیکن سیجیان باز
 قلعه محکم ناقابل الفتح در محاصره این مصایب خود داری نموده دوام کردند چنان که
 بدین طریق کلام سبع انجام یافت که در آیه ۱۸ فصل ۱۴ متی فسروده است که در
 جهنم (یعنی قوت و قدرت شیطان) بروی (یعنی بر جماعت سیجی) استوار
 نخواهد بود و هر قدر که سیجیان را زیاده رحمت میرسانیدند و مقول می ساختند
 بآنتر شبه هم زیاده بت پرستان دین سیجی را قبول می نمودند چنان که فیما بین
 این رحمت عدد ایشان یو ما فیوما در تزیاید بود و زحمت و غذا بهای مذکوره را
 سیجیان با صبر بسیاری کشیدند چنان که در سیج دقتی لطیفان نگردند که بزور
 و شورش خودشان را از این زحمت برهانند یا حکام بت پرست که ایشان را
 بآن مرتبه می رنجانیدند آسراج نمایند و حال آن که این امر بجهت ایشان بحال
 بود زیرا که در آن آوان در اکثر ولایات سیجیان بابت پرستان در عدد
 و زور برابر بودند بلکه سیجیان در بعضی بلاد زیاده از بت پرستان بودند با وجود
 این بشورش و زور اقدام ننمودند بلکه همین نوع یعنی با عذاب کشیدن و ظلم را
 قبول نمودن دین سیجی بر نهادهای بت پرستی فایده کشته فتح عظیم و کامل است
 چنان که در اواخر ایام مذکور شخص کنسولین نامی که پادشاه آن عصر بود و در اکثر بلاد

فرمان او جریان داشت و در ولایت روم می نشست بعضی سیح ایمان آورد
 و اکثر بت خانها مبدل بکلیسیاها گردید و رونق بازار بت پرستی کساد گشته
 در تمامی ولایات آن پادشاه مذہب سحیہ رواج یافت و مخفی نماند که این
 نه چنان امریست که در حق و قدرت آدمی بوده باشد بلکه استقرار و رواج چنین
 امر محض از جانب خدای قادر علی الاطلاق است و پس پس همین علت مشهور
 گردیدن و برقرار شدن دین سحی بطریق مذکور دلیل است معتبره که انجیل کلام خدا
 و هم واعظان نخست انجیل یعنی خواریون رسولان خدا بوده اند زیرا که اگر خدایا
 فی الحقیقه رسولان خدا نبی بودند و تعلیم آنها نیز کلام و حکم خدای بود هر ائمه خدا این امر
 را بواسطه آنها بعمل نمی آورد و در هنگام موعظه بطریق مذکور بایشان یا در می
 نمی نمود و چنان که دین سحی در تعلیم از تمامی ادیان اعلی تر است بهمان طور
 بطریق مشهور و منتشر گشتن آن نیز از طریق مشهور گردیدن سایر ادیان برتر
 و اعلی است نهایت این مرحله که دین محمدی بطریق و نوعی دیگر در دنیا مشهور و
 برقرار گشته است در باب آینده اظهار خواهیم نمود و بعد از ایام مذکور دین
 سحی دیگر زیاده مشهور و منتشر گشت اما چون که خود پادشاه هم سحی گشته بود
 کسان بسیار از بت پرستان نه قلبا بلکه محض از برای خاطر پادشاه و یا از برای
 مطالب دنیوی سحی را قبول نمودند و بعضی از سیمیان نیز چون از عسرت تنگی
 و زحمت زمانی یا قه با ستر اجبت و آزادی رسیده بودند در ایمان و محبت خدا

سر گذشته آغاز دوستی دنیا نمودند و با دعای ایمان ظاهری قانع گردیدند و چنین اظهار
 افتاد که بمرور بسیاری از سیحیان دیگر با حکام انجیل متابعت ننموده و بنا بر آن
 رفتار نکردند و در میان خودشان چنین اختلاف واقع و ظاهر گردید که در بعضی اوقات
 در خصوص تفسیر بعضی آیات انجیل و در خصوص آداب عبادات ظاهری با یکدیگر نزاع
 و مباحثه می کردند و محبتی که اول با یکدیگر داشتند حال در جای آن خصوصیت بهم
 رسانیدند لیکن با وجود این اختلاف ظاهری که فیما بین ایشان بهم رسید باز اصل
 مطلب که ایمان و کتاب باشد در مرتبه اتحاد اند چنان که در پیشگاه کلی سیحیان
 همان یک انجیل مستعمل است و بس و تمامی سیحیان رمانده و داسطه و خداوند
 خود عیسی مسیح را میدانند و همین احوال و اختلاف ظاهری در ایام محمد نیر در میان سیحیان
 که در ولایات عربستان و شام ساکن بودند وقوع داشت و اگر چه در میان آنها سیحیان
 حقیقی یافت می شدند که بدستی متابعت انجیل نموده احکام شرعی را فطرتاً
 می نمودند نهایت در آن ولایات نیز بسیار سیحیان بودند که در ظاهر سیحی نامیده
 می شدند اما در باطن سیحی حقیقی و محافظت کننده احکام انجیل نبودند خلاصه هر چه
 که تا حال بجهت تعلیم انجیل و در خصوص شهر گشتن آن ذکر نموده ایم بعد از تشخیص
 و تشخیص با عقل روحانی و خورده بینی معلوم و آشکاری گردید که تعلیم انجیل و مشهور
 و منتشر کردن آن بواسطی تمام ثابت می سازد که انجیل کلام خداست

باب سیوم

در بیان و اظهار کیفیت احوال محمد
و قرآن است

و آن منقسم می شود به پنج فصل در فصل اول درستی آن ادعا را مشخص خواهیم نمود
که می گویند که خبر رسالت محمد در کتب معتبره و جدید مسطور است در فصل دوم
تفقیق و تشخیص خواهیم کرد که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن می تواند
باشد یا نه در فصل سیوم چند کلمات در اظهار معنی قرآن مذکور خواهیم نمود در فصل چهارم
صفات و رفتار محمد را بیان خواهیم ساخت در فصل پنجم لم و کیف مشهور
و منتشر گشتن دین اسلام را ذکر خواهیم نمود

و قتی که دین مسیحی در عالم منتشر و برقرار گشته بود شش صد و هشت
سال بعد از مسیح محمد نامی در عربستان در شهر مکه خروج نموده ادعا کرد که رسول
خدای واحد و صاد قسم و قرآن هم کتاب من است که بجهت هدایت مردم
از جانب خدا بنزول یافته پس بنا بر این می بایست که بدرستی متوجه گردید
ملاحظه نماییم که آیا محمد این ادعای خود را با چنان دلایل توانسته است که
به ثبوت رساند که از آنها درستی ادعای او بی شک و شبهه یقین و اطمینان

کردیم زیرا که درباره چنین مطلب عمده محض کفایت اعتبار و اعتمادی توان نمود و دلیل
 نبوت محض ادعائیت زیرا که پیغمبران کاذب در دنیا بسیار ظاهر گشته و هر یک از
 این ادعا را نموده که من رسول خدایم در این صورت سابق انسان که شخصی را پیغمبر بدانیم و او را
 در آن درجه قبول کنیم می بایست که دلیل نبوت او را تشخیص و تحقق نماییم و وقتی که با انصاف
 جستجو نموده چنان دلائل را بیابیم که از آنها یقین حاصل گردد که ادعای این کس درست
 و فی الحقیقه فرستاده خداست پس در آنحال ادعای او را باور نموده کلام
 و کتاب او را کلام خدا خواهیم دانست و الا فلا اکنون لاجت و تقصیب را کنار
 نهاده از روی انصاف آن ادعا و دلائل را که محمد جهت اثبات رسالت خود بصره
 ظهور آورده است تحقیق نموده ببینیم و بیابیم که آیا فی الحقیقه سر آن کلام الهی و محمد
 رسول خداست یا نه و شخصیکه ادعای الهام الهی و رسالت خود را میباید آورد تا
 در آخرت به لازم آن است که تعلیم او شروط پنجگانه را که ما از برای علامت
 الهام الهی در دیباچه این رساله ذکر نموده ایم با تمام رساند و سواي آن شروط را
 که شروط آتی نیز از او ظهور یافته و آنها را با تمام رساند یعنی اینکه
 او لازم است که تعلیم او با کتب پیغمبرانی که قبل از او بوده اند ^{مختلف}
 نداشته در مطالب و تعلیمات عمده موافق و مطابق آنها باشد زیرا امکان ندارد
 که کتب الهی مخالف یکدیگر باشد ثانیاً شخصی که ادعای پیغمبری نماید باید که
 دلیل خاصی نیز داشته باشد یا از قبیل پیش گفته در کلام او ذکر شده یا

اینکه سحرة از دبطور رسیده و صادر گشته باشد ثالثاً باریت که اعمال و قضا
اولاً بق پیغمبر خدا بوده باشد بدین عبارت که مطلب و مقصد در اینجا احکام خدا و
جلال و حرمت او بوده باشد رابعاً باید که تعلیم خود را مجبوراً مقبول خلق سازد
زیرا واضح است که ایمان آوردن بحمد او و او را دوست داشتن و قلباً پیچ
الحاشی گشتن مجبوراً میسر نمی گردد بلکه جبر در این امورات بایمان و اطاعت
قلب مانع است پس اگر کسی ادعای نبوت نماید و در خود او و در
تعلیمش تمامی آن علامات و شروطی که در اینجا و در دیباچه ذکر نموده ایم ظاهر و
که در آنوقت یقین نکند که او هیچ و خود او هم فی الحقیقه پیغمبر خداست

فصل اول

در تحقیق و تشخیص آن ادعاست که می گویند که خبر سالک
محمد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور
است

بنابر کلام قسم آن یکی از دلایل که محمد از جانب خدا آمده باشد این است
که هیچ در انجیل در خصوص آمدن او خبر داده باشد چنان که در قرآن یعنی
در سورة الصف نوشته شده است که عیسی بنی اسرائیل گفت که من
مژده دهنده ام از برای رسولی احمد نام که بعد از من خواهد آمد بلی راست است
که اگر چنانچه بعد از هیچ رسول حق می بایست مبعوث گردد هر آئینه لازم می بود

که خبر او در انجیل ثبت و اشاره گشته باشد تا که باین طریق او را از پیغمبران کاذب
 جدا سازند و او را حق دانسته قبول نمایند زیرا که هیچ در انجیل خبر داده است
 که بعد از من پیغمبران کاذب خروج خواهند کرد و مسیحیان بباکید تمام در این
 باب امر نموده است که از چنین پیغمبران احتیاط و احتراز نمایند چنانکه این معنی
 در آیات ۲۴ الی ۲۶ فصل ۲۴ متی و ایضا در آیه ۵ فصل ۷ متی مرقوم شده است
 اما هر کس که انجیل را با تفکّر خوانده و بخواند در هیچ صفحه و سطرش چنین
 سخنی و حرفی چنین آیه که مطابق مضمون آیه مذکوره قسرها نباشد نمی تواند یافت
 و در هیچ موقعی لفظ احمد و یا خبر آمدن محمد را نخواهد دید و هر چندی که در قسرها
 ذکر نموده است که آن آیه در کدام باب انجیل یافت می شود نهایت تفسیر این
 و علمای اسلام چند آیات تورات و انجیل را در کتابهای خودشان ذکر
 نموده اند که بنا بر کمان و ادعای خودشان خبر آمدن محمد در آنها مرقوم شده است
 پس باین آیه را در ذکر نموده شخص ناسیم و به پیغمبر که آیا فی الحقیقه خبر و اشاره
 آمدن و حق بودن محمد از صفایین آن آیات مضموم می کرد دیانه و آیه نخست که
 علمای اسلام ذکر می نمایند آیه ۵ فصل ۸ کتاب ه موسی است که موسی از قول خدا
 به بنی اسرائیل گفته است که خداوند خدای تو پیغمبر مرا از برای تو می آید و از برادرش
 مانند من سبوت خواهد کرد بقتل او را و کوش کنسید در خصوص این آیه محمدیان چنان
 تصویری نمایند که کلمات از برادر است به اعراب منسوب است زیرا که معنی

از طوایف عرب از نسل اسمعیل ابن ابراهیم اند ما کن هر کس که این ایه را با تفکر و
 نموده تصب را کن رکذارد برودی دریافت خواهد نمود که معنی آن کلمات چنینست
 که محمدیان فهمیده اند زیرا که واضح است که تفسیر لفظ از برای تو اشاره بقوم بنی اسرائیل
 و تفسیر لفظ از میان تو باز اشاره به همین قوم است و تفسیر لفظ از برای ادرانت اشاره
 به نسل خود بنی اسرائیل است پس معانی این الفاظ کلاً اشاره بقوم و نسل خود
 بنی اسرائیل شده اند اینک اشاره به نسل اسمعیل که طایفه اعراب از او بعزل آمده و
 پیغمبر و عده شده بنی اسرائیل می بایست که از نسل اسحق و یعقوب که بنی اسرائیل
 بوده باشد و بحث گردیده شود نه اینکه از نسل اسمعیل چنانکه از این آیات
 با کلیه اشکار است یعنی از آیات ۱۱ الی ۱۲ فصل ۲۱ کتاب اول موسی که در اینجا چنینست
 که ساره بابر ابراهیم گفت که این با جرم نام کنیزک را با پسرش اسمعیل اخراج نما
 زیرا که پسر این کنیزک با پسر بن اسحق میراث نخواهد یافت و در آیه ۱۲ خدای تعالی
 بابر ابراهیم می فرماید که ترا در باب این طفل و کنیز تو سخت ننماید هر چه ساره بگوید
 است بشنواز آنجا که نسل تو با اسحق خوانند خواهد شد یعنی آن پیغمبر بزرگ در میان
 موعوده از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسمعیل و در آیات ۱۹ الی ۲۱
 فصل ۲۱ همین کتاب مرقوم است که خدا بابر ابراهیم گفت که عهد خودم را با اسحق و نسل او
 قرار میدهم و ایضا در آیات ۲۴ الی ۲۵ فصل ۲۲ همین کتاب خدا این وعده خود را تکرار
 نموده با اسحق ابن ابراهیم می گوید که جمیع قبایل زمین به نسل تو برگشت خواهند یافت

و دیگر در آیات ۱۰ الی ۱۵ فصل ۲۸ همین کتاب این وعده را خدا به یعقوب ابن اسحاق
 نیز داد و در انجیل یعنی در آیه ۱۶ فصل ۲ نامه بکلیت انکار اندک و روپان گشته است
 که نسل و عدل گشته با برهمناسیم و اسحق و یعقوب که یکی طوایف دنیا از
 برکت خواهند یافت مسیح است و دیگر در آیات ۲۰ الی ۲۴ فصل ۳ اعمال حواریون
 مسطور است که پیغمبری که موسی خبر او را در آیه مذکور داده مسیح است و همچنین
 همین آیه خود عیسی مسیح در آیه ۳۲ فصل ۵ یوحنا می گوید که موسی در حق من نوشته است
 و آیه دیگر که محمدیان از تورات ذکر نموده بحمد نسبت می دهند این است که در آیات
 ۳۴ و آیات مابعد بای زبور ۴۷ مرقوم گشته است که بر بند شمشیر خود را بر روی
 راست که غالب است جاه و جلال تو در شمت خود اقبال نما مگر کس با ستم
 و خضوع و صواب شود دست راست تو همچنان دراز شود و چون حجت در راه استقرار
 دین خود شمشیر کشیده بضر و زور شمشیر کار خود را از پیش برد و لهذا معنی آیه را
 ز زور را محمدیان چنین تاویل نموده اند که این آیه بحمد منسوب است و حال
 آن که خلاف فهمیده و دانسته اند بسبب آن که از آیات قبل و بعد همین زبور
 متما و واضح است که امکان ندارد که آیه مذکور بحمد نسبتی داشته باشد زیرا
 که در آیه ۳ خطاب می شود که بر بند شمشیر خود را در آیه ۶ و خدا گفته شده است
 و در انجیل هم یعنی در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامه بعبراخیم همان آیه مذکور
 مسیح منسوب گشته است مخفی نمائند که در کتب عهد عتیق درباره مسیح در قسم

پیش کشیده مسطور داشته قسمی شامل فروشی و افتادگی اوست قسمی شامل برتبه
اعلامیت و الوتیت است و در بعضی مواضع چنین اتفاق افتاده است که این قسم
پیش کشیده منفرج هم مسطور گشته اند و آیات مذکوره بقسم دوم شامل است و
بزرگی و قدرت سیح را بیان می سازد که بنابر آن حکم آسمان و زمین در دست
اوست و حال بنوع غیر مرئی سلطنت جهان را می نماید و امورات دنیا را گردن سپیده
و همگامیک در دفعه ثانی بزین نزول خواهد شد بود نیز بنوع مرئی سلطنت کرده در
روز آخر حکم و دیوان با او خواهد بود و ایضا آیه دیگر که محمدیان از تورات ذکر نموده
و محمد منسوب و مرجع داشته اند این است که در آیات اول الی ۴ فصل ۱۴۲
پیغمبر وارد شده است که اینک غلام مختار من که او را رخصتی می سازم جانم از او
راضی است و جسم را تسلیم نموده ام که بطوایف عالم حکم نماید سیح فریاد خواهد
نمود و صد ان خواهد کرد و آواز او را در کوچی ها خواهند شنید و بی شکسته را مفصل
نخواهد ساخت و فیکه نیم سوخته را خاموش نخواهد کرد با عدالت حکم خواهد نمود
تا آن که در روی زمین حکم جاری سازد و آسوده نخواهد گشت و قلبش نخواهد
و بنابر این انتظار شریعت او خواهند کرد پس از معنی و الفاظ این آیات بواسطی
تمام معلوم و یقین است که آیات مزبور بحمد منسوب نگشته اند و در انجیل
در آیات ۱۵ الی ۲۰ فصل ۱۲ می آشکارا بیان شده است که این آیات منسوب
به سیح اند یعنی آنها افتادگی و حکم سیح را اظهار نمایند که در حقیقه در دنیا بود و بنظر

رفتار نمود و بزرگداشت اعدای خود تحمل گشت و دیگر آن که در تمامی دنیا مشهور و متفق گشتن
 تقسیم سیج را بیان می سازند چنانکه تا حال انجام یافته و یونانیو ما در انجام یافتن است
 و همچنین بالفعل در همین ایام سیحان دو مقابل محمدیان می باشند و روز
 بروز در تزیید اند در این صورت چگونه ممکن است که آیات مذکور بجهت منسوب باشند
 و حال آنکه این نوع خسرویی واقعا دکی و چنین خلق دارام و تحمل به جبر و ستم
 در عیبی بود و در آیات مذکوره در باب آن خبر داده شده است در محمد بن
 بلکه او بسیار و طوایف خود را در گذشته یا آنانیکه با بیعت و اطاعت نمی نمودند
 و به مقتضای کرده و اگر اوقات بتدارک جنگ و جهاد مشغول بود و اینصافیه دیگر که بعضی
 محمدیه از توریست ذکر نموده بجهت نسبت داده اند آیه ۷ ماب ۱۲ اشعیاست که و چنین تقیم
 یافته که او مرکبی دید و دو سوار مرکب حمار و مرکب شتر نظر باین میگویند که مرکب حمار
 اشاره به عیسی مسیح است زیرا که او یکدفعه بر حمار سوار شدن و غرض از مرکب شتر
 محمد است چون در اکثر اوقات بر شتر سوار گشته بلی علت اینکه علمای محمدیه آیه مذکور
 را بطریق مذکور توجیه و تاویل نموده بجهت منسوب ساخته اند محض از طریق تعصب
 خلاف دلی خبریت که از مضمون و مطلب کتب مقدسه دارند زیرا که اگر اندکی قوت
 کرده و زحمت کشیده تمامی آفتاب را برای صواب مطالعه می نمودند هرگز
 چنین مسیح آنرا درک کرده دیگر بجهت منسوب نمی ساختند از آنرو که از آیات قبل
 و بعد آیه سابق الذکر بالکلیه واضح و لاج است که آیه مذکور به مسیح و محمد رجوع ندارد

بلکه بسنی برپای خراب گشتن شهر بابل است یعنی مطلب آیات اول الی اباب
 مذکور پیش گفتنی است که پنجمین روز بخنداد و سیت سال قبل از وقوع بالهام ربانی مهم
 کشته آمدن سپاه فارس و مادای و زیردز بر ساختن شهر بابل را بیان ساخته
 بخو که در آیه ۲ مرقوم گشته که ای عیلام برای وای مادای محاصره کن و در آیه ۳ مسکوت
 که خراب گشت بابل خراب گشت و تمامی اشکال تهایش بر زمین منکسر گردانیده
 مخفی نمائند که در کتب مقدسه و کتب قدیم یهودیان و سایر سمت جنوبی ایران از
 ولایات سوستر و شیراز و غیره عیلام و طرفتهالی آن که همدان و اذربایجان و غیره
 مادای خوانند می شود چنانچه این فقره بر ضمیر طالعه کنندگان کتب مقدسه و تاریخ
 ایام سلف روشن و آشکار است لهذا مرکب و دوسوار و ان مرکب حمار و
 مرکب شتر که پیغمبر فوق الذکر در رویای نبوت دین و بیان فرموده و آن
 و صریحاً اشاره با یغفار سپاه فارس است و نه بآمدن محمد و سپاه مذکور
 در زیر علم قورش که عبارت از کچهر و بوده باشد جمع گشته بر بابل حمله آوردند و
 آنرا محاصره و تسخیر نموده خراب کردند تا بر اینها تصورات محمدیان که گویا است
 مذکوره کتب عهد عتیق بمحمد مرجوع اند تماماً باطل است و این ادعای محمدیان
 یا محض از بی خبری مطلب توریت یا از منظور داشتن جانب داری و تعصب
 خودشان صادر گشته است سوای آن آیات توریت علمای محمدیان
 چند آیات انجیل را نیز در کتب خودشان ذکر نموده و بمحمد منسوب ساخته اند

شفا آیات آتیه را چنانکه در آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ فصل ۲۷ یوحنا مرقوم است که خود
 عیسی مسیح بخاریون فرستاده است که من از پدر خواهم خواست ^{تسلیم} و او
 دیگر بشما خواهد داد که تا بابد بشما خواهد ماند روح را مستی که او را همان یعنی
 جهنم نمی تواند پذیرفت زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسند اما شما او را
 می شناسید زیرا که نزد شما می ماند و در شما خواهد بود و آن تسلیم شده یعنی
 روح القدس که پدر او را با اسم من خواهد فرستاد همان شمارا بر چیز خواهد آموخت
 و هر چه من شمارا کفتم باید شما خواهد آورد و ایضا آیات ۸ الی ۱۴ فصل ۱۶ یوحنا
 که معنی آیات مذکوره است محمدیان می گویند که این آیات بمحمد نسبت دارند و
 دهنده که مسیح در این آیات بشما گردان خود وعده داده است گویا محمد بشما
 اما قطع نظر از این که لفظ پاراقلست و یا فارقلیط را که لفظ یونانی و ترجمه
 اش ادا کننده و تسلیم دهنده است خلاف تفسیر می نمایند باینکه باقی کلمات
 و مطالب این آیات نیز هیچ متوجه نمی شوند زیرا که در آیه ۲ فصل ۱۴ یوحنا تسلیت
 موعده روح القدس نامیده شده است و گفته شده که او هر چیز را بخواریون
 خواهد آموخت و سخن مسیح را بیا دیشان خواهد آورد و در آیه ۱۷ مسیح بخواریون
 می فرماید که او تا بابد در نزد شما و در شما خواهد ماند نهایت واضح و آشکار
 که در مسیح جائی محمد با لفظ روح القدس نامیده و مخاطب شده است
 و چگونه امکان داشت که محمد که پانصد سال بعد از خواریون خروج نموده باز

سخن سیح را بیا دایشان بیاورد و ایشان را بیا مسوزد و تا ابد در نردانها بماند و در آنها باشد البته بدیهی است که هیچ صاحب عقل چنین خیال نخواهد کرد و چنین سخن را نخواهد گفت و اگر دلیل دیگر نیز میخواهی که از آنهم قسم بالکلیه واضح و آشکار گردد که کتک کُشته و عده شده بخواریون محمد نباشد این است چنان که در آیات سه و ه فصل اول اعمال خواریون مذکور است که هیچ قبل از نمودن خود بشنا کردن ملاقات نموده قدغن نمود که از او شلیم جدا می شود بلکه آن وعده پدر را که خبرش از شنیدن میستقر باشید بدستی کیکی باب غسل میداد اما شش چن روز بعد ازین بروج القدس غسل خواهد یافت و چون مسیح بخواریون امر کرده بود که از او شلیم مفارقت نمایند تا که ادا کنند موعده یعنی روح القدس بایشان برسد پس اگر این ادا کنند محمدی بود چنان که محمدیان میگویند در این صورت می بایست که خواریون نیز تجا و زامر سیح ننموده نه محض چند روزی بلکه ششصد سال در همان او شلیم زنده مانده در انتظار محمد بوده باشند زیرا که محمد شش صد و هشت سال بعد از مسیح خروج نمود خلاصه آشکار است که اینگونه سخنان باطل و پهلوده است و این قسم نمودن داین آیات را محمد منسوب ساختن بالمره از عقل و انصاف بیرون است و مخفی نماید که ادا کنند که مسیح بخواریون وعده داده بود روح القدس ^{نموده} چنانکه روح القدس نیز بنا بر کلماتی که در فصل ۱۲ اعمال خواریون مرقوم است

بعد از ده روز از عروج مسیح بخوار یون رسید و بعد از آن که روح القدس بر او
رسید از اورشلیم جدا گشته در تمام عالم انجیل را وعظ نمودند چنان که این مطالب
در آخر باب دوم این رساله ذکر کرده ایم و بعضی از محمدیان جهت اثبات مطلب خود
سوی آن آیات که ما در اینجا ذکر نمودیم بعضی آیات دیگر از کتب عهد عتیق و جدید استخراج
نموده در کتب خودشان ثبت و ضبط نموده اند از انجیل مصنف روضه الصفا در اوایل
جلد ثانی و حاج میرزا محمد رضا مهدی در آن رساله خود که درین اقرب اوقات بجهت
ابطال دین محمد و اثبات دین محمدیه نوشته است لیکن از آن آیات که در کتب آنها
ثبت گردیده بعضی آنها اصلا در تورات و انجیل نیستند و بعضی که هستند اکثر آنها
لفظاً و تفسیراً منسوب است و برخی دیگر آنها معنی دیگر دارد یعنی ما در ای
امتنی است که محمدیان از راه تعصب و جهت اثبات مطلب خودشان تا اول تفسیر
کرده اند چنانکه هر کس آن آیات را در تورات بخواند و به تسلسل آن آیات متوجه گردد
باسانی خواهد فهمید لیکن چون ذکر تفصیل آن آیات سبب تطویل بود لهذا درین
مقام به بیان و ذکر آنها پرداخته محض به بیان همان آیات عمده که محمدیان از تورات
و انجیل دلیل خود ساخته و بجهت منسوب داشته اند اکتفا ورزیده معنی حقیقی آنها را
اظهار و بیان نمودیم زهی سعادت اگر حال محمدیان بدقت تمام تورات و انجیل را
مطالعه نمایند البته بخلاف غفلت و غیر دقت ماضی از مطالب معانی آنها
بهر اطلاع بهم خواهند رسانید پس در آنوقت دیگر چنین آیات را باطل

ناموافق و نامناسب از تورات و انجیل نخواهند آورد و اگر انصاف بدهند بدستی
خواهند فهمید که در تورات و انجیل اصلاً و قطعاً خبر محمد ذکر نگردیده است خلاصه
از مطالب مذکوره این فصل تمامی آشکار و ثابت گردید که بجهت رسالت محمد
در کتب مقدسه عهد عتیق و جدید سخنی حتی اشاره هم نیست پس بنا بر این ادعا
محمدیان و مفسران قرآن که گویا خبر محمد در تورات و انجیل ذکر شده و راست
آورده اند باین کشته باشند بالمره باطل و از درجه اعتبار ساقط است فهدا و
استحکام است که دلیل بجهت ثبوت رسالت محمد در تورات و انجیل ابد نیست
نی شود

فصل دوم
در تفهیم و تشخیص اینکه ایا عبارت قرآن دلیل از خدا
بودن آن می تواند شد یا نه

دلیل دیگر که جهت ثبوت رسالت محمد در قرآن ذکر شده عبارت است
چنانکه در سورة البقره مرقوم است و ان کنتم فی ریب مما
نزلنا علی عبدنا فافوبسورف من مثله و ادعوا شهدائکم
من دون الله ان کنتم صدقین یعنی اگر شما در خصوص چیزی
که ما به بنده خود نازل کرده ایم شک دارید یا در شک
خود را ما در ای خدا دعوت نماید اگر راست گویاید مفسران قرآن بضمون

این آیه مخدکشته همیشه عبارت پش و مانند قرآن از بیان می آورند و میجو آهستند که عبارت قرآن عظیمترین معجزات باشد بر تبه که از معجزات موسی و عیسی برتری داشته باشد و بنا بر این عبارت قسم آن را بجهت از خدا بودن قرآن در سالت محمد دلیل عظیم و قوی می سازند نهایت کسیکه در خصوص خطیب اندکی تفکر نماید و عبارت قرآن را با نصاب تشخیص دهد با سالی خواهد فهمید که عبارت قرآن دلیل سستی آن نمی تواند شد زیرا که

اولاً اگر بالفرض قبول کنیم که عبارت قسم آن دلیل از برای حق بودن آن باشد باز دلیل ناقص است بسبب آن که محض انگسانی که زبان عربی را تماماً و کلاً خوانند سر رشته کلی در آن زبان دارند این دلیل را می تواند فهمید و بس لیکن سیاحت خاص عالم فی نفسه خودشان بفهمیدن این دلیل ابداً قادر نخواهند بود بلکه باید که بنا قول علمای چند سکوت اختیار نموده اعتقاد نمایند که فضیلت عبارت قرآن در انتهای مراتب است و بدین جهت کلام خدا است نهایت در تصور در قلب شخص دسین با فکر رفیق باز این شبهه و تشکیک خواهد ماند که شاید علمای عرب سهوا در این باب بفکر خلاف افتاده اند زیرا که طایفه بنی نوح انسان چه از عالم و چه از عوام از سهو و خطا عاری و برنی نیستند و آن شخص دقیق و فکر نماینده نیز بنیان فکر خواهد افتاد یعنی علمائی که این آذ عارامی نمایند بلکه محض سبب این است که اعانت کنندگان قسم آن اند و منظوری که دارند این است که بسبب اعانت و اعتقاد

مردم بقرآن ریاست و حرست و دولت آنها زیاده کرد و همین سبب تا حال این
 مطلب را ضعیف گشته جهت استقرار فواید دنیوی خودشان در این امر اتفاق نمود
 اند چنان که علما و صاحب سوادان بت پرستان با وجود آن که خودشان چهل
 و هفت مرتبه بر سر آریستند لیکن باز بجهت فریفتن مردم از آیات قدیم تاکنون
 با یکدیگر همدستان گشته شتق اللفظ ادعای نمایند که کتاب دروغ و جعلی آنهاست
 جانب خداست و حال آن که علمای بت پرستان در اعداد و کثرت و تقلیل
 عدد علمای عرب و اسلام بسیار زیاده اند چنانکه صدق آنحضرت بر سیاحت
 جهان و توارج خوانان واضح و عیان است پس عبارت قرآن اگر احیاناً می تواند
 که دلیلی باشد باز بدیهی است که بجهت فراغت قلب فکر نمایند و حقیقت بخود
 آن نوع سکوت و یقینی که لازم است نمی تواند داد بلکه او را همیشه در تشکیک
 خواهد گذاشت و این مرحله که انجیل چنین دلایلی دارد که خواص و عوام آنها را باستانی
 می فهمند و ایمان آورند در قلب خود از حقیقت انجیل یقینی کلی حاصل می نمایند و با
 گذشته ذکر نمودیم

ثانیاً اگر چنانچه این مرحله را قبول نمایم که بلی تا حال در لسان عرب
 مانند قرآن کتاب یا عبارتی نوشته نشده است ازین محض این صادر می شود که
 قرآن در لسان عرب از تمامی کتب عرب در عبارت افضل است نه آن که عبارت
 قرآن از تمامی کتب لسانهای مختلف که در جهان می باشند افضل و یا کلام

باشد پوشیده نماند که در زبان های یونانی و لاطینی و انگلیسی و منہ و سایر لسانها
چنان کتب تصنیف گشته اند که در عبارت بالمراتب از قرآن افضل اند چنان که همین
مطلب بعدی در نکستان واضح و آشکار و در میان آنها مشهور است و بعضی از آنها
که آموختن لسان عرب را تحصیل و در آن علم سر رشته تام هم رسانند کتب عربی را
نموده اند میگویند که بعضی کتب عربی مثل مقامات حریری و مقامات بهدانی در عبارت
کلام موافق قرآن بلکه از آن هم افضل اند و هر چند که ادعای این اشخاص در حضور استان
محمد مناوط و اعتباری ندارد و از راه تصب و رعایت مال کار خودشان سخن آنها را
قبول نمی نمایند نهایت سبب همین جانب داری شهادت خود محمدیان نیز در خصوص
عبارت قرآن در نزد سایر ملل سیج قوتی و مناوط و اعتباری نخواهد داشت

ثالثاً هرگاه بالفرض قبول نمائیم که عبارت قرآن در زبان عربی بی مثل و
مانند است و کلام خدا بودن او را فقط عبارت کلام و دلیل باشد پس عبارت بی مثل
و مانند یک کتاب اگر دلیل و گواه از جانب خدا بودن آن باشد در آن صورت
لازم می آید که همگی آن کتب مشهور که در ایام قدیم در زبان یونانی و لاطینی نوشته
شده اند و هم آن کتب مشهوره که در این ایام بزبان انگلیسی و منہ و فارسی و سایر زبانها
سر قوم گشته اند که محال در عبارت مانند آنها کتابی در آن زبانها نوشته نشده است
باید که تمامی آنها نیز از جانب خدا بوده باشند و همچنین کتاب ویده نام که کتاب
چینی هندوستان است و آنها ادعای از خدا بودن آنرا می نمایند اگر چه تعلیم بت است

را سید هدیس باز باید که او نیز بعقت عبارت خود کلام الهی باشد و اگر چنانچه ادعای
 علمی اسلام در باب عبارت قرآن این باشد که عبارت او از عبارت تمامی
 که در جهان هستند افضل است البتّه قبل ازین ادعای باید که علمای اسلام بمکی
 مسانرا را اموشه کتبی که در سایر زبانها نوشته شده بخوانند یعنی واضح است
 که مادی که خواندن زبان عبرانی و یونانی و لاطین و سنه و انگلیس و فرانس
 و هند و چین و سایرین را تماماً تحصیل کرده و کتب السنه مذکوره را بخوانده باشند
 نمی توانند که این ادعای را بیان آورده بگویند که عبارت قرآن از عبارت همه کتب
 عالم بهتر و افضل است و چون تا حال باین امر اقدام نورزین دار مغوری و
 غافل خود بخودشان شایسته و سزوارند انسته اند که کتب و علوم و مذاهب
 سایر طوائف را جستجو نمایند پس آن جرأت و هنر ندارند که ادعای مذکوره
 را نمایند

و در اینجا ممکن است که مطالب ناقص و معانی زشت و سخنان کفرانگیز چنان
 کلمات زکین و عبارات شیرین گفته و نوشته شود که عبارت آنها در انتهای
 مراتب باشد چنان که اینمطرح نیز در میان بت پرستان و سایر طوائف وقوع
 یافته است و کسان بسیار باین چنین سخنان شیرین و عبارات زکین فریفته
 گشته اند پس بنا بر ادعای محمدیان می بایست که این چنین سخنان باحق
 و کفرانگیز بسبب فضیلت عبارت حق و کلام خدا بوده باشند خلاصه

از دلیلی که در باب ردّ دلیل عبارت قرآن ذکر شد بالکلیه آشکار و معلوم کرده
که عبارت قرآن خواه بی مثل و مانند باشد و خواه نباشد بجهت از خدا بودن آن
در سالت محمد صلی الله علیه و آله قطعاً دلیل نیست تواند شد

فصل سیوم

مبنی است بر کلمات چند در باب اظهار معنی
قرآن

چون از عبارت قرآن دلیل از خدا بودنش صادر نکشت پس مضمون آن بحر
نموده به پنجم که آیا در مضمون قرآن بجهت ثبوت حقیقت آن دلیلی میتوان یافت
یا نه بلی هر کس که طرفداری را بکنار نهاده و بمقام انصاف برآمده قرآنرا بسط
نماید قبول خواهد کرد که قرآن خدا را بدین صفات حق و راست بیان می کند چنانچه
در اکثر آیات در باب صفات خدا ذکر شده است که خدا واحد و قدیم علیم
و حکیم و رحیم و رؤف و غفور و کریم است و نیز در آن بیان شده است که بعد از
سویق انسانی آید و خواهد ماند و بدن قیام خواهد نمود و در روز دیوان نیک کاران
و بدکاران اجر خود را خواهند یافت و علاوه بر اینها چندین احکام در آن نیز
ذکر یافته است که با احکام کتب عهد عتیق و جدید موافقت دارند ازین قبیل
که بت پرستی نکنند و بجد اشتریک قرار ندهند و تصویر او را نگشایند و
اسم او را به چهرستی استعمال ننمایند و زنی و زنا و قتل بعمل نیارند

و دروغ نگویند و خدا را دوست دارند و به برادران و اقربا احسان و بفقرا
 و مساکین رحم نمایند و غیره اما هر کس که از کتب مقدسه عهد عتیق و عهد
 خبردار باشد فی الفور با و معلوم و آشکار خواهد گشت که محمد این کلمات
 و احکام را است را از کدام حشر حقیقت برداشته است یعنی با و واضح
 میگردد که آنها را از کتب مقدسه ضبط و نقل نموده است و هر خدی که خود
 محمد توریت و انجیل را بخواند بود لکن چون در آیات محمد در لایات عربستان
 سیحی و یهودی بسیار بودند و مردم ولایت شام بهم با کلمه سیحی بودند
 و محمد نیز قبل از ادعای نبوتش با عسم خود ابوطالب و بعد از آن تنها خودش
 چند دفعه بعزم تجارت بولایت مذکور رفته بود پس محمد از هر طرف بحال و
 وضعت داشت که بهکام مہاشات با سیحیان و یهودیان
 در خصوص کتب و مذاهب ایشان گفتگو نماید و از مذاهب و مضامین کتب
 آنها همان قدر مطلع و مجر گردد که سیحیان و یهودیان بقدر قوه اطلاع
 خودشان ب محمد نقل کرده بودند و وقتی که ادعای نبوت کرد و همان قدر را که
 شنیده و موافق طبع درای خود پسندیده و برگزین آمده بود و در حق
 داشت در قرآن ثبت نموده و بیان ساخت و از همین سبب بود که آن تعلیمات
 انجیل را که موافق و مطابق رای و عقل خود ندید در قرآن بیان نداشت و نقل
 ننمود از آنجمله در قرآن خبر نداد که سیح پسر خدا و در مرتبه الوهیت است و همچنین

این تعلیمات انجیل را نیز بیان ساخت که قلب آدمی بر مرتبه خراب است که
 عمل ثواب نمی تواند حاصل نمود و در حضور خدا بر مرتبه گناه کار است
 که محض عیسی مسیح او را از عقوبت گناه می تواند رها نماید و رها ننده کل عالم
 همان اوست و بس و همچنین آن نضایح و احکام انجیل که بتنازی و یابی
 قلب و افکار و خواهش آدمی منسوب می باشند در قرآن بیان نمود
 چون یهودیان و مسیحیان حکایات توریت و انجیل را بطریق صحیح بخمد
 نقل نکرده بودند یا آنکه مسیح نقل کرده لیکن محمد آنها را درست ضبط و حفظ کرده
 بود لهذا اکثر حکایات کتب مقدسه بعینه و بطریق صحیح در قرآن نقل نموده
 و نیز محمد در قرآن چنان حکایات را بیان ساخته است که بطریق احادیث صحیح
 در آن ایام در میان یهودیان و مسیحیان شهرت داشت لیکن در توریت
 و انجیل اصلاً نیستند القصه با نضاف و آسانی مدلل می توان ساخت
 که قرآن از تعلیمات و حکایات کتب عهد عتیق و جدید و هم از احادیث یهودیان
 و مسیحانی که در ایام محمد بوده اند و هم از وقایع و عادات عربان و مجوسان
 جمع گشته و تالیف شده است یعنی درین باب اصلاً و قطعاً شک و شبه
 نیست که محمد در ضمیر خود مختصر ساخته بود که ازین مذاهب ثلاثه یعنی از مذاهب
 یهودیان و مسیحیان و عربان آن ایام مذاهب علیجده استخراج کرده برپایه
 که بدین طریق مردم با آسانی مذاهب او را متبذل کنند و همین سبب هر چند

که از این سه مذهب عقل او قبول نمود و موافق رای و مطلب خود دانست آن را
جمع اداری کرده و مذهب جدیدی ساخته در قرآن مرقوم داشت چنان که
تعلیمات سه آن در خصوص صفات خدا و خبر قیامت و روز دیوان و احکام نبی
از قبیل قتل و زنا و دزدی و دروغ و احکام امر با طاعت و محبت خدا و دوست داشتن
همسایه و استبداد سایرین تمامی و یکی اینها از تورات و انجیل برداشته شده و ذکر
یافته اند و کسیکه کتب مقدسه را خوانده است اگر چنانچه مطالب قرآن را با تعلیمات کتب
مرنوبه مقایسه نماید هر آینه با سانی تمام دریافت خواهد کرد که اخبار و تعلیمات نقل شده
کتب مقدسه می باشند و همین طریق در قرآن حکایات بسیار مرقوم اند که از کتب
مقدسه عهد عتیق و جدید برداشته شده اند مثلاً گذارش لوط که در اواخر سورت یونس
مذکور است تفصیلاً و صریحاً در فصل ۱۱ کتاب اول موسی سطور است و احوالات موسی
و فرعون که در اواسط سورت الاعراف مذکور گشته است در فصول ۲۳ الی ۴۱ کتاب
دوم موسی مفصلاً تحریر یافته است و نقل یوسف که در سورت یوسف سطور
گردیده است در فصلهای ۳۷ و ۳۹ الی ۴۷ کتاب اول موسی صحیح و صاف
مرقوم است و مقدّمه مریم که در اوایل سورت مریم نوشته شده است از
سن اشعس است که آن گذارش از انجیل یعنی از نقل فضل اول لوطا استخراج گشته
است و سایر حکایات قرآن که از کتب عهد عتیق و جدید برداشته شده اند محض
همین قدر تفاوت دارند که در سراسر آن یا کم و بیش بیان شده یا با تفسیر و تبدل

مرقوم گشته اند و سبب تغییر و تبدیل حکایات مذکوره را سابقا ذکر نمودیم و دیگر حکایات نیز
 را نیز محمد از احادیث یهودیان اخذ نموده در قرآن خود ثبت کرده و پان ساخته است
 از آن جمله خلقت آدم و هجن نمودن فرشتگان با و از خدا در کشتن شیطان
 و مفارقت آدم از بهشت که در سورت البقره و ادایل سورت الاعراف مرقوم
 است و همچنان و قلیح ابراهیم و داود و سلیمان که در سورت الانبیاء و سورت
 النمل ذکر گردین است و چگونگی ذکر بهشت و فرشتگان و سوال قبر و غیر آنها تماما از
 احادیث یهودیان است چنانکه درین ایام نیز این قبیل احادیث در کتاب طحا
 و کما و صحیح نام و سایر کتب یهودیان منضبط است و اگر کسی جستجو نماید حکایات مربوطه را
 در آن کتب خواهد یافت و این فقره که عیسی در کوه اوره حکم نموده و در ایام طفولیت از ده
 معجزه صدور یافته است چنانکه در ادایل سورت آل عمران و در سورت مریم می باشد
 و گذارش اصحاب کعبه و الریسم که در سورت الکهف ذکر گشته است محمد از احادیث
 مسیحیان آن ایام برداشته در قرآن ذکر نموده است چنانکه فقره اول در کتاب
 احادیث که سستی نقل یا بحیل طفولیت عیسی مسیح گشته مسطور است و گذارش کعبه
 در کتاب تصنیف کرده افرایم نام یافت می شود مخفی نماید که مسیحیان حقیقی
 از حکایات و از احادیث مسیحیان ایام محمد قبل از آن سخن همان احادیث نقل
 را قبول می نمایند که با بحیل موافقت و مطابقت داشته باشد لیکن در باب
 مطالب دینی دلیل نداشته و نمی آورند و دیگر نقل نیز از قبل صراط که در قرآن

ذکر یافته است از حکایات مجوسان قدیم است چنان که در کتاب مسمی به حید که تاریخ
و مذہب آن طایفه را ذکر می نماید مفسر است و دیگر کم و کیف کد ارشادات کعبه
و آداب و اعمال چ از جمله عادت و مذہب اعراب قدیم است چنان که اگر
کسی بتواریخ و احوال قدیم آن طایفه رجوع نماید یا اطلاعی بهم رساند خواهد فهمید
که خانه کعبه قبل از محمد تجان مشهور بود که اعراب آن ایام بنا بر مذہب بت پرستی
خودشان انجار از یارت کرده و طواف نموده و بعضی اعمال و آداب دیگر را نیز
معمول می آوردند و از محمد نیز جهت تألیف قلوب اعراب آن ایام در آن اعمال
انذک تفسیری داده برای استقرار دین خود طواف و اعمال چ را بر تفسیر نمود
خلاصه اگر چه اینگونه حکایات که محمد از کتب مقدسه و احادیث و حکایات
یهودیان و مسیحیان و غیره اخذ نموده در قرآن نوشته است زیاده ذکر می توان
نمود لکن جهت آگاهی چگونگی سنده بهین قدر اکتفا نمودیم پس در این صورت
که هر چه در قرآن بخوان و مطالب حق و درست باشد عاریت از کتب مقدسه
تحصیل گشته دیگر بحقیقت تفسیر آن دلیل نمیتواند شد

با وجودی که در قرآن چند سخنان و مطالب راست و استوار
شن از کتب مقدسه مفسر اند باز تعلیم آن با اکثر مطالب و تعلیمات انجیل بالمرد
مخالف و ضد است و همین دلیل عمده ایت که تفسیر آن کلام خدا نیست و
مخالفت قرآن با انجیل بدین طریق است که انجیل عداوت و نفی ستره الوتیت

مسیح را بیان می سازد لکن قسم آن برعکس آن الوهیت مسیح را انکار نموده و او را
 محض در مرتبه پیغمبری محسوب می نماید و دیگر در انجیل و اضحاً مسطور گشته که مرکب
 کفار و کناه کاران است نهایت سر آن در خصوص مردن مسیح آدمی را متشکل نمی نماید
 زیرا که در یکجا مقرر و در مقام دیگر منکر مرکب اوست و زحمات و مرکب مسیح را که کفار
 ذنوب است بالمره انکاری نماید و دیگر در انجیل بیان شده که آن وسیله
 صادق واحد که فیما بین خدا و خلق می باشد مسیح است و عفو گناهان در صحنه
 خدا و محبت و سعادت دایمی را محض آنکس می تواند یافت که مسیح را واسطه و راه
 خود بخواند لکن مفسران قرآن میگویند که تفسیر المذنبین محمد است و خدا ایچند
 خاطر او کناه کاران را می بخشد و قبول کنندگان او را به بهشت می برد و دیگر
 خدای واحد و ابدی خود را در انجیل با اسم اب و ابن و روح القدس بیان یافته
 است اما قرآن با بیع بیان کشتن ذات پاک الهی قایل نیست بلکه در مرتبه
 کفری شمارد و دیگر مسیح در انجیل می فرماید که کتب عهد شین و جدید جل منسوخ
 شده است و نخواهد شد و نیز میگوید که آسمان و زمین بر طرف خواهند
 اما کلام خدا بر طرف نخواهد شد نهایت قرآن و مفسران آن باز برعکس این
 میگویند که سبب ظهور قرآن توریت و زبور و انجیل منسوخ و بر طرف گشته اند
 و تعلیمات و مطالب دیگر نیز در انجیل می باشند که قرآن بضد آنها بیان میکند
 نهایت چون تفصیل آنها باعث تطویل می شد لهذا به بیان همین چند فقره اکتفا

و زید پس واضح کردید که تعلیمات قدس آن با سوره با تعلیمات انجیل مخالف
 خداست و بنا بر این قرآن شرط اولی که در ابتدای همین باب بجهت شناختن
 حق ذکر نموده ایم باجماع غیر اند چون امکان ندارد که کلام و کتب خدا صد و یکس یکدیگر
 باشند و از دلائل و مطالبی که در باب اول و دوم این رساله در خصوص کتب مقدسه
 بیان نمودیم لا شک و شبهه یقین کردید که کتب مقدسه تحریف و منسوخ نگشته
 و کلام حقیقی الهی می باشند پس از همین حمله که قرآن بطریق مذکوره ضد و خلا
 کتب مقدسه است یقین کلی حاصل می شود که کلام خدا نیست و اگر چنانچه بجهت خدا
 بودن قرآن سوای دلیل مذکوره دلیل دیگری بود باز همان دلیل دلالت می
 که قرآن از جانب خدا نیست زیرا که در انجیل حکم جاری گشته است که هر کس
 در ضد آن گفتگو نماید هرگاه بصفت فرشته هم ظاهر گشته باشد باز کلام او را
 از خدا نداشتند چنانکه در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامه بکلیان مرقوم است که اگر مانی
 جواریون یا فرشته از آسمان مرده (یعنی تعلیم و انجیل) دیگر جز این که بشما
 رسانیدیم برساند ملعون باد چنانچه پیش کفتم حال نیز می گویم که اگر کسی شمارنده
 و دیگران که فتنه میدهند بادیس در صورت لازم نمی آید که در خصوص رد قرآن
 زیاده بر اینها گفتگو نمایم زیرا که همین احداث آن با کتب مقدسه دلیل است
 و سبب این که آن از جانب خدا نیست اما بجهت این که برای کسی که طالب
 حقیقت است خلاف بودن قرآن را بدلائل دیگر نیز با وضوح آشکار

سازیم لهذا دلائلی چند ذکر خواهیم نمود که از آنها هم یقین کلی حاصل می گردد که قرآن
کلام خدا نیست

اولاً این که سوای دلیل مذکوره علامت دیگر که قرآن از جانب خدا
نیست این است که قرآن تقاضا و تمنای روح آدمی را رفع نمی سازد زیرا که در پی
رساله ذکر نموده ایم که لازم است که الهام حقیقی آن تقاضای روحانی که خدا در
روح و قلب انسانی ثبت کرده است رفع نموده و ساکت سازد و نیز در پیاجه
ذکر و ثابت نمودیم که تقاضای روح در آن است که از صفات خدا و از اراده
که او در بان آدمی دارد منخسره گردد و از وسایل انجام اراده و احکام الهی طمع بهر
و در حضور خدا بری الذمه و سپکنه گردد و پاکی قلب و نیکی رفتار حاصل نماید
و بگوشتی تقسیمی و سعادت ابدی برسد و همچنین در پیاجه ذکر و ثابت کردیم که اگر
چنانچه کتاب دینی تقاضا و تمنای مذکوره را رفع نسازد و آدمی را بر این مسطره
نرساند همین علتی است واضح که آن کتاب کلام خدا نیست اما بعد از اطلاع یافتن
پرسناین قرآن معلوم می گردد که تعلیم قرآن در رفع و ساکت ساختن تقاضای
روح آدمی ناقص و عاجز است یعنی اگر چه چند مطالب راست و درست در خصوص صفات
خدا و احوال قلبی و اطاعت آدمی از کتب مقدسه انتقال یافته در قرآن ذکر شده
لیکن بان کیفیت که در انجیل بیان گردیده و بوضوح پیوسته است صفات خدا
و اراده و احکام او و کیفیت احوال قلب انسانی در قرآن بطریق مسطره انجیل

تفصیل شده است و مهم طلبی که می بایست آدمی در پاکی قلب بجد اتقرب تمام میابد و
آیات قرآن بالکلیه از نظر انداخته شده است و بنا بر مضمون بعضی آیات قرآن نیز تقدیر
و عدالت خدا و پاکی قلب آدمی بطوری که در دنیا که ثبوت این مطلب را پس بعد تفصیلاً ذکر
خواهیم نمود و تقاضای روح آدمی که بنا بر آن آدمی باید که از گناهان خود و عقوبت
آنها را می جسته و ازادی باید تعلیم قرآن اسلام را رفع غمی سازد و آدمی را چنان سرشته
نی دهد که بآن در حضور خدای عادل و مقدس بی گناه و پاک گردد زیرا آن وسایلی که خدا
بجهت تحصیل غفوکناها در انجیل بیان و برقرار فرموده است برکنار نهاده در قرآن
چنین وسایل آدمی را نشان داده شده است که امکان ندارد که بسبب آنها غفوکناها
خود را حاصل نموده و از عقوبت آن را می باید چنانکه در قرآن بیان شده است که
آدمی باستصواب توبه و باعمال حسنه و ثواب خود و بنا بر حرمت موفوره خدا
بشفاعت محمد امرش کناها خود تحصیل می کند و خدا بسبب اینها از تفسیرات نبین
گذشته مقبول درگاه خود می گرداند نهایت این عقید باطل و خلاف است
زیر که در خصوص توبه در او اخر فصل دوم باب دوم این رساله ذکر و ثابت نمودیم
که خدا قسط بوسیله توبه از گناه نمی گذرد و در انجیل بواسطی تمام بیان شده است که
خدا محض از گناه آن کسی که توبه نموده قلباً بسج ایمان آورد اما هر کس که
بسج ایمان نیآورده است موجب غضب خدا خواهد بود و هلاکت ابدی گرفتار خواهد
چنانکه این مطالب در انجیل در آیات آتی یعنی در آیه ۵ فصل اول بر قس و در آیه ۳۸

فصل ۲ و در آیه ۱۲ فصل ۴ اعمال حواریون و در آیات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۲ مرس و در آیه ۲۷ فصل ۳ یوحنا ذکر یافته است و اگر کسی بآیات مذکوره رجوع نماید از این مطالب اطلاع بهر خواه رساند و همچنین در فصل دوم و سیوم باب دوم این رساله نصیلا مذکور شده که آدمی با اعمال حسنه خود را از عقوبت گناهان غنی تواند گردانید زیرا که بنا بر آیات کتب مقدسه که در مواضع مذکوره ذکر نمودیم بوضوح ثابت گردید که همه مردم در حضور خدا گناه کارانند و فعل شایسته ندارند و ابد اقا در نیستند که عیسی ثواب بکنند که تقانی گناهی بوده باشد و نیز در همان مواقع ذکر وثابت گوده ایم که بنا بر کلام انجیل خدا محض از برای خاطر سیح در باره گناه کاران حیم است و فقط عقاب و تیاچ گناهان آن کس را محو مینماید و رضامندی خود را اشغال آدمی کند که قلبا سیح ایمان آورده و او را در هانتن خود دانسته باشد لیکن کسی که ایمان نیاورد و او را وسیله در هانتن خود دانسته است برائیه عفو گناهان خود نخواهد یافت و عقوبت آنها را کشین در هلاکت ابدی خواهد ماند چنان که این حسن در آیات سابق الذکر انجیل اشکار و ثابت گردید و دیگر این که گویا محمّد شفیع کن، کاران است این معنی بالمره خلاف خیال بطل و هم ضد انجیل است زیرا که در انجیل یعنی در آیه ۴ فصل ۱۳ یوحنا و در آیه ۱۲ فصل ۴ اعمال حواریون و در آیات ۵ و ۶ فصل ۲ نامه اول به تیموتیوس مرقوم و تماما معلوم و اشکار شده است که سیح ذاتی و نفسی از عالم غلوی و سفلی را سلمه و شفیع

نیست و نخواهد بود مگر عیسی مسیح و بسبب اینکه محمد از جنس بی نوح بشر است و سهو و سیه
 و گناه در او یافت می شد پس درین صورت خود او نیز شفاعت را مانند محتاج
 است آیا درین حال چگونه ممکن می شود که چنین شخص وسیله و سبب شفاعت
 دیگران باشد و در قرآن با شکاری گفته شده است که محمد صاحب گناه بود تا
 بطریقی که در سورت المؤمن سطور است که فاصبر ان وعد الله حق و استغفر
 لذنوبك و سبح محمد ربك بالعشي والابکا سر یعنی صبر کن زیرا که
 وعده خدا حق است و از برای گناه خود طلب عفو نما و برت خود شام و صبح
 حمد کن و دیگر درین خصوص در سورت القال مذکور شده است که فاعلم
 ان لا اله الا الله و استغفر لذنوبك وللمؤمنين والمؤمنات
 یعنی بدرستی بدان که نیست خدائی مگر خدای واحد و قسم از برای گناه
 خود و قسم از برای گناه مؤمنان و مؤمنانه طلب استغفار نما و دیگر همین
 خصوص در سورت الفتح نوشته شده است که انا فتحنا لك فتحا مبينا
 ليغفر لك ما فعد من ذنوبك و ما تاخر مني ايك ما توفيت
 نمایانی را بیان کرده ایم که خدا گناه ماضی و مستقبل ترا عفو نماید و این که
 آیات مذبوره لاشك و شبهه محمد و نه بقوم او رجوع دارد و از ربط کلام است
 واضح و آشکار است چنانچه شلا لفظ لذنوبك منسوب ب محمد است و لفظ
 للمؤمنين و للمؤمنات منسوب ب متان محمد و همچنین از احادیث آیه نیز

بدستی معلوم و یقین می کرد که کنایان گذشته و آیند که گویا خدا نظر بر
 این مژگون بجهت عفو فرموده کنایان آتش نیست چنانکه بعضی علما ادعا می کنند
 بلکه فی الحقیقت عبارت از کنایه خود اوست و احادیث مذکوره ازین قرار است
 که در صفحه ۲ ورق ۷۵ جلد دوم کتاب حیات القلوب از قول امام جعفر مکتوب
 است که محمد شبی در خانه ام سلمه بدعا مشغول گشته می گریست و می گفت
 که خداوند مرا بر گردان هرگز بسوی بدی هر چند که مرا از آن نجات داده درین دنیا
 ام سلمه بوی گفت که چون خدا کنایه گذشته و آیند ترا امرزیده است چنانچه
 می گویی و می گویی و ایضا در صفحه ۲ ورق ۷۷ همان کتاب حدیثی بهمان مضمون از
 امام محمد باقر منقول است که محمد شبی در خانه عایشه بود عبادت بسیار
 می کرد عایشه گفت چرا این قدر خود را تعب می فرمائی و حال آنکه حق تعالی کنایه
 گذشته و آیند ترا بخشیده است محمد در جواب گفت که ای عایشه آیا
 بنی شکر کنی خدا بنایم و در ورق ۲۰۱ همان کتاب مذکور گشته که
 محمد باستان خود خطبه خوانده بعد از حمد و ثنای حق تعالی مردم را نصیحت داد
 در او خبر آن کنایان خود مقرر بوده مگر فرمود که خداوند مرا دوست
 پامز فرمود که طلب امرزش می کنم از خدا برای خود و برای شما و
 همچنین بخاری و مسلم و ابی حنیفه کرده است چنانچه در کتاب حصن الحصین
 فصل صلق مرقوم است که محمد بکنه خود را تسمیه نموده دعا کرد که فاعفو

ما فذمت وما اخرجت وما ابررت وما اعلنت وما
 اعلمكم به مني انت المقدم وانك الموحرات بالله لا اله الا
 انت يني امغرت كن هر كنهی که پیش کردم و هر كنهی که بعد کردم و هر
 كنهی که مخفی داشتم و هر كنهی که اسلمان کردم و هر كنهی که تو از من می دان
 نوی اول تو می آید تو خداست و بجز ذات تو دیگری نیست و در شكا
 المصالح در كتاب اسماء الله در باب استغفار و التوبه از البخاری روایت
 که ابی هریره كهش كه قال محمد اني لا استغفر الله و انوب اليه
 اليوم اكثر من سبعين مره يني محمد كهش كه بدرستی من از خدا استغفا
 می كنم و توبه می كنم هر روز زیاده از هشتاد دفع و دیگر در همان موضع از سلم
 است كه محمد كهش كه اني لا استغفر الله في يوم ما ينزل مره يني بدرستی من
 در هر روز زیاده از صد دفعه از خدا استغفار می كنم و دیگر در همین كتاب در
 الاستاذة سلم از قول عایشه روایت کرده كه محمد كهش اللهم اغسل
 خطايي بماء الشبلج والبرد و نوق قلبي كما يغنى الشوب لا
 يرض من الدنس و بالحد يني و بين خطايائي كما باعدت
 بين المشرق والمغرب يني ای خداوند بشوكانان من با آب سبز و برف
 و قلب مرا پاک كن چنانچه لباس سفید از چرك پاک می كنند و كنانان من ازین
 چنین بعید كن چنانچه مشرق از مغرب بعید است درین صورت كه از آیات قرآن

و مضمون احادیث واضح و سبب من می گردد که محمد کناه کار بوده دیگر
 امکان دارد که او شفیع در پائنده کناه کاری گردد پس بنا بر دلائل مذکوره
 است که آدمی بوسیله ای که در سر آن پان شده است عفو کناهان خود را تحصیل
 نمود و از عقوبت آنها را بمانی خواهد یافت و همین سبب در طریقت و اعتقاد قرآن
 آدمی پاک قلب خود را تحصیل نمی تواند نمود به سخت حقیقی و سعادت جاوید را
 نمی تواند رسید بلکه در کناه خود مانع و محضب خدا گرفتار گردید و در هلاکت
 ابدی خواهد ماند درین صورت تعلیم سر آن تقاضا و تمنای روح آدمی را رفع و
 سبکست نمی سازد و آدمی را بر سر نازل نجات نمی رساند پس قرآن جهت تحصیل نجات
 نامناسب و بی مصرف است و بنا بر این سر آن شرط اول که در دریا جهت
 تصدیق الهام حقیقی ذکر نموده ایم با انجام نمیرساند و همین سبب واضح و ثابت
 می گردد که قرآن کلام خدا نیست خلاصه آنجیل همه جهت برتری تمام قرآن
 دارد بمرتبه که تعلیم آنجیل تقاضای روح ایمان آورندگان را کاملاً رفع و سبکست
 می سازد و او را بشناختن خدا و احوال قلب خود می رساند و بسبب نجات
 مسیح شخص ایمان آورندگان عفو کناهان و پاک قلب و نیکی رفتار تحصیل کرده خدا
 مندی خدا را شامل حال خود می سازد و بنحوی شالی حقیقی و سعادت و جلال
 ابدی میرسد چنانکه این مطلب را در باب دوم این رساله تفصیلاً ذکر نمودیم
 ثانیاً دلیل و علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست مطالب

نشانایسته است که در او مرقوم یافته اند بطریقی که بر حمت و محبت و تقدس
 عدالت خداوندی لایق و مطابق نیستند از قبیل حکایت بهشت چنانکه در سوره
 انفال مرقوم گشته است که مثل الجنة التي وعد المتقون
 فيها انهار من ماء غير امس و انهار من لبن لم يتغير طعمه
 و انهار من خمر لذه للشارب و انهار من عسل مصفى و
 لهم فيها من كل الثمرات و مغفرة من ربهم يعني جنت تو
 بقیان چنین است که در آنجا خمرهای آب خراب نشوند و نهادهای شیر که طعمش
 تغییر نیابنده است و نهادهای شراب که ذیبت آشفته گان و نهادهای عسل
 و از هر خمری که در آنجا بجهت ایشان می باشد و غسفت از جانب پروردگار
 خود خواهند یافت و دیگر چنانکه در سورت الواقعة مرقوم گشته است که
 اولئك المقربون فی جنات النعیم ثلث من الاولین و ثلث
 من الاخرین علی سرر موضونه متکین علیها متقابلین
 بطرف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباء ربوب کائنات
 من معین لا یصدعون عنها ولا یزفون و فاکهون
 مما یشجر و ن و لهم طیر مما یشتهون و حور عین کامش
 اللؤلؤ المکونون جزاء بما کانوا بعملون لا یسمعون فیها
 لغوا و لا تأثمها الا فی لاسلاما و اصحاب الیمین

اصحاب الیمین فی سدر محضور و طلع منضود و
 ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکه کثیره لا لمقطوعه
 و لا ممنوعه و فرش بر فوعه انا اشناها انشاء فجعلناهم
 ابکارا عبرا لثرا بالاصحاب الیمین یعنی آنها کسانی هستند که
 جنات نعیم بخدا تقرّب بسته اند بسیاری از اولین داندکی از آخرین و
 بر بالای سندی های مرتفع در مقابل یکدیگر خواهند نشست و بجهت خدمتکاری
 ایشان جوانان مخلصه در اطراف شان خواهند ایستاد و پیاله ها و ابریها و کاس
 های مالا مال از معین (یعنی شراب) که مسالحو دستی آورده نیست و انواع
 ثمرات و گوشت طیور را که خواستش نمایند و حور العین مانند لؤلؤ مستوره جزای اعمال
 ایشان خواهند بود و در آنجا سخن لغو و زشتی نخواهند شنید مگر کلام سلام سلام
 را و اصحاب یمن چه نیک بخت خواهد بود حال اصحاب یمن در زیر درخت سدر
 منضود و طلع منضود و سایه وسیع در کنار آنها جاری و در میان میوه های
 سیار بی قطع و منع و در آنجا زنان شریف پریزی باشند و بد رستی که آنها
 با فریش مخصوصی آسوده ایم و آنها را با کمره و محبوب شوهران خود با ایشان هم
 نموده ایم بحیث اصحاب یمن بی کیفیت جنتی که از برای اصحاب یمن مقدر
 شده است در قرآن باین طریق ذکر گردیده است و معنی آیات آتیه دیگر زیاد
 اما لایق و نامناسب است چنانچه در سورت الرحمن مرقوم است که فیهن

خاصرات الطرف لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان یعنی جنت مونس
 در بهشت انجان حوریان باشد که محض بشو هر خود توجه دارند و قبل از شو هر خود
 از انس و از جن اصلا با آنها نرسیده اند و نیز در سورت الانبیا وارد است
 که ان للنفین مفازا حدابن و اعنابا و کواعب انزابا و کوا
 سادها فاینی بد رستی که جنت متقیان مکان عیشش هتیا کر دین است
 یعنی باغهای درخت انکور و حوریان نارستان و شوهر و دوست و کاسه های
 پر کرده بدیعی است که چنین کلمات را کلام خدا گفتن لایق نیست زیرا که در جنب
 علم و تقدیس خداوندی این قبیل مضامین و معانی لیاقت و مناسبت ندارد و تطبیق
 و سایر آیات قرآن بخت اخروی متابعان محمد در پوشیدن لباسهای فاخر
 و نشستن بر بالای فروش گرانها و خوردن میوه های نیک و گوشت لذیذ و
 بهشتی و در نوشیدن شراب لذیذ و شیر و عمل صفا و صحبت و رفاقت با حورین
 است و بفرمان قرآن و احادیث لذت آن را دیگر پشتر پانی می سازند چنانکه
 کیفیت آن در اوراق ۱۶۷ الی ۱۷۱ کتاب عین الحیات و در اوراق ۲۰۱ الی ۲۰۸
 کتاب حق الیقین و سایر مفصلا ثبت و ضبط گشته و از مضامین احادیث مرقوم شده
 معلوم بود انخی تمام ظاهر و روشن سبب که در کتب بهشت اعتقاد محمدیه با کلمه جاری
 و جسمانیت بد انطریق که بر چیزی که از خیال آدم نفسانی خطور کند در اینجا حاضر
 است و هر لذت و عیش و عشرت نفسانی و جسمانی که قلب انسان میل با نذا در

در آنجا یافت می شود واضح است که چنین بهشت امید دادن و امید بستن آدمی را از تلاش کردن در باب پاکی قلب و افکار خود باز داشته بخوابش باقی قوت و قدرت می دهد چنین بهشت چگونه شایسته ولایت تقدس خداوند می تواند بود و روح آدمی که جهت تعبد ابدی خلق شده است و لذت و عیش روحانی را بخواهد در چنین لذات و عیش و عشرت نفسانی بچه طریق ساکت و خجالت می تواند کرد آیا این گونه آیات قرآن افکار نفسانی قلب مطالع و متعلم کنند را بحرکت نمی آورند و آنها را پرورش نمی دهند و آیا می شود که خدا بخوابش های نفسانی را پرورش دهد و آنها را بحرکت آورد و حاشا بلکه در چنین صورت به تقدس خدا بحث وارد می گشت و دیگر در سورت التحریم مرقوم است

يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلب عليهم
 يعني ای پسر چهان کن با کفار شمشیر و منافقین بجت و بایشان تندی و سختی نما
 و دیگر در سورت البقره مرقوم است که کتب عليكم القتال وهو
 کره لکم یعنی مقاتله شما امر شد و این از برای شما که اهت دارد و دیگر در
 سورت النساء مسطور است که فليقاتل في سبيل الله الذين يثرون
 الجيوب الدنيا والاخرت ومن يقاتل في سبيل الله فيقتل او
 يغلب فسوف نؤتيه اجرا عظيما يعني جهاد کنندگان در راه
 خدا آن کسانی که می خشد بجایات دنیا آخرت را و هر کس که در راه خدا

نهاد نماید و قتل رسد یا غالب آید بد رستی که با با و جسم عظیم خواهیم
 زد و دیگر آیه آتی سورت الانفال نیز باین مطلب منسوب است که و قاتلوهم
 حتی لا تلوک فتنه و يكون الذین کلمه الله بنی مقاتله نماید با کفار
 تا دیگر فتنه نماند و دین با کلمه دین خدا باشد و دیگر در سورت النساء سطورا
 که فان لو لو تخدوهم و قاتلوهم حيث وجدوهم یعنی کسانیکه از اسلام
 برگردان شوند بگیرید آنها را و قتل رسانید و هر جای پدید آنها را و دیگر در سورت
 الانعام مرقوم است که من یشاء الله یضلهم و من یشاء یجعل علی
 صراط مستقیم یعنی هر که ا خدا بخواهد بضلالت می برد و هر که ا نخواهد در راه
 راست و امیدارد و دیگر در سورت البقره نوشته شده است که ان الذین
 کفرو سواء علیهم انذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله
 علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب
 عظیم یعنی آنانی که کافرانند شادانی ندارد اگر تو بایشان نصیحت دهی یا نه ای آنها را
 نخواهند آورد خدا و لما و کوشهای ایشان را مهر نموده است و چشمان آنها
 پرده کشیده است و مورد عذاب عظیم خواهند گشت و دیگر در سورت الاحزاب
 سطور است که من یشاء الله فهو المهنذ و من یضل فاولئک هم
 الخاسرون و لقد ذرانا الجهنم کثیرا من الجن و الانس یعنی هر کس
 که خدا بدایت نماید او بدایت خواهد یافت و آنانکه بضلالت اندازد و هرگز

بپاک خواهند کرد و بد رستی که با بسیاری از جن و انس را بجهت جهنم فرستاده
 درین صورت بنا بر مضمون پنج آیه اول که در خصوص جهاد از قرآن ذکر نمودیم لازمی است
 که محمد و عطف قرآن بر ضرب شمشیر قوت دهد و مردم را بکبر استیلا بایمان آورد و مجبور
 بطریق اسلام قایل و متقد سازد و هر کس که دین محمد را قبول کرده است اگر چه
 بعد نکول و بازگشت نماید در هر جای که او را یابند در همان سلامت مقبولش سازند پس
 دیگر آدمی چنانچه تجوی حقیقت و فکر و کشمکش نمودن در خصوص طریقت قرآن مجال و خرقی
 نخواهد یافت بلکه از مضمون قرآن چنین استقفا میکند که شخص یا جبراً او را بکفر و یا ایمان آورد
 یا این که تقبل برسد نهایت در این حال قدرت فاعل تشاری که از خدا با آدمی داده شده
 است که نظیر آن اختیار قبول و رد نیک و بد در خود انسان است با کبریا و طریقت
 می کرد و دیگر بنا بر مضمون سه آیه آخر که مرقوم داشتیم قائل تشاری آدمی بالمره باطل
 می کرد و بر تبه که جهت ایمان آوردن یا نیارودن هیچ قوت و قدرتی در دست
 انسان باقی نمی ماند و بنا بر این نصیحت و تسلیم دادن بهم بی فایده و باطل خواهد بود و دیگر
 شخصی را که خدا از ازل کافری و ملحدی قسمت کرده است دیگر چه فایده دارد
 که با نصیحت و تکلیف ایمان نمایند و حال آن که همان بی ایمانی و ملحدی تقدیر قسمت
 او بوده است پس نظر بر مضمون آیات مزبوره قرآن چنان مفهوم می کرد که العیب
 از بابت خدا مانند پادشاه ظالمی عدالت و مهربانی خود را از نظر انداخته بعضی از ایشان
 را بجهت ایمان و بعضی را از برای کفر و عصیان و جهنم مندرج و از ازل تقدیر نموده

ایشان را چنین نموده است که ابد الابد در دوزخ بسوزانند پس بنا بر این خدا نه محض نیکی
و خوشحالی بندگان خود را خواستش کند است بلکه هلاکت ابدی بعضی را خواسته
و ایشان را از برای همین آفریده است اما اگر احیاناً این آیات مذکور درست و درست
بوده باشند هر آینه لازم می آید که بعد است و رحمت خداوندی نقیض برسد و جز
ظلم را مطلقاً نباشد اما چون نقیض در امر خداوندی محال است پس یقین و آشکارا
که کتابی که چنین آیات در آن مسطور گشته کلام خدا نیست در این باب نیز معنی نخل
در اشیای مراتب از معنی قرآن افضل و برتر است چنان که بخشی که از برای انسان
در نخل وعده شده است نه در خوردن و آشامیدن است بلکه آرام و خوشحالی
قلب در روح القدس است یعنی در چشیدن لذت رضامندی خداست و این
آوردن آن که در این عالم قباطیس و محبت خدا گردیده است بطریق اولی در آن عالم
بجمله اقرب تمام یافته خدا را کاملاً خواهد شناخت و پیچیده و تعب لایق بعمل خواهد آورد
چنان که این مطالب را در فصل خفیم باب دوم این رساله ذکر نمودیم و بنا بر این
در رد و قبول حقیقت آدمی فاعل مختار است و اگر کسی اراده و خواستش ایمان
آوردن نماید روح القدس جهت ایمان آوردن و بانجام رسانیدن اراده و کلام
خداوندی با و قوت می بخشد و الا اگر آدمی خواستش ایمان آوردن را نداشته باشد
بموجب حکم انجیل نمی گردین است که جهت بی ایمانی هیچ کس را ظلم ننماید
لیکن چنان کس در انجیل پان شده است که جهت بی ایمانی خود آن شخص یقیناً لعن

الهی که فرخنده گشت و دیگر تعلیمات انجیل نسبت بقرآن براتب شیرین و تسلی دهنده
 و آدمی را فاخر و العالی و رحمت سازن است زیرا که بنا بر مضمون قرآن آدمی
 در این ملک است که بلکه من یکی از آن کسانم که بجهت بی ایمانی و از برای پراساخن
 جهنم آفرین شده اند و بدیلت ابدانجات نخواهم یافت نهایت انجیل بهر
 اشکار می گوید که مضطرب مباش زیرا که خدا هیچکس را بجهت هلاکت خلقت
 نکرده و هیچکس را مقدر جهنم نساخته است بلکه خواهش محبت موفوره اش نیست
 که یکی نجات یافته بخت جاودانی را تحصیل نمایند و نیز بیان می کند که آدمی بجهت خدا
 باشکوهی و تقیسنی کلی از آن دریافت می تواند نمود که خدا فرزند خود را باسانیت
 و حقارت و مصلوب گردیدن سپرده است محض از برای این که هر آدمی بگو
 عیسی مسیح عفوکنایان و راهی از عقوبت آنها یافته بخت جاودانی را تحصیل کند
 بشرطی که آدمی نیز بخیل متعقد گشته قلبا خدا را دوست دارد و طبع و منقاد
 او باشد و بنا بر آیات بسینات انجیل فقط آنان بهلاکت می رسند و جهنم اندا
 می شوند که بجهت خدائی را که در مسیح پان و ظاهرا هر گردیده است قبول نمی نمایند
 و مسیح ایمان نمی آورند و او را رها نده خود نمی دانند و رفتار بد و بی انصافی
 و ظلم و ستم را شعار و شیوه خود می سازند نهایت مخفی نماند که در قرآن چنین آیات
 نیز یافت می شود که مضمون آنها بخلاف مضامین آیات مذکوره آمده است
 قرار که در راه دین اگر اه و ظلم و ستم ننمایند و بان کسانی که از دین اسلام بازگشت

نمایند زحمت ندهند چنان که تفسیر آئینی درین آیات بیان کرده است مثلاً در
 سورت البقره که وهو العلی العظیم لا اکراه فی الدین یعنی خدا اعلی و عظیم است
 و در خصوص دین باید جبر نشود و در سورت الفاشیه مفسر گشته است که فذلک انما
 انت مذکر لست علیهم بمصیطر یعنی (محمّد) تو نصیحت ده زیرا بدرستی تو
 هاجمی و در ماده ایشان حکم دزوری نداری و در سورت النور تحریر یافته است
 که قُل اطعوا الله و اطعوا الرسول انوا لولانا علیها ما حمل و علیکم
 ما حملتم و ان تطعوه نهضند و او ما علی الرسول الا البلاغ
 المبین یعنی بگوای محمد که اطاعت خدا و اطاعت رسول نماید اما اگر باز کشت
 کنید با و لازم است که امری که سرادار اوست بیمل پیاورد و شما لازم نمی
 که لازمه خود را با انجام برسانید و اگر با و اطاعت نماید هدایت خواهید یافت و الا چیز
 که سرادار رسول ماست محض باشکارسازی و عطف نمودن است و در قرآن بضد آیات
 مزبوره چنان آیات نیز مرقوم اند که در آنها به بی ایمانان چنین تکلیف شده و بیان
 گردیده است که اگر بقران ایمان نیاورند اصحاب جهنم خواهند شد چنانچه بنا بر مضمون
 این آیات اختیار قبول یا رد کردن تکلیف ایمان در انسان باقی است و ایضا
 هر چندی که در اکثر آیات قرآن مفسر است که عیسی مسیح محض بشر و بنده و خیمبر بوده است
 لیکن بضد آنها باز در دو موضع قرآن بیان شده است که مسیح از جنس نبی بود
 بشریت بلکه مرتبه اشش اعلی است چنانکه در سورت الفسا بیان کرده است

که انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و كلمه القضا الى مریم و
روح منه یعنی بدستی که عیسی مسیح ابن مریم رسول خداست و كلمه اول یعنی كلمه
خدا که القاشد بریم و روحی است از خدا منحنی نماید لفظی که درین آیه مسیح كلمه خدا
خطاب شده است انتقال یافته انجیل است چنان که در آیه اول و چهارم فصل
اول یوحنا مرقوم است که بود در ابتدا كلمه (یعنی مسیح) و آن كلمه تترجسد بود و آن كلمه
خدا بود و همان كلمه جسم شن در میان ما قرار گرفت و نیز در قرآن الفاطر روح الله مسیح
منسوب گشته است چنانکه در سورت التویم بیان یافته است که و مریم ابنت عمران
التي احصنت فرجها فنحن آفیه من الروح خانی مریم خسترة
آن است که بکارت خود در محصون داشت و از روح خود ما با و بدیدیم اما واضح است
که این آیات ضد و خلاف آن آیات می باشند که معنی آنها بر انکار الوهیت مسیح
آمده است و از اینگونه اختلافات که آیات مزبوره و سایر آیات بیکدیگر دارند اگر چه
باز دلیل می توانستیم آورد که قرآن از جانب حدانیت بسبب آن که احکام
معانی و صفات احکام در کلام خدا از جمله صفات ناقصه است لیکن اقدام بر
قیل دلائل و بیان آنرا لازم ندانستیم زیرا از مطالب و دلائلی که تا حال در این فصل در
باب معانی قرآن ذکر نمودیم بالکلیه ثابت و واضح گردید که قرآن کلام خدا نیست و چون تعلیم
قرآن چنانکه سابقا ثابت گشت ضد و خلاف تعلیم انجیل است و تقاضای روح آدمی
ساکت نمی سازد و بعضی آیات قرآن به تقدس و هدایانی و عدالت خداوندی نقص می

بهرسانند در اینجا واضح و آشکار است که تعلیم و معانی قرآن آن شرط را که در و پناه
 و در ابتدای این باب جهت صدق الهام حقیقی ذکر نمودیم مسلماً با انجام نمی رسانند
 خلاصه آن تجسس و ذقت گذشته تماماً معلوم کردید که از تعلیم و معنی قرآن ابد دلیل
 از برای حقیقت و از جانب خدا بودن آن یافت نمی شود بلکه از همان معنی و حکیم بود
 تا مگر ثابت می کرد که امکان ندارد که قرآن کلام خدا باشد

مخفی نماند که مفسران قرآن در بعضی اوقات آیات مذکوره را بخلاف معنی ظاهر
 لفظ تفسیر نموده و معنی دیگر بر آن قرآن داده بمضمون دیگر تا ویل می نمایند و جهت پوشیدن
 نقص آن آیات قانون منسوخیت را بیان آورده و همین عذر را مایه دلیل خود ساخته می گویند آیه که
 بعد نزول یافته است اگر بمضمون آیه قبل صدقیت داشته باشد آن را منسوخ ساخته و همه می شناسند
 که چنین آیات منسوخ شده در قرآن ثبت گردین است اما هر کس که اندک فکر کند و
 وقت گیرنده است خواهد فهمید که چنین قاعده نیز عجیب و نقص دارد و در باب آن آیات که
 منسوخ نموده لیکن معنی ظاهری آنها ناقص و نالایق است می گویند که آنها معانی عسل و
 باطنی دارند بعضی از ایشان میگویند این ادعا را نیز نمی کنند که گویا آیات قرآن نه محض معنی
 دارد بلکه در هر حرف و لفظ آن هفت یا هفتاد معنی باطنی ستر است و هم می گویند که
 معنی قرآن با مرتبه اعلا است که نه شخص عوام بل همه فاضلی نیز بدرک و تشخیص آن قادر
 نمی باشد و بدین سبب علمای متهی یا سایر همدیان خود چنین تکلیف می نمایند که در درک کتب
 قرآن همان مرتبه اکتفا نمایند که مفسران گفته و تاویل نموده اند پس بدین طریق مفسران

و علمای عیب و نقص قرآن را از خلق پوشیده و از فهمیدن معانی حقیقی قرآن باز داشته اند
و علمای در تفسیر و تاویل معانی قرآن معنی ظاهری الفاظ متوجه نکردند اکثر آیات قرآن را
بطریق خواهش و صلاح خود تفسیر کرده و تاویل نموده اند و اگر بالفرض آیات قرآن
یا همشاه معنی داشته باشد در آنوقت اگر شخصی خواسته باشد که موافق صلاح خود هزار
معنی تفسیر را بد صورت امکان خواهد داشت پس در خیال دیگر کسی نخواهد دانست
که معنی حقیقی قرآن کدام است که بدان عمل کرده شود و چون مفسران هفت یا همشاه معنی
قرآن را پیدا نموده و در تفسیر معنی باطنی موافقت ندارند پس تشویش شخص فکر کننده و بزرگوار
زیاده خواهد شد که خواهد دانست که در خصوص معنی قرآن چه فکر نماید و کدام معنی آنرا قبول کند
خلاصه اگر چنانچه محمدیان ادعا نمایند که قرآن هفت معنی باطنی یا زیاده داشته باشد
و یا معنی قرآن بدین طریق می باشد که محض بعضی علماء و برخی فضلا می توانند فهمید پس این
شخص فکر کننده را به تشویش تمام انداخته و او را در تشنگی کلی خواهد گذاشت زیرا که
در قلب خود خواهد گفت که اگر قرآن بیست و هفت یا بیست و هشت یا بیست و نه یا بیست
پس نه اینکه علماء و فضلا معنی آنرا باید بفهمند بلکه می بایست هر کس بقوه خود از مطالب
معانی آن اطلاع و آگاهی یابد و نیز فکر کننده خواهد گفت که اگر معنی آن را نتوانم
درک نمود پس تکلیفات آن را چگونه با انجام رسانم یا اگر قبول علماء عمل نمایم چه
طریق یقین حاصل خواهد گشت که آنها سهو و زیاده معنی درست و راست
را بمن نگذارند فی الجمله هر فکر کننده با معانی معلوم و واضح خواهد کردید که ادعای

مذکوره در باب معانی باطنی قرآن اصلی و بنائی ندارد و بنا بر بنی این آیات قرآن
 نیز دعای مذکوره بطل و خلاف است زیرا که در سوره آل عمران نوشته شد
 است که هو الذی اتزل علیک الکتاب منه آیات محکمات
 هیهات اول الکتاب واحرمنا بیات فاما الذین فی قلوبهم
 زنج قد یبغون ما فاشبه منه استغناء الفتنه واستغناء و بیه و ما
 یعلمنا و بیه الا الله والواحدون فی العلم یقولون آتیه کل من عندنا
 وما یندرک الا اولوالالباب طایفه خداست که کتاب را بتو نازل کرده
 است و بعضی آیات آن کتاب که محکم شده باشد با شکاری و آسان فیه می شود و آنها را
 کتاب اند و سایرین تشابهات بی تمثال است اما آتانی که در طلب شان شک و خدای
 هست بجهت مشتبه انگیزی می خواهند که بتاویل آیات تمثال دست او نری نمایند و حال
 آن که غیر از خدا تاویل آنها را احدی نمیداند اما آتانی که در علم راسخ و استوار اند می بیند
 که با آنها ایمان آورده ایم و تمامی آنها از پروردگار راست و هیچکس پند نمی گیرد که
 صاحب عقل با این آیه را بنا بر رای مفسران جماعتی ترجمه نمودیم زیرا بطریق که
 آنها این آیه را تفسیر کرده اند نظر بعرف و نحو علم عربی در هست و بتسل و
 تمامیت معنی آیه مناسب و مطابق است زیرا که اگر الفاظ والواحدون فی العلم
 زعم مفسران شیعه است با الفاظ سابق معطوف باشد در آن حال می بایست که پیش
 از لفظ یقولون یک واو ضمیر اشاره که عبارت از و هم است بوده باشد

و چون در کلمات قبل بنقطه و حسی عظام اشاره شده است که محض آنان که در قلب
 خرابی هست تا ویل آیات متشابهاست را جو یا و طالب اند پس ازین واضح می شود
 که علمای شیعه هم در فهمیدن معنی این آیات عاجز و قاصر اند زیرا که اگر ایشان فی الحقیقه
 قلباً از متابهاً محمد اند با تنه و اجب است که درخواست تا ویل آن گونه آیات
 نباشند و همچنین الفاظ بعد که امتنا کل مرعند و بناست صحت و درستی
 و تفسیر مذکوره را ثابت می سازد زیرا که کلمات والو اسخون فی العلم بقولون راجع
 است بالفاظ و مایع لکنا و هلیه الا الله یعنی باین معنی که آنانی که در علم و دانستن
 قرآن راسخ اند و در قلب شان زینغ و شک نیست می گویند که هر چند می که ما
 آیات متشابهاست را نمی فهمیم باز آنها را قبول می نمایم و هر چیزی که در
 قرآن هست از خدا می دانیم پس از مضمون این آیه تر آن معلوم و فیه می گردد
 که در قرآن دو نوع آیات سطور اند قسمی با شکاری و آسانی فهمیده می شود که معانی
 آنها از الفاظ ظاهری مفهوم می گردد و این قسم آیات بنای قرآن اند و سوای
 اینها یعنی قسم دوم چنان آیاتی می باشند که با آنها متشابهاست گفته می شود پس
 آنها متضمن معانی باطنی هستند چنانکه بغیر از خدا هیچکس آنها را درک نمی تواند
 نمود و نباید که کسی در خصوص فهمیدن و تا ویل آنها سعی نماید لکن در هیچ موضع
 قرآن اشاره نشده است که آیات متشابهاست کدام اند پس درین صورت
 آشکار است که آیات متشابهاست محض آنها می باشند که در آنها اشاره نشده است

که معانی و مطالب آنها بطریق تمثال است و سایر آیات که در آنها چنین شده
نی باشد باید که معنی آنها را ظاهر و لفظاً فهمید زیرا که این نوع تفسیر بقانون صحیح تفسیر
و موافق می آید چنانکه ضابطه و قانون تفسیر صحیح این است که اولاً می باید که مفسر
کتاب را چنان دریابد که در مفسر مصنف بوده است پس شخص مطالعه و تفسیر کننده
کتاب باید که از احوال ایام مصنف و از عادات و مذہب آن طایفه که مصنف
در بیان آنها تربیت یافته است اطلاع و آگاهی داشته و ہم از صفات و احوالات
خود مصنف خبردار باشد نه آن محض بداستن زبان آن کتاب اکتفا نمود
به ترجمه و تفسیر آن اقدام نماید و ثانیاً باید که بسلسلی مطالب کتاب تجزیه
گشته ملحق سخنان قبل و بعد را متفرق سازد و هر مطلبی را که بخوابد تفسیر کند باید
با یکی آن مواقع که باین مطلب مناسبتی دارند مقابله نموده بآب آن تفسیر نماید و
ثالثاً چون معنی ظاهر ظاهری که در گفتگو مشهور است همان معنی است که مصنف
بآن معنی الفاظ را در کتب خود ضبط و ثبت می نمایند پس باید مفسر نیز از آن معنی
ظاهر و مشهور دست برندارد مادام که از خود موضوعی کتاب معلوم کرده
که مقصود مصنف در این موضع تمثال و کنایه بوده است و در صورتی که تمثال باشد باید
که در آنحال نیز معنی را موافق تمثال تفسیر نماید و الا مفسر محض بنابر خواهش خود
نمی تواند تفسیر نمود و هر کس که تعصب را کنار نهاده و بطریق انصاف بمعنی آیات تمثال
که درین رساله ذکر نمودیم ملاحظه نماید خواهد فهمید که موافق تفسیر صحیح و قانون مذکور

معنی آن آیات بهین معنی است که ما ترجمه کرده و تفسیر نمودیم و در هیچ یک از آنها
بمثال و تشبیهی اصلا اشاره و طعنائی نکرده است

فصل چهارم

در ذکر کلمات چند در باب سرقا سر و

صفات محمد است

در فصلهای گذشته ثابت گردید که از عبارت و مضامین قرآن دلیل ازجا
حد بودن آن صادر نمی شود و لاجرا در قمار محمد رجوع نموده خطبه نمازیم که یا صفا
پیغمبری است و ظاهر و هویدا گردید یا نه در استیلاهی این باب ذکر نموده ایم که
یکی از صفات پیغمبری این است که خمسه یا پیش گفته از و ظهور رسیده و صدور
یابد نهایت نظر بکلام واضح قرآن هیچ معجزه از محمد صدور نیافته است چنانکه در
سورۃ العنکبوت سطور است که و قالوا لولا انزل علیہ آيات من ربک
انما الایات عند الله وانما اتانا نذیر مبین یعنی می گویند که اگر پروردگار
او با و علالتی نازل نکرد ایمان نخواهیم آورد (بگو ای محمد) بدرستی که آیات
در نزد خدا آیند و تحقق که من آشکارا نصیحت دهنم ام و همچنین در صورت بی اثبات
نیز مذکور است که و قالوا لنؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا
او تكون لك جنة من نخيل وعنب و تفجر الانهار خرلا لها ففجر
او نلفظ السماء كما نزع عث علینا کفا او ناثی بالله و الملائكة

بُبْلَا اَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ ذَرْوِ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ تُوْنُ
 لِرَفِئِكَ حَتَّى تَنْتَرِلَ عَلَيْنَا كُنَّا بَانْفِرُوهُ فَلِ سُبْحَانَ رَبِّيْ هَلْ
 كُنْتُ اِلَّا بَشَرًا مِّثْلُ سُوْلَا يَعْنِي اَمَانِي كُوْنِدْ كِه مَاتُو بَرَكْزَا اِيْمَانِ نَحْوًا سِيْمِ اَوْ
 نَكِه تَوْجِيْهَتِ مَازَرِ زِيَرَتِ چِشْمَةُ آبِ جَارِي نَسَا زِي يَا بَاشَد تَرَا بَسْتَانِي
 اَز خَرْمَا بَسْتَانِ اَكُو رُو رُو اَنه كُنِي چُو يَهَارَا بِطَوْرِ جَارِي يَا بَزِيَرِ پَاوَرِي آسْمَانِ
 چَنَانِ كِه اَدَا كَرْدِي يَا پَاوَرِي خُدا وَفَرِشْتَمَانِ رَا جَمِيعَتِ شَهَادَتِ يَا بَاشَد تَرَا
 خَانَهُ اَز آرَايشِ طَلَا يَا بَرِ بَالَايِ آسْمَانِ بَرُوِي وَبَا لَارَشَن تَرَا بَاوَرِ شَوَانِيْمِ كُوْد كَر
 فَرُوْد آري اَز بَرَايِ مَكْتَابِي كِه مَاجُوَانِيْمِ دَر جَوَابِ اِيْشَانِ بَكُو (اَلْحَمْدُ لَكَ كِه شَكْلُ بَد
 بِه پَرُو رُو كَارْمَنِ آيَا نِيْسْتَمِ مَكْرُبَتِي بِخِيْبِ مَبْرِي فَرِشْتَادَه شَدْنِ اَمِ وَدِكِرِ
 سُوْرَتِ الْاِنْعَامِ مَر قَوْمِ اَسْتِ كِه وَافَقُو بِاللهِ جَهْدًا اِيْمَانِهْمُ لَنْ جَانِيْمِ
 اِيْنْدَه لَوْ مَنَنْ بَهَا فَلَ اِنَّمَا الْاَيَاتُ عِنْدَ اللهِ وَمَا نَشْعُرُ كِه اِنْفَا
 اَوْ جَاءَ مَكِّي هُو مَنُوْنِ يَعْنِي بَا سُو كُنْدِ نَجْمَتِ خُودِ تَسْمِيَا دَنُوْدَه اَنْدَكِه اَكْرَا بَا اِيْشَانِ مَحْجُوْه
 نَازِلِ شُوْدِ بَرِ سَتِي كِه بَا اِيْمَانِ بِيَاوَرَنْدِ بَكُو (اَيُّ مَحْمُودِ) تَتَحَقَّقُ كِه مَحْبُذَاتِ دَرْزُو
 خُدا يَنْدِ وَشُمَارَا اَكَاَهِ نَكِه دَا يَنْدِ زِيَرِ اَكِه اَكْرَا مَحْجُوْه بِيَا يَدِ بَا زَا اِنْفَا اِيْمَانِ نَحْوًا اِيْنْدِ اَوْرُو
 اِيْضًا دَر بَيِّنِ سُوْرَةِ سَطُوْرِ اَسْتِ كِه مَا عِنْدِي مَا نَشْعَلُوْنَ بِه اِنَّ الْحَكْمَ
 اِلَّا اللهُ بِفَضْلِ الْخَيْرِ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِيْنَ فَلِ لَوْ اَنْ عِنْدِي مَا
 نَشْعَلُوْنَ بِه لَفَضْلِي الْاَمْرِ بِيْنِي وَبِيْنِكُمْ يَعْنِي بَكُو (اَيُّ مَحْمُودِ) كِه نِيْمِ

در نزد من انجیری (یعنی معجزه) که شما در خصوص آن استعجال می ورزید زیرا که
 حکم از خداست و ادا حق را ظاهر خواهد ساخت و اوست که بهترین حکم کننده گان است
 بگو (ای محمد) بدرستی انجیری (یعنی معجزه) که میخواسته بودی بعمل بیاورد اگر در نزد
 من می بود هر آینه بانجام می رسید امری که فیما بین من و شما بود پس و انچه ازین
 آیات منہوم می گردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نساخته و بطاهر ساختن هم قادر
 نبوده است و هر چند که مفسران قرآن ادعای می کنند که چون خدای دانست
 که اشخاصی که این معجزات را از محمد می خواسته اند اگر چنانچه می دیدند باز ایمان نمی
 آورند پس بنا بر حجت خود محمد را ما را زون ساخت که معجزات را ظاهر سازد
 تا که عذاب آنان که معجزات را دین و ایمان نیاورند تخفیر آید و الا سوا
 اوقات مذکوره محمد را قدرت اظهار معجزه بوده است نهایت بنا بر این ادعا
 که مفسران بیان می آورند بواسطی کلی محمد را کاذب می سازند زیرا که درین آیت علی الصلوة
 و الریاء آخر خود محمد اشکارا قرار می نماید که کار من محض نصیحت دادن است و الا
 اگر احتشیا را اظهار معجزه در من می بود هر آینه آنها را بفرصه ظهور آورده و باین
 طریق اتمام حجت می نمودم و علاوه بر این مدعیانی که حجت ثبوت رسالت
 دلیل معجزه می خواسته محمد ایشان را در هیچ جا و پیچوقت بمعجزه که سابقا
 کرده باشد رجوع نکرده و نیز نگفته است که من بعد معجزه از من صد دریا قه و ظهور
 خواهد رسید و بدین است که اگر چنانچه از محمد معجزه وقوع یافته هر آینه

مدعیان خود را با آنها رجوع کرده و مجاب می ساخت و آنها هم بحجت ایمان نیاوردند
 دیگر عذری نمی توانستند آورد لیکن از همین مطلب که مدعیان همیشه مطلب معجزه
 از محمد می کردند و آنها را هیچ وقت بمعجزه رجوع نمی کرد بلکه آشکارا
 می کردند که محمد ابد بمعجزه تنموده و قدرت معجزه را هم نداشته است چنانکه
 این مطلب بواسطه تمام از سوره بنی اسرائیل معلوم می گردد که در آن مرقوم است
 که ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون
 یعنی هیچ چیز را مانع نشده است که ترا با معجزات بفرستیم مگر اینکه اولین
 اولین را که با معجزات فرستادیم باز کاذب دانستند نهایت بعضی اوقات
 محمدیان بآیه سورت القمر را چنانکه مفسر است که اقرب الساعه و انش
 القمر یعنی ساعت (یا روز قیامت) رسیده و ماه شکافته شد جهت معجزه محمد
 دلیل آورده می خواهند که از مضمون آیه نزوله معجزه محمد را ثابت سازند چنانچه
 این که از مضمون خود آیه معلوم و یقین نمی گردد که محمد نسبت داشته باشد بیک
 موافق قاعده تفسیر صحیح معنی آیه بر روز قیامت منسوب است زیرا که آیات
 ششم و هفتم و هشتم همین سوره نیزند که روز قیامت منسوب است چنانکه
 سبب بعضی مفسران نیز از آنجمله قاضی پضاوی و غیره کلمات اقرب الساعه
 مبنی بر روز قیامت تفسیر نموده و نسبت داده می گویند که یکی از علامات روز قیامت
 موافق مضمون این آیه این است که ماه شکافته خواهد شد و اگر چه بعضی مفسران

این آیه را بجهت نسبت داده می گویند که معجزه او بوده است لیکن از مضمون خود آیه معلوم نمی گردد که معجزه منسوب است زیرا که اسم محمد در آیه مذکور ذکر نشده است که ماه را او شکافت بلکه محض گفته شده است که ماه شکافته شد و چون قائل فعل با اسم معلوم نکردیده است پس اگر مفسری خواسته باشد که معنی اینجسی یا یجسی یا یجسی ثلاثه و یا بغیره نسبتی بدهد صورت امکان خواهد داشت پس بنا بر سببهای فوق و آیات مسطوره واضح و یقین است که به آیه مذکوره ثابت نمی گردد که محمد معجزه کرده باشد و دیگر اخبار قبل از وقوع نیز در قرآن ذکر نشده است یعنی چنین گفتنی که مانند پیشین گفتنی کتب مقدسه باشد در قرآن ذکر نشده و تحریر یافته است نهایت مفسران آیات آیه قرآن را ذکر نموده می گویند که در آنها خبر اخبار قبل از وقوع وارد گردیده است از آنجمله در سورت القمر مرقوم است که امر بقولون نحن جميع منتظر سیم هزم الجمع و یولون الذین یعنی آیا آنها می گویند که ما کرده پر زور و داد ستاننده هستیم اما همان کرده خواهند گرفت و خواهند برگشت مفسران می گویند که این کلمات قبل از وقوع دعوی بدر دارد یافت چنانکه بعد از غلبه محمد بر لشکر قریش صدق این آیه بعمل آمده لیکن اصل حقیقت و صحت این آیه بدین طریق است که چون اصحاب و لشکر محمد فهمیده بودند که تعداد لشکر قریش از تعداد لشکر خودشان مضاعف بسته باین سبب خوف و هراس بر دل ایشان ساری شود چنان که از سوره انفال و از باب سی ام جلد دوم کتاب حیات القلوب که گم پی

جنگ بدر را پانی می کند واضح است که ترسیده بودند لهذا محمد ترزل آنها را استیلا کرد
 محض جهت رفع خوف و بسبب طمیسنان و دلیر ساختن لشکر ماین خود آیه مذکور
 را پانی ساخت چنان که این قاعده در میان بر سر دارد و هر لشکر گشی متداول است
 که قبل از دعوی این چنین سخنان را جهت طمیسنان و جرات دادن بشکر خوش گوید
 و اگر پناهی اتفاق افتد که دشمن غالب آید حرف او نیز صورت صدق می پذیرد
 و آیه دیگر نیز که مفسران می گویند خبر قبل از وقوع را دلیل است در سورت الزم
 مرقوم است چنانکه الغلبه الروم فی ادنا الارض و هم بعد
 غلبه مغلوبون فی بضع سنین یعنی اهل روم در ولایت تر دیکه شکست
 کردند اما بعد از مغلوبت ایشان غالب خواهند شد در چند سالها بنا بر قول
 اکثر مفسرین این آیه یکدو سال قبل از هجرت محمد دارد و کردید یعنی در وقتی که خسرو پسر
 پادشاه ایران بشکر روم شکست داده ولایت شام را از دست پادشاه روم
 گرفت این آیه دارد کردید اما هفت بهشت سال بعد از وقوع این واقعه باشد
 روم بشکر خسرو پسر غالب آمده بود و شکست داد پس بنا بر ادعای مفسرین صدق قول محمد
 بطور رسید اما اگر بالفرض قبول نمایم که ادعای مفسرین راست و درست است
 که قبل از غلبه لشکر روم بشکر ایران آیه مذکوره دارد کردید است
 و صف این باز واضح است که مانند آیه اول این آیه را نیز محض بسبب طمیسنان
 و فراموشی دادن اصحاب خود محمد بیان کرده و مضمون آیه مذکوره را حسب

کمان یا خورده پنی خود کشته است چنان که این قبیل سخنان در هر ایام از صاحبان
 عقل و فکر شنیده شده است یعنی مانند این که اگر دو پادشاه یکدیگر جنگ داشته
 باشند و یکی شکست بخورد پس شخصی محض حرب کمان خود می تواند گفت که پادشاه
 مغلوب گشته بعد از چند سال دیگر باز غالب خواهد آمد و نیز اگر شخصی از احوال و اوضاع
 و قوت و دین پادشاه مطلع باشد و بداند که استعداد پادشاه مغلوب گشته زیاده
 بر استعداد آن پادشاه است که از اتفاقات غالب آمد پس در بعضی
 بنا بر خورده پنی در رسم خود بطریق یقین نیز ادعای مذکوره را می تواند نمود پس
 چنین شخص صورت صدق بخشد و مستند به سخن ادعای رسالت نماید
 بکلام خود الهام گوید البته واضح است که از چنین شخص این چنین ادعا را
 صاحبان عقل و فکر قبول نخواهند کرد خلاصه بنا بر این مطالب تهمانی
 آشکار است که مضامین آیات مذکوره را محض حرب کمان و خورد
 پنی و مال اندیشی خود گشته و بیان کرده است و بدین سبب ابد دلیل راست
 محمد نمی تواند بود و اگر شخصی آیات مذکوره را از باب پیش گفتنیهای کتب مقدسه
 مقابل نماید در این صورت بالکلیه با وضوح و آشکار خواهد کردید که آیات
 مذکوره را محض کمان و سخن خود انسان است زیرا که مطلع خواهد شد
 که پیش گفتنیهای کتب مقدسه اختصاص بدو سه آیه ندارد بلکه چند صد پیش گفتنی
 در آن کتب بیان شده و مسطور اند بر تبه که صد و هزار سال قبل از وقوع آن گشته

سابقه خبر داده و بیان ساخته اند و تمامی آنها با انجام رسیده صدق
 فیتنه چنان که سابقا بتفصیل ذکر یافت فی الجمله از مطالب و دلائل
 که در این فصل مسطور گردید واضح شد که محمد معجزه ظاهرناحشه و از پیش لغتها
 بیان نموده است لهذا شرط دوم که در اوایل این باب جهت صدق پیغمبر
 صادق ذکر نمودیم اسلا با انجام رسید و دلیلی نیز جهت صدق رسالت
 محمد یافت نشد

نهایت معجزات کشیره و علامات غریبه و امورات عجیبه که گویا از محمد
 صادر گشته باشد محمدیان بزبان احادیث نقل میکنند اما در حقیقت و حقیقه آنها چند
 سبب شک کلی جهت سبب اول اینکه اصل نقلان احادیث زو جات و اقارب
 و اصحاب محمد بودند پس در صورت شهادت آنها در باره محمد چندان اسباب
 ندارد سبب دوم راویان احادیث چنان اشخاص شده که معجزاتی که از محمد نقل کنند
 بحیث خود ندیده اند بلکه بعد از انقضاء صد یا دویست سال که از وفات محمد گذشته
 بود راویان احادیث و نقلهای معجزات محمد را متواتر شنیده و جمع آوری نموده
 نصف آنها را بعقت بی اعتباری عمد انداخته و باقی را معتبر شمرده و تحریرها
 استدام و در زین در کتب تالیف کرده خودشان ضبط و ثبت نمودند از آنجا که این
 طریقی و ابن عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری و کلبی که از جمله راویان مشهوری باشند
 اما چون راویان مذکوره و سایرین که احادیث در کتب خود ثبت نموده اند معجزات

را که در کتب خود نقل می کنند بجهنم خود ندید و احادیثی که ترقیم کرده اند خودشان
 لفظاً از زبان محمد شنیده اند پس شهادت آنها در باره احادیث معتبره اعتبار
 تمام ندارد و بسبب سیوم این است که معنی اکثر احادیث بطریق می باشد که هر
 عاقل و فکر کننده اگر چنانچه تعصب و جانب داری را کنار گذارد و باسانی خواهد
 فهمید که محال است که همگی آنها راست و درست باشد چنانچه از مطالب احادیثی
 که در کتب حق یقین و عین ابحاث و سایر مطالب کشف شده است یعنی از شرح کیفیت
 و دوزخ که در مسایای آنها ترقیم یافته که در کنار نهرهای بهشت مانند کلهای کزک
 می رویند چنانچه چقدر مومنان بخواهند می کنند و باز در جایثانی می رویند
 مومنان چندان صد عوری و چند هزار زوج خواهند داشت و چه وقت که خواسته
 باشند مرغان بهشتی بخت و پیران کشته در سفره آنها حاضر می شوند و چون بقدر
 خواهش از آنها تناول نمایند باز زن و زن شده پرواز می کنند و انواع و
 اقسام مطبوعات و مشروبات و ثمرات کوناگون و ملبوسات فاخره و کمرانها
 و عمارتهای نرین از جواهرات و طلا و دیگر چیزهای بسیار دارند که تماماً مجانی
 و بی بخت حقیقی و آخر روی بالتمام ناگوار و نامناسب اند و در خصوص جهنم ذکر
 کشته که چند هزار سال بدهاد میدهند تا جهنم فروخته گشت و اهل جهنم بنحیر با
 بسیار بزرگ از گردن او بخت و لعین آتشین در پا دارند که از گرمی آن بخت
 و داغشان بچوش می آید و در عوض آب بایشان صدید جهنم و چرک و ریم

ز ناکا را نرا که در دیکهای حتم جوشانیده اند می آشامانند و در آنجا مار با وعقرهای قوی کل
 می باشند که اهل جهنم را عذاب دهند چنانچه این کذا را شات در اوراق ۱۱۶۴ الی ۱۱۶۵ کتاب
 عین الحیات از قول ابو بصیر که آنها را از امام حسین نقل کرده مفسلام قوم است و همچنین
 با کفلی نالایق و نامناسب است حدیثی که از امام حسین نقل است در باب انما
 زمین از برداشتن جبرئیل قبضه خاک را که می بایست آدم از آن خلق شود و آخر الامر
 ملک اموات قبضه را برداشت چنانکه حدیث مذکوره در صفحه اول و ورق ۱۶ جلد اول حیات
 القلوب مفصلاً مکتوب گشته و همین منوال است حدیثی که گویا فرشتگان در خصوص
 آدم با خدا مباحثه نموده چنانچه از قول امام محمد باقر در صفحه دوم ورق مذکور کن بحث
 تفصیلاً مقرر است و دیگر اینکه گویا در آسمان فرشته ای باشد در صورت خروس که
 از بزرگی پاهای او در فرشتهای طبقه به قعر زمین و سرش تیر در عرش است و بالهایش
 از مغرب و مشرق می گذرد و چون آن ملک در وقت نحر بالهای خود را می کشاید و
 بر هم می زند خروس های زمین هم بال بر هم می زنند و بانگ می کنند بخوکی
 مفصلاً از قول خود محمد در صفحه ۲ و ورق ۱۷۵ جلد دوم حیات القلوب مکتوب گشته و
 همچنین حدیثی که ابن بابویه از علی روایت کرده است که چنان فرشتگان بزرگ
 هستند که اگر یکی از آن با بر زمین بیاید زمین کنجایش او را نداشته باشد و یکی
 هست که از پایین دو شمش تا نرینه کوشش به قصد سال راه است و بعضی از آنها
 هست که بیک بال از بالهای خود افق آسمان را پر و سد می نمایند و بعضی از آنها

آسمان تا کمر اوست و بعضی هست که اگر آبهای عالم را بگویند نخست ابهاش ریزند بخت
 دارد و قس علی بذانچنانکه در صفحه ۲ ورق ۲۶ کتاب عین الحیات مفصلاً مرقوم است
 و دیگر گذارش هوج بن عتق که گویا دختر زاده آدم و قاتش پست و سه هزار و سیصد
 و بیست و سه ذراع بوده و ماهی را از ته دریا گرفته نزد چشمه آفتاب کباب کرده
 و خورده است و طوفان نوح از زانوی او کند شسته از قراری که در صفحه اول
 ۱۶۴ جلد اول حیات القلوب مذکور گشته و دیگر اینکه حق تعالی سک را از آبدان
 شیطان خلق کرده چنانچه از قول علی و محمد در ورق ۲۹ همان کتاب مسطور است
 و پنجمین آن حدیث که از قول امام جعفر در صفحه ۲ ورق ۱۶ کتاب مزبور ترقیم
 که در میان اولاد شیطان تلج نمی باشد بلکه تخم می گذارند و جوجه بر می آورند
 و ایضا آن حدیث که در صفحه اول ورق ۴۵ همان کتاب مرقوم گشته که امام صادق
 فرمود که ایس ملعون بعد از وفات آدم رفت و در پای درخت انجور بول کرد
 پس بدین سبب حصه آن بدبو دست کنس می شود و در میان احادیث عجا
 و دیگر نیز بسیاری باشند که مانند احادیث مسطوره بلکه زیاده بر آنها تماماً نقل
 و نقل و نامناسب اند سبب چهارم این که احادیث بسیار بخلاف و ضد
 قرآن آمده اند مثلاً باین قسم که در قرآن مرقوم شده است که از محمد سحبه
 بطور رسیده اما موافق احادیث نقل می کنند که سحبه بسیار و پیشتر از محمد
 بطور یافته و دیگر چنانکه سابقاً ذکر کردید که در قرآن بیان شده است که محمد کناه کار

بود نهایت بنا بر مضمون اکثر احادیث محمدیان بخلاف آن ادعائی که می کنند که
 معصوم بوده است یعنی گناه صغیره و کبیره از او اصلاً بوقوع نه پیوسته و آن
 ترین کل مخلوقات بود بلکه غیبت ایجاد دنیا و ما فیها همان است و پس و دیگر
 این که در تشریح آن بیان شده است که محمد در آثار درنا دانی و گمراهی بود چنان که
 در سورت الفتحی مرقوم است که **الله یجدک ایتماً فاقاوی و وجدک ضالاً**
فهدی یعنی آیت را (احدا) یتیم نیافت که پرورش کرد و نیز ترانیافت و **هدی**
 که بدایت کرد و همچنین در سورت الشوری نیز نوشته شده است
ما کنک نذری مالک کتاب ولا الا امان و لکن جعلنا
نورا فهدی به من نشاء من عبادنا یعنی تو (ای محمد) نمی دانستی که کتاب
و ایمان چه چیز است لکن ما او را نور کرد دانیده ایم که بدایت نمایم با او
بهر یک از بندگان خود که می خواهیم اما احادیث بعکس آیات مذکور
بیان و ذکر می کنند که محمد در ایمان تولد یافته بود و همان جهت در آیات طغوت
معجز است کثیره از وی بظهور رسید بحسبم اینک احادیث مختلف یکدیگر
مثلاً باین قسم که در میان اهل تسنن احادیث غیر آن احادیث هستند
که در میان شیعیان مشهور و مستدل شده اند و علاوه برین در میان احادیث
شیعه احادیث بسیار مضطرب و خلاف یکدیگر دارد شده اند بخوبی که از مضمون
ادعائی که از امام زین العابدین در صفحه اول درق ۲۶۸ کتاب حق الیقین

استباط می شود که گناه آدمی بگریه و زاری و فغان و عبادت و رکوع و سجود
 و روزه و زحمت با عفو نمی شود بلکه خدا محض بنا بر خواهش و اراده خود آنرا
 عفو خواهد کرد و حال این فقره با کلیه بخلاف آن احادیث پیشمارتر رقم ثانی
 که در ضمن آنها واضحتر گفته شده است که بتلذذت قسرها در روزه و رکوع
 و صدقات و غیره عفو گناه و ثواب بی مروت و تحصیل می توان کرد و دیگر در صفحه دوم
 ورق ۱۸۷ همان کتاب مسطور گشته که سیچکس در روز قیامت بعرصه حساب
 نمی رسد مگر بعد از آنکه شققت بسیار بکشد این مطلب نیز ضد و مخالف آن احادیث
 کثیره است که در مطایب آنها اظهار گشته که گریه از مومنان و شعیان می باشد
 که بی حساب و دخل هشت خواهند شد و همچنین در صفحه مزبوره کتاب مذکوره
 بسند کالصحیح علی ابن ابراهیم از امام محمد باقر روایت کرده است که اگر
 کسی را که در روز قیامت بطلبند محمد است لیکن بخلاف این در صفحه ۲ ورق
 همان کتاب می بینی بسند معتبر از امام جعفر چنین روایت نموده که در روز قیامت
 اوّل کسی را که بطلبند فوج خواهد بود و در صفحه اوّل ورق ۱۷۵ جلد دوم کتاب
 حیات القلوب از قول خود محمد مکتوب است که در شب معراج عیسی در آسمان
 دویم دیدم نهایت در صفحه اوّل ورق ۱۸۰ همان کتاب ابن بابویه از امام محمد باقر
 بخلاف آن بدین نحو روایت کرده است که گویا محمد عیسی را در آسمان به قسم دیده
 بهر حال نه آنکه احادیث یقین یکدیگر بهمین سها که تطبیق یافته بلکه دیگر احادیث

بسیاری باشند که ضد و مخالف یکدیگر اند بمرتبه که خود شیعیان در ترجیح
 صحت و غیر صحت آنها اکثر اوقات تشکیک دارند چنان که یقیناً می توان گفت
 که حدیث صحیح که ام است و همین طریق احادیث سنی نیز مانند احادیث
 شیعه است چنانکه بنا بر احادیث شیعه علی ابن ابراهیم ابن هاشم در
 اختلاف و ضد احادیث از علی ابن ابیطالب سوال کرد و علی در جواب باو
 چنان گفت که اگر تو معتبر و غیر معتبری احادیث را نیست توانی فهمید و در
 شناسنی اولی چنان است که الی ظهور ما مصلحتی منتظر باشی زیرا که او
 آن چیز را را واضح خواهد داشت چنان که بدین حدیث در باب سی و پنجم
 رساله شیخ جعفر اشاره کرده است و همین حدیث در کتاب کافی در باب
 اختلاف احادیث آن کتاب و اصحابین طرق مرقوم شده است که از علی ابن
 ابراهیم معقول است که یکدفعه بعلی گفت که در خصوص احادیثی که از محمد می باشند
 می شنوم که مختلف یکدیگر و هم ضد تر آن اند حتی تو هم آنها را معتبر ندانستی
 و از وی سوال نمودم که سبب این چه چیز است و درین صورت حدیث صحیح را چگونه
 می توان یافت پس علی ابن ابوطالب در جواب چند قانونی بجهت تشخیص حدیث صحیح و
 خلاف باو تعلیم نمود لیکن علی ابن ابراهیم ساکت نشده باز بعد از چند سوال و جواب
 بعلی گفت که اگر چنانچه بالفرض دو حدیث که مختلف هم باشند لیکن همه صحیح و
 درستی هر دو آنها قایل شده باشند درین صورت چه باید کرد علی در جواب گفت

برآمد این آن که حکما و قصات زیاده میل می نمایند آنرا قبول کرده دیگری را ترک کن
 علی ابن ابراهیم باز پرسید که اگر حکم بصره دوی آن حدیث اتفاق و میل نمایند
 در آنوقت چه باید نمود علی در جواب گفت اولی چنان است که صبر نمایی تا ما شرم
 ظهور نماید زیرا که صبر در شکست بهتر از فهمیدن خلاف است که سبب هلاکت باشد
 چنانکه آخرین حدیث در کتاب کافی بدین نحو مسطور است فان وافقها الخبر بن جميع
 قال نظر الى ما هم اليه اميل حکامهم و فضا نهم فترك و ياخذ بالآخر
 قلت فان وافق حکامهم الخبر جميعا قال اذ كان فاجبه حتى يلق
 اما منكم فان الوفوف عند الشبهات خير من الافتحام في
 الهلكات پس بنا بر اینگونه اختلاف که در میان قرآن و احادیث و در
 خود احادیث می باشد با شکاری تقیسنی کلی شخص است که اگر چنانچه احادیث
 با کتبه خلاف هم نباشند باز چنان استباری ندارند که آنها را در خصوص اعتقاد
 دلیل توان آورد خلاصه اگر بالفرض قبول نمایم که گویا محمد سرپیه و حجره نموده باشد
 باز قرآن او باطل است و خود او نیز پیغمبر صادق نخواهد بود زیرا که قرآن ضد و
 خلاف اخیل است و سابقا ذکر و ثابت نمودیم که اخیل کلام خداست و
 اسلام نسخ نشده و تحریف هم نکرده است و در آن نیز یعنی در آیات و
 فصل اول نامه بکلیتاً چنین حکم وارد است که هر کس که خلاف اخیل بگوید اگر چه
 پیغمبری نماید و یا در تصویر فرشته بطور آید باید که او را کاذب دانند زیرا که امکان

دارد که پیغمبر کاذب بچند یا بقوت شیطان چنین علامات عجیبه ظاهر و بنویسد
 که مانند مجسمه باشد و هیچ بخت بین مبتلایان خود تا کید انجمن سر نموده است
 که از پیغمبران کاذب و فریبندگان با حذر باشند چنان که در آیه ۲۴ فصل ۲۴
 گشته است که سحیان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست و علامات
 و چنان آیات ظاهر خواهند سخت که اگر ممکن باشد برگزیدگان را نیز اغوا خواهند کرد
 پس بخت صدق پیغمبری محض علامات غریبه دلیل کافی نمی تواند شد بلکه شخصی را
 که ادعای پیغمبری نماید محض در آنوقت قبول می توان کرد که تعلیم او بخیل موافق آمده
 و تمامی آن شروط و علامات که ما در پیاجه و در اوایل باب سیوم این رساله ذکر
 نمودیم در خود او در تسلیم او ظاهر و بنویسد در چنین صورت او را پیغمبر خدا و صدق
 غریبه او را نیز معجزات خدای می توان دانست و الا فلا

و در خصوص اینکه خواص و صفات محمد که درین آیات بر قوم گشته اند چنین
 و چنان بریم مثلاً در سورت الاحزاب که یا ایها النبی انا احللتنا از واجبات
 اللاتی انبت اجورهن و ما ملکت یمینک مما افاء الله علیک
 و ابضا و امره مؤمنه ان و هبت نفسها للنبی ان اراد النبی منکم
 خالصه لك من دون المؤمنین فدعنا ما فرضنا علیهم فی اذا ادا
 و ما ملکت ایمانهم لکبلا یكون علیک حرج یعنی ای پیغمبر تا بوازواج
 حلال نموده ایم که همه آنها را داده و آنرا که دست راست تو تحصیل کرده است

و از آن که خدا بتو غنیمت داده است و هر زن مؤمنه که تقس خود را بنیسمبر باز گذارد
 اگر بنیسمبر هم در خواشش نکاح کردنش باشد این اذن مخصوصیت که علی حدّه از سایر مؤمنان
 محض بتو داده شده است زیرا که ما میدانیم که از برای زنهای آنها و کینزکان ایشان
 بآنها چه ضرر موده ایم تا که بر تو حرجی نباشد و مشهور است که الی ظهور این آیه سوای
 کینز محمد نه زن داشت و چون بنا بر قول قرآن که در اوایل سورت النساء سطور است
 نمی شده بود که هیچ یک از متابعان محمد زیاده از چهار زن بعقب نکاح نیارند پس محمد
 در آیه مذکوره سورت الاخراج اذن مخصوصی در باره خود و او را در سخت که کینزکان
 و نه زن خود با و حلال باشند بلکه از مضمون آیه باین طریق نیز می توان فهمید که محمد اذن
 مخصوصی داده شده است که از کینز زن هر قدری که دل او خواشش نماید باز در هیچ
 خود در آورد یعنی در باب حکم تزویج مانند سایر خلق او را حد و عددی نباشد چون محمد از حکم
 آیه سورت النساء تجاوز نمود یعنی زیاده از چهار زن بعقب نکاح خود را آورده بود پس
 بواورد ساختن آیه سطور پرده بر تجاوزیت خود کشید و دیگر اینکه محمد باین بنا بر نصیحت
 خود بر این وابسته شده اند که در میان زنان خود تقاضای سطور ندارند نهایت محمد از برای
 اینکه خود را از تحت این حکم نیز خارج و از ادسازد آیه آیه را وارد ساخت که بنا بر مضمون
 آیه با و اذن داده شد که هر طریقی که را می و خواشش او علاقه گیرد باز واج خود بهمان
 نوع رفتار نماید چنان که در سورت الاخراج مرقوم گشته است که فرجی من نشاء
 منهم و ثودی الیک من نشاء و من ابغیبت ممن عزلک فلا جناح

جلیک یعنی تو هر يك از زنان خود را كه خواسته باشی می توانی آورد و هر يك
 كه اراده کنی در نزد خودی توانی جادو و جمنین از هر کدام آنها كه خواهی جدا شوی از
 برای تو تقصیری نخواهد بود و نیز در میان متابعان محمد این قاعده هم مقرر است كه زوجه
 مطلقه دیگری را دیگری ب عقد نکاح خودی تواند آورد اما در خصوص زنان مجد باز این اذن
 با و داده شده است كه بعد از واحدی زنان او را نکاح نمایند چنان كه در همین سوره
 مذکوره مرقوم شده است كه وما كان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا تنكحوا
 ازواجه من بعد ابدی یعنی سزاوار نیست شما را كه پیغمبر خدا را برنجانید و یا
 كه زنان او را بعد از او بنكاح در دنیا و در دیگر در سورت التحریم مسطور است كه
 يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك ثبتي مرضات از واجلك و
 الله عفو رحیم پس در فرض الله لك مخرجه ایما نكحتم یعنی ای پیغمبر چرا حرامی
 آنچه خدا ترا احلال کرده است آیا خوشنودی زنان خود را طلب میکنی و خدا غفور رحیم
 است بدستی خدا از برای شما مقرر گردانیده است برهم زدن قسمهای شما را
 و بنا بر روایت باب پنجاه و پنجم جلد دوم کتاب حیات القلوب سبب ورود
 آیه مذکوره بدین طریق است كه روزی محمد در خانه خطه بود و ماریه قبطیه او را احداث
 می نمود اتفاقاً خطه پی کاری رفت و محمد با ماریه مقاربت نمود چون خطه بر این امر
 مطلع شد عصبانك گردید گفت آما در روز نوبت من و در فراش من بكنیزه مقاربت
 می کنی پس محمد شرمزده شده و فرود كه این سخن را بگذا كه ماریه را بر خود حرام گردانیدم

که دیگر هرگز با نزدیکانی نخواهم کرد نهایت چون محمد قلبا بنحو است که از ماریه سفارقت یافت
 پس از عهد خود پیشمان گردید آن آیه مذکوره را دارد ساخت که بنا بر مضمون آن آیه بر او
 جایز کرد که سوگند خود را بر هم زند و بدین طریق حفظه را نیز سبکست سازد و دیگر زید که
 غلام آزاد کرده محمد و همسر او را بفرزند ی برداشته بود روزی جهت دیدن کنگر
 زید رفته وقتی که پرده حجره را برداشت چشم محمد بن زینب زن زید افتاد ازین
 جمال او تعجب نموده و قلبا میل او گردید لفظ سبحان الله خالق النور و
 شبارك الله احسن الخالقین را بر زبان خود جاری نمود چون زید در خانه
 بنشیند بنابر آن زینب ماحرا را بعد از ورود دشوهر خود با و حالی و بیان ساخت پس زید
 یا از ترس یا از حسد لاسی که محمد داشت زینب را طلاق داد و محمد بعد از اینخاج خود را آورد
 چنان که همین مطلب در باب پنجاه و سیوم جلد دوم کتاب حیات القلوب تقصیدا
 ذکر یافته است پس محمد باز چنین آیه را دارد ساخت که گویا در آن آیه جهت نکاح زینب
 حکم از جانب خدا رسیده است چنانکه در سورت الاخراب مرقوم است
 که واذ تقول الذی العزم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک و
 واتق الله و تخفی فی نفسک ما الله مبده و تخشی الناس
 والله احق ان تخشیه فلا فنی زید منها و طراز و جنا کها الکلب
 يكون علی المؤمنین حرج فی ازواج اذ عبا هم اذ افضو من هن
 و طرا و کان امر الله مفعولا یعنی یا دکن آن را که کشی مرکسی را که انعام

کرده است خدا برای او و توانم کرده بر او به پروردن و کشتی باد که نگاه دارن
 برای خود زن خود را و بر سر از خدا و پنهان می کردی در نفس خود آن چیز را که
 خدا آشکار کند آن است و می ترسی از مردمان و خدا سزاوارتر است بآن
 که از او برتری چنین زید امر حاجتی را تمام کرد یعنی زن خود را طلاق داد ما آن
 بر تو ترجیح کرد اندیم تا نبوده باشد بر مؤمنان کنایه در خواستن زن آن پسر اندک
 خود هرگاه امر حاجت را عمل آورند و طلاق بگویند و امر خدا را باید عمل بیاورند
 نهایت اصل سبب ورود این مذکوره بدین طریق است چون محمد دریافت که گذشت
 زینب در میان مردم شهر گشته و باین علت از او تشکی شده اند زیرا که بنا بر عادت
 عربان آن ایام گرفتن زن پسر خواندگی جایز نبود پس سعی نمود که عشق زینب را در دل خود
 دارد اما وقتی که افراتر عشق خود را در اشتداد دید لهذا این آیه را وارد ساخت که گویا
 خدا با و اذن رسید که زینب را بخل خود در آورد که بلکه باین طریق عیب این عمل را پوشید
 دارد و هرگاه چنانچه در این گذارش هیچ عیب و نقصی بهم نرسید که ضد آداب و عادت
 آن ایام باشد پس بجهت سبب از برای حلال گشتن آن اذن مخصوص در و چنین آیه لازم
 گردید و اگر عربان در این باب تشکی نمی بودند از چه سبب محمد محبت زینب را پنهان خسته
 و از مردم تمسبات می نمود اما کسیکه در خصوص گذارشات مذکوره محمد متفکر گردد
 آیا چه نکرد خواهد نمود و در ماده او چه خواهد گفت آیا این قبیل آیات و مقدمات سلطه
 گواهی نمی دهند و ثابت نمی سازند که قلب محمد از خواستهای نفسانی مملو بوده است و

نیز مکر معلوم و آشکار خواهد شد که به واسطه بوسه نفسانی بر تبه با و مسلط گشته بود که چهار زن
 قناعت کرده و در باب کشف عشق آن تسخیر شده آیات مذکوره به کم و کیف مسطوره در باره خود
 اظهار ساخت و آیا در ماده چنین پیغمبری چه فکر کنیم که جهت آن که خواستش نفسانی
 خود را بعمل آورد و بر عیوب خود پرده کشد ادعای نماید که خدا را و اجابت تجا
 از احکام خود اذن داده و بر سر زدن قسم و عهد را براد جایز نموده است و نیز
 ادعای نماید که عشقی که بزنی دیگری بهم رسانیده خدا براد حلال نموده است آیا ممکن است
 که خدا جهت تجا و از احکام خود اذن بدید و بر سر زدن قسم و عهد را جایز سازد
 و عشق زن دیگری را حلال نماید حاشا و کلا بلکه بصفات خدای عادل و مقدس
 چنین کلام را نسبت دادن بسیار ناسزا است پس چون وقوع این مرحله محال
 است بالتمام واضح و آشکار است که آیات مذکوره را محمد محض از پیش
 خود گفته و خلفا بعد از نسبت داده است و چون محمد در مواقع مذکوره از راه
 کذب ادعای الهام الهی کرده است پس در خصوص سایر آیات قرآن
 نیز ادعای ابطال است و بنا بر این نیز یقین است که قرآن کلام خدائیت
 بلکه مکر و کلام خود محمد است و بس اما ای مطالعہ کننده این رساله هر چند
 که این سخنان در نظر تو افسانه و ناکوار خواهد نمود اما تو تنگ حوصله و تنگ ظرف
 نگشته غضبناک نشو و بد رستی دانسته و آگاه باش که این رساله جهت آن
 نوشته شده است که با آن محمد بی سبب و دلیل مذموم گردد و یا تو بغیرت آمده خشمناک

کردی بلکه حقیقت همین بود که بیان کردیم چون ما خود در حضور پروردگار خود بدیون می‌دایم
که حقیقت را بتو بیان کنیم لهذا علی‌سره ضانه تخریر این رساله اقسام و زیدیم پس تو بنشین
طرف داری و غیرت را بکنار نهاده با قلب صاف بجداساجات و استعدانما که
نور هدایت را بتو عنایت فرماید و آنگاه این رساله را مطالعه نموده مطالب و تعلیمات
انجیل و قرآن را با یکدیگر مقابله کن در آن حال از محبت خدا تعالی بتو انکسار و اخلاص
که هر چیز که ما تا حال در باره قرآن و محمد ذکر نموده ایم بالکلیه راست و حق بوده است
لاکن در خصوص سایر صفات محمد این را می‌توان گفت که بسیار صاحب فهم و قلم است
و خورده پن و وزیرک و در امور است دنیوی ماهر و رفار و سلوک ظاهری و اخروی است
و فقرا و زبردستان و دوستان و خویش و اقربای خود هر بان و کریم بوده است
از پاک باطنی بکانه و در ماده و ششنان خود اشتقام گیره فتح و بخت در امر دنیا طالب
ریاست و بزرگی بود

فصل پنجم

در بیان مشهور و منتشر گشتن دین اسلام است

کم و کیف منتشر گشتن دین اسلام بدین طریق است که محمد در کلام خود فصاحت و بلاغت
و شیرینی را بکار برد که بدین منظر مردم را دلربائی نموده طبع و سقا خود سازد و طاعت
که بکشد آشنای قاعده زنجهای متعدد که رفتن و جی جسم و کناه آنها را طلاق داد و
دو بوعده لذت و عیش نفسانی بهشت دین خود را قبول اعراب سازد و هم چنین از عادات

قدی عربان و بعضی از کذا رشات کتب عهدتین و جسدید و چندی از احادیث یهود
 استخراج نموده در کتاب خود ثبت نموده که بدین طریق دین خود را رواج داده و مقبول مطلق
 خلق سازد و متابعان خود محض چند تکلیف ظاهری نمود یعنی اقبال غسل و طهارت و حج و روزه
 و خمس و زکوة و نماز و جاری ساختن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و جنگ
 و جهاد در راه دین و امر نمود که از بت پرستی و قتل و زنا و سایر اعمال قبیحه ظاهری کناره
 جویند و وقتی که محمد بن محمد کور چند نفری امرید خود خست و دیگر توانست که در کعبه بماند
 و میدانست که مردم مدینه با اسلحه عداوت دارند و نیز تقسیمیده بود که اهل مدینه با او
 میل دارند لهذا با پنج نفر را گرد پس در حالتی که تعداد متابعان محمد در مدینه از زیادیت
 و توانائی جنگ داشتند کشیدن از دشمنان بهم رسانیده لهذا آیه جهاد را اظهار خست
 آثار جنگ نمود بنا بر آن کاروان طایفه قریش را تاخت و تاراج کرد و در دعوائی بدر
 بایشان تاقیق گشته و باین نحو عسکر سپاه منصوره خود که دین بخیمان غالب آمد و اعدا
 از او خوف و هراس برداشتند و آنانی که زیاده تقاضت نموده و در قبول و
 اطاعت او سهل انگاری می ورزیدند لقب تسل رجوع می نمود در این حال مردم کثیر و بسیار
 بهم رسانیدن عزت و اعتبار و هوس یافتن دولت بسیار از بیت اسما بزرگ
 او رفته و روز بروز متابعان او تراید میشدند و سایر مردم که قوت مقابله و تهنه مجادله
 نداشتند از بیم آن که مبادا اموال آنها با سهم بیت اسما ضبط گردد و عیال ایشان
 باسیری رود و جانها بمعرض تلف آید لابد استطیع که دین رسالت او را قبول نمودند

خلاصه محمد دین خود را بهین و سایل در حال حیات خود در اکثر بلاد عربستان منتشر کرد و بدین
 بعد از وفات محمد خلفانیرنجو مستور بنی قریظ و مشهور ساختن دین اسلام نمود و چون در آن زمان
 بولایات دیگر کشیده جنت مسیحیان و یهودیان ضعیف بضرب شمشیر حقیقت دین اسلام
 ثابت گشتند و مردم را بدین طریق جبراً بر حاکم قسطنطنیه آوردند و اگر کسی بدلیل ضرب
 شمشیر سکوت اختیار نمی نمود فیهما و الا که در آن اورا بضرب شمشیر جدائی ساختند یا این که
 دست اعلیٰش را بخدمت بسته می داشتند بمرتبه که بدین قسم پادشاه اسلام شهرت
 و ولایات مغلوب کرد و دین بلند شد و هنوز از هجرت صد سال نگذشته بود که عربستان
 و ولایات شام و ایران و مصر و بعضی ولایات روم با سپاه کینه خواه عرب مغلوب و زیر دست
 گشته دین محمد را قبول نمودند چنان که بر تارنج خوانان دین اسلام و غیرت و وضع
 و آشکارا است که دین محمد بهین طور با در دنیا مشهور گشته و قرار گرفت

مخفی نماند که قبل از هجرت محمد مدینه سبع قلیل با و اطاعت داشتند و
 یهودیان و مسیحیان و اعراب در اکثر اوقات بخالف محمد گفتگو می نمودند و جهت
 رسالت او مجبزه و دلیل میخواستند چنان که از آیات سابق الذکر قرآن واضح است
 و نظریه آیه اوایل سورت الحجر اهل مکّه محمد را بخون می نامیدند بطریقی که مرقوم شده است
 که قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکوانک لجنون و بنا بر سورت الانبیاء
 باز اهل مکّه با کوشند که قرآن از جمل خواب است یا محمد و از پیش خود ساخته و
 و مانند شاعران خوب بهیمه است چنان که سطور شده است بل قالوا اصفاء

احلام بل افتریه هو شاعر فلباء ثابته کما اوسل الاولون اما وقتی که محمد
 هجرت نمود و در آنجا لشکری جنت خود فرستاد و اینها بطایفه قریش زور آورده
 که را سخن گردانید و سیلای کاذب که در آنوقت ادعای پیغمبری می کرد نیز
 آمد در آن صحن اکثر اعراب وین محمد را از راه لابی و نا چاری قبول کردند و در صورتی
 که محمد ام خود را باین پایه و مایه رسانیده دیگر احدی جرأت و یارای منی لغت
 و حجت و مباحثه در خصوص رسالت او نداشت زیرا که علاوه بر کثرت و قوت لشکر
 بنا بر ادعای خود محمد از جانب خدا نیز حکم صادر شده بود که بی ایمانان ^{مغضوب} قهر و
 نماید یعنی هرگاه او را قبول نکنند یا خلاف او گفتگو نمایند جواب آنها را بزبان
 شمشیر حواله کرده ساکت و صامت گرداند و اگر احیاناً کسی جرأت می نمود که خلاف
 و ادعای محمد گفتگو نماید در پاداشش این جرأت تسلیم نمودن جان بر او لازم
 چنان که محمد در وقت فتح مکه چند نفری که در منی لغت و تجو و تحسیر او گفتگو می کردند
 بقتل آنها حکم نمود چنانچه این مطلب در جلد ثانی روضه الصفا در باب چهل و سیوم
 جلد دوم حیات القلوب مرقوم یافته است و از آن زمان تا حال خلفاء و سلاطین
 و امرای دین اسلام نیز بنابر همان قانون رفتار نموده اند چنان که اگر شخصی از ملت خود سلام
 یا ملت دیگر خلاف قرآن را فهمیده جهت اثبات مدعای خود خواسته باشد که
 در میان مسلمانان بعد از آن گفتگو کرده بمقام ردّ براید ببرد این که اهل اسلام از حال
 او گفتگو می چنین شخص اطلاع بهم رسانند اجتماع نموده او را بقتل می رسانند و بنابرین

از آیات محمد الی الان ممکن نگشته است که احدی در ولایات متابعان محمد بغایر بآلی و
 استرات و آشکاری قرآن را تشخص داده بسجد که آیار است است یا خلاف و نیز ممکن نیست
 که تشخص افکاری که درباره قرآن نموده نقضی که در آن یافته است بی دغدغه و تشویش با شکار
 بگوید و از دین اسلام برگشته دین دیگر را قبول نماید زیرا که حکم قرآن بر این است که هر کس که
 از دین محمد بازگشت نماید او قتل رسانند نهایت واضح و آشکار است که حقیقت و حقیقت بصر
 بشیر ثابت نمیکرد و محال است که آدمی را بجز روز و ربا آن مرتبه برسانند که قلبا بخدا ایمان بیاورد
 و از افعال بد دست کشیده خدا را قباد و ست دارد بلکه جبر و ظلم بایمان و اطاعت قلب مانع
 می گردد و بنا بر این چه و تعدی در راه دین از جمله افعال ناقصه است و همین دلیل خواهد بود که آئین از
 جانب خدا نیست پس طریق شهرت و انتشار یافتن دین اسلام که بقوت و ضرب بشیر صورت
 گرفته نیز یکی از جمله دلایل است که دین مذکور از جانب خدا نیست لیکن طریق انتشار و شهرت
 یافتن دین سحی با کلیه برخلاف دین محمد است چنان که کم و کیف شهرت و انتشار
 آن را در فصل بیستم باب دوم این رساله ذکر نمودیم و اگر کسی بموضع مذکوره رجوع نماید خواهد
 فهمید که درین باب نیز انجیل برتری و تفوق کلی بر قرآن دارد و نهایت برتری از
 علمای اسلام مقدمه جدال و قتال بنی اسرائیل کنفانیان را و غزوات داود را بیان دارد
 می گویند چنان که بنی اسرائیل قتل و جدال کنفانیان جایز و حلال بود همان طریق جهاد
 در راه دین محمد نیز جایز که دید و حال آن که ادعای مذکوره محض از ندانستن تفهیدین
 مطالب توریت است زیرا که خدا در توریت به بنی اسرائیل نفرموده بود که

نخست کفایان تکلیف ایمان نمایند و ثانیاً هرگاه تکلیف را امتقا و نکرند ایشان را قتل و عذاب
 سازند بلکه حکم خدا این بود که آنها را ایحمت کنایان کثیره و اعمال قبیحه قتل عام سازند پس
 مدعیای جنگ بنی اسرائیل تکلیف اهل کفران نبود بلکه غضب الهی بود که خدا بواسطه سیئات
 و ریاداش اعمال قبیحه ایشان بظهور و انجام رسانید و همچنین مدعیای جنگ وجدال دوا
 در راه دین بوده است بلکه چون پادشاه بود جهت استقلال امر سلطنت خود جنگ و جدال
 می نمود بالجمله از مطالب و دلایلی که در این باب در خصوص قسر آن و محمد ذکر و جهت
 نمودیم بالتمام واضح و آشکار است که در حق قسر آن و در صفات محمد علمائاتی که در پیاج
 و در احوال باب بیوم این رساله حجت مصدق کلام الهی و پیغمبر صادق ذکر نمودیم
 ابدایافت نمی شود و بنا بر دلایل سطورۀ این باب بی شک و شبیه یقین گردید که از
 جانب خدا آمدن محمد محال و کلام الهی بودن قسر آن نیز غیر ممکن است
 اما اگر چنانچه بخیال شخصی از متابعان محمد خطور کند که هرگاه فی الحقیقه دین اسلام
 خلاف است پس چرا احدی شمسرت یا قرن و تا حال بر قسرار ماندن آنرا مانع گفته
 است فاما اجواب مخفی نمائند که دین بت پرستی قدیم تر از دین محمد و در شمار تخلفات
 چهار مقابل اسلام است و غیر حق بودن آن نیز نزد خردمندان واضح و ظاهراً روشن
 است باهمه این باز خدا در ظهور و انتشار و دوام آن الی الان مانع نگردیده است
 پس واضح است که ظهور و دوام یکدین دلیل حقیقت آن نمی شود لیکن چون خدا بنا بر
 معرفت خود مصلحت ندانست که مطلب و سبب طور گذران طوایف عالم را در هر یک از ایشان

آدمی پان سازد پس همین سبب است که آدمی در اکثر اوقات در درک امور
 الهی و کردارش ایام و اختلاف ملطوایف عالم تنجیر و حسیان است نهایت
 رموز حکمت و اسرار صحت این قبل امور در نزد خدای حکیم علی السلاطین است
 و پس اما بنا بر کلام انجیل همین قدر می توان گفت که خدای تعالی بطور و انتشار دین
 محمد از دو جهت مانع نگردید اولی آنکه بدین طریق به سیحان عربستان و شام و مصر و غیره
 که در ایام محمد از طریق انجیل دور و بجزر شته بودند توبه و بازخواست کرده شود که
 دیگر زیاده هجوری نکنند و ثانی آنکه دین بت پرستی در عالم زیاده شجرت نیابد
 و زور آور نگردد نهایت در وقت بعثت در صورتی که سیحان باز با میان خنده
 رجوع نموده و اکثر ایشان قلبا با انجیل گردیدند بنا بر احکام آن رفتار خواهند نمود و از آنوقت
 خدای عز و جل این مؤذن و نبی خود را خواهد برداشت و نظر بعهده هاییکه خدا در
 کتب مقدسه عهد عتیق و جدید علی الخصوص در آیات ۲ و ۳ فصل ۱۲ اشیا پیغمبر
 و در آیات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ فصل ۱۹ همین کتاب معلوم و ظاهرا ساخته است که در آخر
 زمان بسیاری از متاعان محمد مسیح ایمان آورده بملت مسیح ملحق خواهند گردید
 و در آیات اول الی ۱۰ فصل ۱۲ اشیا و در فصل ۳۹ و در فصل ۶۰ کتاب همین پیغمبر
 تفصیلا مرقوم است که آخر الامر تمامی سلسله انسانی خواه بت پرستان خواه
 محمدیان و خواه یهودیان مسیح ایمان آورده خواهند دانست که راه
 حقیقت و حیات جاودانی محض او بوده است و بس در آنوقت کلام حق

انجام خواهد یافت چنان که در آیه ۱۶ فصل ۱۰ یوحنا فرموده است که یک کله و یک
کله بان خواهند بود و دیگر در آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ نامیه فیلیبی مسطور شده است که فر
مای تمامی اسل آسمان و زمین و آنان که در زیر خاک اند با اسم عیسی مسیح
خواهند گردید و هر زبان اقرار خواهد کرد که مسیح خداوند است بقصد جلال خدا
پدر و در آیه ۱۴ فصل ۴ متی مسیح فرموده است که ندای شروه ملکوت (یعنی وعظ انجیل)
در سملی اقطار جهان بلند خواهد شد بجهت شهادت بر هکلی قبایل و آنگاه انجام
کار پدید خواهد شد (یعنی آخر الزمان خواهد رسید) پس موافق مضمون این آیه یکی
از علامات آخر الزمان این است که وعظ انجیل در میان همه ملوایف متداول گشته
من بعد آخر الزمان خواهد رسید و علامت مذکوره جهت عنقریب شدن آخر الزمان
هوید اگر دین است چنان که در این اقرب زمان چندین نفر و اعظم بجهت موعظه انجیل
از فرنگستان پرون آمدن بولایات بت پرستان رفته تکلیف ایمان را با ایشان
می نمایند و خدای تم بوعظ آنها چنان قوت تاثیر محبت نموده است که در این اندک
زمان هزاران هزار نفر در ولایت افریکه و هندوستان و در جزایر و استرالیه
چین و در امریکه یعنی یکی دنیا و جزایر آن فقط با تصواب وعظ انجیل و مطالعه نمودن
آن از بت پرستی و اعمال قبیله دست کشیده به مسیح ایمان آورده اند و اکنون خط
یکانه و حتمی را استیاض نموده بنا بر احکام انجیل سلوک می کنند و همین طریق
روز بروز تعداد ایمان آورندگان مسیح از دیوادی پذیرد حتی از یهودیان و

بستان محمد به سبب شنیدن موعظه انجیل و یا خواندن آن در فرنگستان و
 هندوستان و سایر اطراف بسیج ایمان آورده و طریقت را محفوظ میدارند و
 بر محمدیان معلوم باشد که در آخر الزمان بسیج باز ظهور خواهد نمود و با قدرت و جلال از آسمان
 بر زمین نازل خواهد شد و هر که بر متابعت حقیقی خود نجات و سعادت ارزانی نماید
 و بر آنانی که تکلیف انجیل را قبول نکرده و بسیج ایمان نیاورده اند غضب نماید چنانکه
 در آیات ۷ الی ۱۱ فصل اول نامه دوم تسلیقان وارد است که این است انصاف
 نزد خدا که معذبین شمارا از راه قصاص عذاب نماید و شمارا که ظلم نمایند رحمت بخشد
 بآنها در وقت ظهور عیسی خداوند با فرشتگان قدرتش از آسمان در آتش مشتعل نسف
 از آنانی که خدا را نمی شناسند و آنانی که مژده خداوند با عیسی بسیج را اطاعت نمی نمایند
 و ایشان از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدی خواهند رسید و نیز
 بموجب وحی الی یوحنا حواری در آیات ۱۱ الی ۱۹ فصل ۱۹ کلمات می گوید که دیدم
 آسمان را کشته و ناکاه اسب سفیدی که سوارش بر است حقیقی ستاست
 که عبارت از بسیج باشد و تحت حکم و جنگ می نماید و چشهباشی چون شعله آتش و بر
 سرش افرمای سیار و نامی بر قوم بود که هیچکس نمی نمید جز خودش و
 حاتم پوشیده بود که در خون رنگ شده بود و آسمش کلمه آمد بود و سپاهیان
 آسمانی بر اسپان سفید سوار شده و حریر سفید خرنشده پوشیده در پیش
 می بودند و از دشمنش شمشیر تیز پرون می آمد (یعنی عبارت از کلمات حکم و انتقام است)

که در آنوقت مسیح از بی ایمانان و بدکاران خواهد گرفت که قبایل را بتان زند و به
 آنها بعضای آسمانی حکم الی خواهد کرد و میخانه قصه و سخط خدای قادر مطلق را پاپا
 می سازد (یعنی حکم غضب خدا بوسیله مسیح خواهد شد) و بر لباس و ران خود
 اسمی را نوشته دارد که پادشاه پادشاهان و حندهاوند خداوندان و دیدم فرشته
 را که در آفتاب ایستاده بود و با دوازده فرساید نمود تمامی مرغان که در آسمان
 طیران می نمایند که بیاید و در ضیافت خدای عظیم جمیع شود تا آنکه بخورید اجساد ملک
 و سرطاران و پهلوانان و اسپان و راکبان آنها را و یکی را از آزاد و بنده و کهنه
 و همه تر و آن حیوان (که عبارت از دجال باشد) و پادشاهان زمین و عساکر ایشان را
 دیدم که مجتمع شده اند تا بان سوار اسپ شین و سپاهیان را کارزار نمایند و
 گرفتار شد آن حیوان و آن پنخیر کاذب نیز که پیشش (یعنی پیش دجال) آن امر غریبه
 بجا آورد که سبب آنها فریفت آتانی را که نقش حیوان را با خود گرفته اند و مثل
 را پرستیدند و آن هر دوزنده در دریاچه آتش که با کبریت می سوزد انداخته
 شدند و باقی بشمشیر که از دهن سواره اسپ پروان می آمد قتل رسیدند و
 جمیع مرغان از اجساد آنها سیر شدند

فی الآخره ای متابعان محمد و مطالعه کنندگان این رساله بدستی تمام
 باور کنید که هر چیزی که با ما حال در خصوص قرآن و دین محمد ذکر و ثابت نمودیم نه
 این که از راه عداوت یا قصد لجاجت بود که به تقدیم آن اقدام ورزیدیم بلکه

منظور ما محض از راه آن محبت خالص دلی رپ و ریا بوده است که بنا بر آن محبت خاطر هیچ
شمارادوست داشته و بحال هلاکت شما قلباً متأسلم و متأسر گردیدیم لهذا خداوند
دین محمد را بشما بیان و واضح ساختیم که شاید بدین وسيله از خواب غفلت بیدار گردید و غفلت
دین خود را فهمیده براه حق و درست دین مسیح برگردید که بدین طریقه از حال خطرناک
خلاص گشته و از هلاکت ابدی ربائی یافته به نجات سرمدی برسید و چون بنا بر امر
سیح چنان که در آیات ۱۸ الی ۲۰ فصل ۴۸ مثنی دارد است از جمله واجبات میحاج است که و عظم
علیم اچیل را بمسئوم طوایف برسانند اما بر تقیم این رساله به ادای دین خود پرداختیم
پس اگر چنانچه ای محمدیان شما از غفلت و مغروری به تحلیف مندرجه این رساله متحمل گردید
و نجات مسیح را قبول ننمایید دانسته و آگاه باشید که در روز واپسین باید که خود شما
جواب بی ایمانی خود را در حضور پروردگار بدهید اما اگر چنانچه قلب تو در حضور خدا حاضر
باشد و طرف داری را کنار گذاری و طالب حقیقت باشی از مطالب و دلایلی که الی الحاح
و ذکر ثابت نمودیم البته انصاف خواهی داد که محبت حقیقت قرآن و محمد دلیل یافت
نشد بلکه از مضامین قرآن در قمار و صفات محمد با کلیه واضح گردید که قرآن خلاف محمد
پیغمبر خدا نبوده است پس در این صورت ایمان و دین تو باطل است و هرگاه از آن
بزرگدلی یقیناً بهلاکت و بدبختی ابدی خواهی افتاد خلاصه ای محمدی و مطلقاً گنوده
این رساله کلمات و نصیحت آخری بنده حقیر را بکوش هوش شنیده و قلب خود را
یعنی سابقاً ذکر یافت که آدمی توانائی آن ندارد که خدا و فی نفس خود را از تعاقب و غدا

گناهان خود بر مانند بلکه بر مانند و نجات دهنده را محتاج است و آن را مانند و نجات
 دهنده چنان که بنا بر کتب مقدسه ثابت کردیم عیسی مسیح است که فقط بوسیله او
 آدمی از عقاب گناهان خود رهایی می تواند یافت و مقبول درگاه خدای تواند شد
 و سعادت حقیقی و جاودانی می تواند رسید پس ای مصلحت کننده جهت نجات جاودا
 و سعادت ابدی خود به نصیحت و تمس با متوجه گردیده در استخلاص در طه هلاکت ای
 فکر و تامل تمام نما و در تحصیل نجات غفلت موزر بلکه در این خصوص سعی و اهتمام تمام بجا
 آور و این رساله را بر سپیل تکرار مطالعه کرده بآن سخنان که در خصوص نجات مسیح
 گردیده است به توجه قلب و جمعیت هواس نظر ساز و خود را بخیل را اگر بدقت اشد سعی و
 وقت تمام مطالعه نما و شب و روز با همی قلب و سعی یکنه به خدا مناجات کن که نور هدایت
 و توفیق خود را بتو عنایت فرماید تا اینکه طریق راست و حق او را دریافت نمائی و در
 صورتی که از توفیق خدا بنور هدایت ستیفص گشته در یافتنی که مادی راه حق را بخیل است
 و مسیح را مانند و سعادت دهنده تست در آنحال مسیح و شام از خدا است
 که ایمان آوردن مسیح ترا نیز عنایت فرماید و بجهت خاطر زحمات و مرکش از تمامی گناهان
 تو درگذرد و قلب تو آرام و خوشحالی بخشد و در نجات جاودانی شریک سازد و اگر چنانچه
 در این قسم تجسس و مناجات دوام نمائی یقین و دیدی می است که در آن حال خدا تعالی
 قلب تو روشنائی خواهد بخشید و بر درون تو استراحت و آرام و سکوت حقیقی
 خواهد رسانید و مسیح را را مانند و سعادت دهنده خود دانسته در قلب و روح خود

خوشحالی مستحق را زیاده از حد خواهی یافت در آنوقت همه آن چیزهای که در فصل قبسم
باب دوم این رساله در خصوص خوشحالی و بخت مسیحی صحتی ذکر شده است در قلب خود خوانی
یافت و هرگاه چنانچه بنا بر احکام انجیل عمل نموده درگاه مسیح متحمل جبر و رحمت گردی ثابت
قدم باشی آنگاه توفیق خدا در قلب تو روز بروز از یاد خواهد پذیرفت بخدی که بسبب
تو بخیر و عذاب بلکه بسبب قتل هم از دین مسیحی دست نخواهی کشید و نیز چنان که
مفارقت دنیای فانی بر تو رسد به خوشحالی و سرور تمام از دنیای فانی حلت نموده
ب عالم بقا خواهی رفت زیرا که دانسته آن بخت و جلال بی نهایتی را که بواسطه عیسی مسیح
از برای توست همیآ گردیده است و مرکب آن خواهد رسانید و در آنجا بخدای تعالی تقرب جسته
ابد الابد بخت مستدام و خوشحالی و جلال مالا کلام را خواهی دید چنان که در انجیل مرقوم است
که پیشی ندیده است و کوشی شنیده است و به خاطری خطور نکرده است آن چیزها
را که خدا بخت آنانی که او را در مسیح شناخته و دوست داشته اند همیآ ساخته است
پس با وحشت تمام احتیاط کنی تا که چنان بخت و جلال بی غایت را در دلت سازی که بخت
تو و همه کس مهتاش شده و با میان آوردن مسیح تحصیل می توان نمود و بس و در صورتی
که فهمیده و دریافته که راه حقیقت انجیل است و در مانده و نجات و هدیه مسیح است
پس از پی مردم یا از ترس عذاب و رحمت مرحله ایان مذکور را در قلب خود مستور
و خفی مدار زیرا که اگر کسی حقیقت را از خوف مردم پنهان داشته و مسیح را بر سبیل تقیة
انکار سازد چنین شخص از غایت خدا محروم گردید و غضب او که قاتر خواهد شد چنان که

در این خصوص در آیات ۲۸ و ۳۲ و ۳۳ فصل امتی از قول مسیح مرقوم است که از آنجا که
 جسم را تباہ می نمایند و بر هلاکت روح قادر هستند هر اسان میباشید بلکه سزاوار است که از آنجا
 کس تر سید که قادر است بر هلاکت نمودن روح و جسد در جهنم پس هر که در حضور مردم مرا
 اقرار نماید من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است او را اقرار خواهم نمود و هر کس
 که در حضور مردم مرا انکار نماید من نیز پدر او را نزد پدر خود که در آسمان است انکار خواهم
 نمود و نیز در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل پنجم متی مسیح فرموده است که خوشا حال شما چون شما
 را محسوس دهند و رحمت رسانند و کاذبانه هر قسم سخنان ناشایسته در حق شما از بهرین
 گویند شاید بکشید و وجد نمایند که اجر شما بر آسمان عظیم است که بهین طریق بایست
 که پیش از شما بودند رحمت دادند و اگر چنانچه از غفلت و مغروری نجات و دین رس
 را در سازی بدرستی دانسته و آگاه باش که در آسمان و زمین سوای مسیح وسیله
 رساننده دیگر نیست و نخواهد بود چنان که در این خصوص در آیه ۲۶ فصل ۳ یوحنا با شکاری و
 یقینی بیان گشته است که آن کس که به پسر ایمان آورده است زندگانی جاودانی
 را دارد و آنکس که سخن پسر را نمی

شنود زندگانی را نخواهد

دید بلکه غضب الی

بردی میاند

حکایات

حکایات اینک که گذارشات محقق را نقل نمی کنند
بطریق منسجمه بر این رساله احاط کرده ایم که مطالبه سنده را
از آنها نیز قوت کلام انجیل و خوش نختی نخب
مسیحی واضح و پان کرد
حکایت نخت

گذارش شخص عالم مسیحی که از طرف ایمان منحرف گردیده باز
قلبا با انجیل رجوع نموده ایمان آورد
در یکی از شهرهای ولایت نستان تاجری بود که شبتان قبش بنوری یک
چراغ تابان یعنی خدای تعالی باو محض یک فسمه زندگراست فرموده بود چون والدش
دید که پسرش زیرک و فهیم و صاحب اخلاق حسنه و صفات مستحبه و قابل تار و حیث
فلنداد و قلب خود چنان محسوس ساخت که فرزند خود را تحصیل و تحکیم علم الهی مشغول سازد
پس او را بآن مدرسه فرستاد که ابتدای این علم را در آنجا تعلیم می کردند و نیز در آنجا
باسی تمام و هجت تمام بخواندن مشغول گشته و بآن مراتب علم مذکور که درین مدرسه
مقرر گردیده بود رسیده باذن پدر خود بمدرسه های عظیم شهرینا و لیکس رفت که
در آنجا بمراتب علمی که منظور نظر داشت رسیده تحصیل خود را بانجام و تکمیل رساند

الغرض این پسر هنگام نخست که در مدرسه های مذکور بود کمال خوبی و خوشی رفتار می نمود و
 بجهت تحصیل کمال در علم الهی سعی بلیغ و اهتمام تمام بعمل می آورد لکن بعد از مدت
 چندی با چنان هم درسان انیس و هم صحبت و جلیس می شود که اعتقاد دین مسیحی را
 از خودشان رد ساخته بر تئو بی ایمانی افتاده بودند که انجیل را ناقص انگاشته و اعتقاد
 معتزلی مسیحی را خوار داشته بآن استناد و تسخری کردند که بلکه باین شعبه بازی دیگر
 سازی پای رسیق جدید خودشان را تیر از جاده نجات و توفیق لغزاینده مانند خود دنیا
 سالک طریق ضلالت و بی ایمانی ساخته با خودشان هم مسلک سازند آخر الامر او نیز بدام
 فریب فیضان ناموافق خود افتاده و بنیاد اعتقادش تزلزل یافته و اساس ایمانش
 تخلخل پذیرفته درین امورات با ایشان موافقت و مراقت کرد و در خصوص عقیده مسیحی
 متشکی و تارک تحصیل علم الهی گشته شروع در خواندن و آموختن علم حکمت نمود خلاصه پایه کار
 خود را بالا استمرار بجای رسانید که دین مسیحی و انجیل و تمامی کتب مقدسه را ناقص و بی
 مصرف دانسته حتی بالهام نیز معتقد شد در این حال حاضر حضور پدر خود که دین شکی
 خود در باره مذنب مسیحی و رد صاحب آن را چنان که در قلبش شست کرده بود با او اظهار
 نموده از خواستش گفت که ای پدر مرا اذن ده تا از علم الهی دست کشیده تحصیل علم
 طب مشغول گردم نهایت ازین سبب که پدرش مسیحی حقیقی بود بعد از این که احوال فرزند
 خود را بآن نحو مشوش و پریشان دید مایوس و ناامید گشته و صلاح ندید که پسرش علم طب
 تحصیل نماید پس از روی نصیحت با و خطاب نموده گفت که ای فرزند از چند از خواست

علم الهی غافل شو بلکه کلام الهی را با استغاثه تام مطالعه کن و جستجو نما و بجهت درک لفظ
 آن از خدا طلب احانت کرده در هر حال احتیاط کن که عقل خود یا فهم دیگری را از
 معرفت الهی زیاده ندانی مبادا که باین علت سرغیته گردی و کلام خدا را انکار نمائی
 چون پرسیدی که مطلب خود خلاف رای پدر است با که اہمیت بسیار در تحصیل علم
 مانده از صلاح دید پدر استماع نمود و بعد از این که بر تہ تب منظور و مقصود علم مذکور
 رسید بشهر خود یعنی بجنور پدرش مراجعت نمود و در شهر مذکور دو نفر شیش نیکو محضر
 و خوش نهاد و در مذہب مسیحی بی ریا و نیک اعتقاد بودند که با یکی از آنها را بطی
 دوستی پدر این طلبہ مستحکم و مضبوط بود و چون پدر طلبہ در اکثر اوقات بمجلس معظہ
 آنها حاضری گشت پس پدرش نیز بنا بر خواہش پدر باستماع نمودن و عطا آنها
 می رفت و در صورتی کہ نخوان نصایح آمیز و موعظ شوق آہستہ ایشان را می شنود
 نہ آن کہ نخوان ایشان با و تاثیر نمود حاشا بلکه در اکثر اوقات از کلمات سموعہ
 نفرت نموده در قلب او با حقول و نامربوط می نمودند و در اوقات کہ بخانہ سعادت کمر
 فی الحال بمطالعہ نمودن کتب حکمت کہ نخوان و مطالب آنها بجهت اواز احکام و تعلیمات
 انجیل شیرین تر و مقبول تر می نمودند شغول می گشت نہایت پدرش در خدا و سلا
 از روی اضطراب بخدا تعالی بسیار مناجات و دعا می کرد کہ ای قادر علی الاطلاق
 تو قلب جگر گوشہ مرا از راه ضلالت ابدی بسوی سعادت سرمدی باز گردان و درین
 چنان اتفاق افتاد کہ شیش یک قریہ از قراربعیدہ شہر مذکور از طلبہ استدعا

نو که ای عزیز خواهش آن است که تو در روز رب بوض بنده و غط دهی و بنا بر عادت
 لازمه آن بود که نقطه مبضاین آیات اوایل فصل سیم یوحنا که مطلب آنها بوط است
 مسیح قلبا بخدا رجوع و بازگشت نمودن است و غط دهد چون او باین مطلب هیچ قائل نبود
 پس بخلاف آن باین نوع موغله نمود که هر کس که از برای تحصیل رضاسندی خداوند
 بنا بر عقل خود سعی نماید هر آنکه رضاسندی خدا را بخود شامل می تواند سخت اهل
 از موغله او فیضی نبرده چندان نفهمیدند و فهمیده را نیز نه پسندیدند طلبه این مرحله را در یافت
 نموده خایب و خاسر در باره پدر خود ناخوش گشته در قلب خود از دگرگونی دید غیر که
 باعث تحصیل این علم و دخل و تصرف این امر که نقیض شوق و افکارش بود پدرش گشته
 با همین تحکیمات از همی سپارون آمده بنزد کشیش رفت و کشیش او را بنزد خود طلبید
 و چون کشیش مذکور سعی حقیقی و قلبا معتقد انجیل و بدرستی از مطالب آن خبر دارد
 از بی ایمانی طلبه نیز مطلع گردیده بود در همان حالت بیماری با و آغاز گفتگوی صحبت دین نمود
 چون طلبه بنا بر خبر سه وری خود سخنان او را ابلهی می شمرد پس در ابتدای مکالمه سخنان
 او کم مصلی بسیار می نمود و سخنان تلخ و نا ملائم پاسخ می داد آخر الامر صحبتشان بطول انجامید
 بانجا منتهی گشت که صحبتهای کشیش و سخنان عاقلانه اش بطلبه خوش آمدند و چون واضحاً در
 انجیل با کشیش گفتگو و از و استفسار می نمود و کشیش نیز بر تعظیم را با دلائل و شواهد با
 معلوم می ساخت چنان که دیگر بآن مرتبه بجهت طلبه ابلهی و نادانی نمی نمودند بلکه عاقلانه
 و حق باین نوع که بجهت بی ایمانی خود اندکی متشکی که درین بود و در اثنا این صحبت کسی آمده

و بر در ایستاده از برای چند کلمه گفتگو نمودن با طلبه او را پسرون طلبه نیز از خانه بدرآید
 شخصی را که از دیدارش آثار عوامی و دستاویزانی هویدا بود بر در ایستاده دید گفت چه
 خدمت داری اید و سمت من او نیز در جواب او گفت خدمت از ماست ای آقای بنده
 استدعای من محض این است که در خصوص سخنان موعظه امروزه جناب شما چند
 سؤال نمایم چنان که امروز جناب شما باین نحو موعظه فرمودید که بجهت تحصیل نیکی در رضا
 خدا لازم آن است که آدمی بنا بر عقل خود سعی نماید اما آنکه درباره عیسی مسیح است سخن
 گفته اید ما اهل قسریه بسیار تعجب نموده ایم زیرا که شیش مادر اکثر اوقات بواسطه تمام و
 یقین کلی از انجیل بما فرماید و به ثبوت رسانیده است که انسان محض بواسطه رب
 و ربانند عیسی مسیح و بجهت خاطر و ثواب او رضامندی خداوندی را تحصیل و بغایت
 و توسل و سرفرازی تواند داشت در روح القدس را که از برای بانجام رسانیدن اعمال
 مسند و احکام خدای شخص مؤمن توانائی دهنده است محض بواسطه عیسی مسیح باد
 غنایت می فرماید و باین نحو آدمی بعد از مرگ به بخت دایمی میرسد اما جناب شما امروز
 بسباق دیگر و شیوه علاحدّه ره نمائی فرموده اید اجمال غرض آن است که آیا
 شما فی الحقیقه به نیکی فهمیده و یقین کلی حاصل نموده اید که بنا بر این سخنانی که امروز موعظه
 کردید در حین وفات بخوشحالی می توانید مرد و بسر و قلب در حضور خداوند عادل حاضر
 می توانید شد نهایت جناب شما از بنده رنجیده خاطر نشوید معلوم ماست که موعظه امروز
 را بطریق خلاف و عطف داده اید زیرا که اگر تعلیمات شما حق و درست می بودند هر آینه آنها را

با کلام کتب عهد مسبق و جدید به ثبوت می رسانید اما جناب شما هیچ آیه از کتب مقدسه
 نیاورده اید شش باب این طریق نمی نماید بلکه هر سخن و مطلب را از کتب مقدسه به ثبوت
 می رساند و ما نیز بعد از این که در خانه های خود با آنها رجوع می نمائیم همان قدر می یابیم
 چنان که بما اظهار و موضعش را در کتب مقدسه معلوم ساخته است خلاصه بما چنان
 گشت که تعلیمات جدید جناب شما خلاف اندیشه و رجوعی خود از طریق محبت ایشان
 سنت می گنم که بعد الا ایام تعلیمات خود را بنا بر کتب مقدسه تشخیص داده چنان و غلط دید که فو
 آنها باشد طلبه از سخنان آن دستانی بر تبه متعجب و تحیر گردید که دیگر او را یارای جواب گشتن
 نماند آخر الامر او را بر خص ساخته بحجبه کشیش آمده کیفیت صحبت و دستانی را با و در میان
 نهاد و درین حال کشیش دریافت نمود که دل سنگین طلبه از تاثر صحبت های گذشته مانده
 سوم نرم گشته در خصوص اعتقاد مسیحی دیگر زیاده بادی گفتگو کرده احوال و شست و شوی
 او را با و حالی ساخت و او را معلوم گردانید که هرگاه درین بی ایمانی و مخالفت انجیل
 بمانی هر آینه بعضب خدا گرفتار خواهی گشت طلبه نیز از تمامی این سخنان بسیار ملایم گردید
 در قلب خود چنان مضطرب شد که دیگر زیاده از آن در نزد کشیش نتوانست ماند پس
 برخاسته بخانه خود باز گشت نمود و در آشنای راه خود بگوید بسیار مباحثه نموده باز
 با عقل خود بخوان و دلایل کشیش را رد می کرد و آن تصورات و دلایلی که بنا بر آنها الهام
 الهی را قبول نمی کرد آنها را با حق و یقین می نمودند لکن قوه انصاف هر دم با و می گفت
 که تو باز بسیار در بد حالی و نا امید هستی و از گفته انصاف طلبه با خود بهی گفت که

بالفرض الهام الی فی الحقیقه وقوع یافته باشد و انجیل نیز کتاب مسمی خدا و تمامی تعلیمات
 حق و درست باشند و خدا از راه حکمت خود چنین مصلحت دیده باشد که تمامی عالم را
 بمعلومات آن ارجاع نماید و رضا مندی و خوشنودی او محض شامل حال کسی
 می باشد که معتقد آنها باشند آیا در آنوقت حال تو چگونه خواهد گشت و بحیث
 بی ایمانی خود بخدا چه جواب خواهی داد با این همه افکار داخل شمس کردید و از راه علم
 و اسرار قلب خود را از اهل خانه پنهان داشت چون شب در رسید بکجه ^{محصنه}
 خود رفته غذائی هم نخورده خوابید درین حال دلایل عقلی و حکمی را که از علم
 حکمت می توانست یافت بحیث لطیفای حرارت اضطراب قلب خود تحصیل کرد
 در میان انداخت نهایت باینها نیز استراحت قلب حاصل نساخته بلکه اضطراب
 درونی او نهایت رسیده آخر بخواب رفته واقعه مهیب و هولناکی دید که گویا با
 یکی از رفیقان خود در روز اعتدال هوا در موسم تابستان در باغچه او سیر می کرد
 بانشاء تمام از هر دری صحبت کرده کلمات نامناسب بسیار گفته صحبت دین هم
 در میان آوردند و مذہب سیحی و تعلیمات انجیل را استهزا کردند هنگام شام
 در حین معاودت بخانه دید که آسمان تیره گشته و هوا ابر گرفته شروع برعد
 و برق می کرد بحسب آنکه کوهی آتشی بارید و آواز رعد زمین دوزیر یا بلرزه می
 درین اثنا برق بدرختی که نزدیکی او بود رسیده چنان که او از ترس و حراسه پست
 بر زمین افتاد و بعد از دقیقه کچند برق دیگر زده او را گشت و همان ساعت خود را

در حضور حاکم عالم دید و چند روز و ترس او را روداد وقتی که چشمهای خود را گشود
 همان عیسی مسیحی که او را خوار دیده و ملاست کرده بود با غرت تمام و جلال و ماکلام
 در بالای تخت نشسته مشاهده نمود و او را حاکم عالم در فرمان فرمای بنی آدم و یقین
 که بنا بر آن حکمی فرمود انجیل که اثرابی مصرف و مردودی پنداشت دریافت کرد پس
 پریشان و زیاده از حد هراسان خود را بی پای تخت انداخته استدعای رحمت و منت
 و رافت ساخت اما یارای فرصت نداشت پس با خوف و وحشت بی اندازه نسبت
 بخود مستظردیوان تازه بود در این حال از خواب پیدار شده و خود را هنوز درین عالم
 زیاده از حد مجبور و سرور گشته و برخاسته زبان حال را با دای این دعای صدق قال
 مترجم نموده که شکر تو ای رحمن اگر کسیم که هنوز در عالمی هستم که باز گشت و رجوع بسوی تو
 ممکن و مقدور است بمن عاجز و مضطر جسم نموده نظر بکنان عظیم و کرامت الهی من حکم
 وای مسیح که حاکم تمامی مردم عالم و منی از نظر حرمت مرا مینداز باید که زانوهای
 بملکی بتو خستم کرد و هر چندی که کلام تو در نظر عقل مغرور و بی بصیرت ابلهی می نماید لکن
 چنان که تو آن نیز حق و درست است و چنانچه فی الحقیقت حاکم تمامی مردم تویی همچنان
 کلام تو که عبارت از انجیل است بی شک و شبهه حاکم است با اقتادگی تمام زانوهای
 خود را در حضور جویسم می سازم و با قلب شکسته و خاطر خیزن ترا عبادت و سجده
 می نمایم این دفعه دفعه سخت است که ترا بان زبانی که ترا کسفر می گفت و بان
 که ملائکان مقربین نیز با حرمت تمام ذکر می نمایند ریش خندی کرد حمد و شکر می کنم

ای حزن الرتسم باین بن خیر و صاحب کنایان کثیره کی کی از کفر گویان تست حم
کن و قلم غفور بر کنایه شش کش و بمن چنان معاونت و یاورى نما که بعد ازین معرفت و
من شناختن مطالب آن مرک تو باشد که بجهت کنایه کاران بر بالای صلیب واقع
شده است و عزت و حرمت من همین باشد که بحقیقت کلام تو در حضور آن کسانی که قبل
ازین باتفاق بهم نام ترا بی حرمت نموده انجیل را بی عقل تصویری کردیم شهادت بدسم
بجاک افتاده و باین طور دعا نموده در قلب خود چنان فراغت و خوش حالی یافت
که تا آن وقت ندیده و نچشیده بود و ازین حالت او را یسینی حاصل شد که گفت
خداوندی شامل حالش گشت علی الصبح برخاسته و پدر خود را ازین مقصود متعجب
ساخته نزدیکی از کشیشان شهر رفته چگونگی وقایع مذکوره را با تقریر کرده کشیش نزد
بعد از اطلاع باتفاق طلبه بجاک افتاده در ماده او بجهت ای متعال مناجات نمود که
ای قاضی الحاجات نظر بر حرمت خود را ازین طلبه دریغ مدار و بانور هدایت قلب
او را منور و مملو ساز و در طریق خود او را ثابت قدم نما و از تاثیر این دعا طلبه را رقت
قلب حاصل گشته زار زار کرسیت درین اثنا طلبه حال گمراهی و بدرقاری سابقه خود را
بکثرت معلوم ساخته از او استدعا نمود که ای آقا توقع آن هست که با دعا و نصیحت از برای
محافظت احکام انجیل بمن یاورى کنسید و نیز در پاسخ همین کلمات تلم نموده فرمود
که ای عزیز بعد ازین لازمه و مفید آن است که با دعای قلبی و طلب نور هدایت
انجیل را مطالعه نمائی و مطالب آن را به قلب خود رجوع کنی طلب هم نصیحت پذیر گشته

بهین سیاق و باین مدعا که از انجیل نصیحت و سلی تحصیل نماید آنرا بسیار مطالبه نمود
و باین نحو در خصوص حق و از خدا بودن اعتقاد مسیحی نصین تا بم حاصل کرد و بمطالب
انجیل یونانی و دیگر زیاده رسید چنان که از برای او انجیل از تمامی کتب خوشتر و برتر
آمده بنا بر این قلباً سالک طریق آن گردید و اکثر اوقات نصیحت آن دوستانی را باین
آورد که هرگز فراموش نمی کرد و تعلیمات انجیل را با خوبی و خوشی و قوت و تأثیر تمام عظمی
می نمود خلاصه مسیحی حقیقی و کشیش این دنیا که اعتقاد گردید و پدرش نیز تیره ها
خود را بر بد فاجابت مقرون دین خدا را حمید و شکر کرد

حکایت دوم

مقدمه شخص مسیحی ظاهری که در او اخو عیسای مسیح بازگشت نمود
مسیحی حقیقی گردید

کشیشی نیکو محضر و خوش رفتار و متدین و نیک کرداری ثقل می نماید که
یک وقتی بجهت عیادت جوانی از جماعت متعلقه خود که بعلت مرض محقره بستر می گردید
رفت که آن جوان در امورات کسب کاری خود آسین و در نظر هر کس محبوب القلوب
بود چنان که بنا بر نیک رفتاری ظاهری و تظاهر سببی تمام که کلیسای رفیق داشت آنجا
شهر تماماً او را دوست و عزیز میداشتند و هر چندی که بکلی حرکات و سکنات ظاهر
او مرغوب و منرش نیز چندان شدت نداشت باز بر خود لازم شعر دم که رفته و را
دین در خصوص حال حقیقی قلبش با وی گفتگو نموده او را حالی نمایم که آیا بطریق است که

می بایست در حضور خدا باشد و یاقین کلی حاصل نموده است که بواسطه شیخ عفوگانی
 خود را تحصیل کرده و بیخبت جاودانی رسیده است یا نه پس از ادای این کلمات
 هر چند از ناحیه احوال معلوم کردید که فقرات مذکوره ۱ و بسیار خوش و شیرین آمد
 و تا چون درباره حال باطنی خود چیزی اظهار نکرد بدین حال او را گذاشته رفتم علی الصبح
 مرا حضار چشم باز نبوده و من و بنابر عادت رسی احوال پرسیدم درین حال توقع نمود
 که سوای من و او در آن اوطاق احدی ننماید که بکشمیش چند کلامه ضلوق دارم چنان که گفته بود
 همه بیرون رفتم همین سرچ او ماندیم درین حال زبان حال را بر غم این تعال کشود گفت که
 ای آقای من در حضور خداوند عالم و عالیان تا حال غم میترین ریاکاران و کلاهکاران
 که در جهان هستند زیرا هر چندی که قدرت و رفیق خداوند استم نهامیت تمامی دستان
 و آشنایان خود را فریفته ام چون برقرار و کفار ظاهری خود بقدر امکان متوجه بودم
 پس هر کس که مرا می دید تصویری نمود که باطناً نیز مرد شقی و سیحی حقیقی ام و حال آن
 که قلباً ازین حالت بسیار دور و مهجور بوده ام حتی برای هر فعل ناشایسته که بخاطر
 رسیده و بمل آوردنش توانائی داشتم ام بآن اقدام و در انجام آن سعی تمام
 بجا آورده ام و بعد از اظهار این مطالب بعضی از اعمال قبیه خود را نیز که از وقت
 رسیده بودند از برای من بیان ساخت چنان که لرزه بر انداخته ام اقدام کرده
 متعجب گشته کفتم سبحان الله چگونه ممکن است که آدمی با وجود چنین اعمال شنیعه
 باز خود را در نظر خلق چنان جلوه دهد که گویا شخصی است نیک و امین گفت بل

درین خصوص سعی بسیار و احتیاط بی شمار نموده ام که هیچ احدی از خواست
 قلب و اعمال قبیحه ام خبردار نگردد و بهین علت لباس عاریه دینداری را ریاکار
 در بر کرده در اکثر اوقات بکلیسای میر فتح و بفقر و مساکین احسان می نمودم و در محاکم
 هر کس بهیچاتی که امکان داشت سعی بلیغ بعمل می آوردم خلاصه از هر جهت نظر
 نظم آن بود که در نظر خلق محبوب نمایم و پیوسته متوجه می بودم که مبادا در حضور
 مردم سخن نامربوطی از من بر دوز یا بد پس تا حال بدین طریق مردم فریب و ریاکار بودم
 خدای تعالی برین حرم نماید که قسم آه این چه افسوس و چه اعمال قبیحه اند که از تو صد در صد
 بلی درین صورت لازمه آن است که خود را بدترین تمامی مردم و عظیمترین گناه کاران
 شمرده از صمیم قلب بخدا استغاثه نمایی که نظر رحمت خود را شامل حالت سانه و سحاب رحمت
 سایه الطاف را بساحت احوالت اندازد سوال نمودم که ای دوست عزیز من آیا
 فی الحقیقه بجهت این اعمال رشت خود پشیمانی داری و یا فهمیده که قلب و اعمال
 چگونه قبیح اند و بچه مرتبه اسیر شیطان گشته و در پاداش این اعمال جان سحر
 سخط خدای عادل و مقدس و قرین هلاکت خواهی گشت گفت بلی اندک خبر دارم
 و قوه انصاف نیز مرا از سیه ستی این سیه کاری هوشیاری بخشیده است
 اما شگفتی قلب و توبه چنان کدی بایست نیست بسی آرزو مندم که خود را در آن حالت
 پنجم آمانی قلب باغ این گردیده است بهر حال اگر ایمان را در حرم ابدی و قیامت مردگان
 راست و روز جزا حق باشد پس دای بحال بن زریا که اجر من و ایما از خدا دور بودن

و از بخت اخروی محروم و بهر کردین و بهلاکت ابدی گرفتار گشتن خواهد بود ششم
 پس درین حال خود بخود حکم می کنی و چنان معلوم می گردد که بهلاکت و جهنم رفتن را نمی
 گفتی حاشا چگونه راضی می توانی گشت البته این بدیهی است که هر کس فراخور حال خود
 در صد تحصیل سعادت ابدی و بخت جاودانی است ششم پس درین صورت دیگر تو مایوس
 و از رده خاطر مباش زیرا که از کلام الهی صریحا و حسیحا ترا می توانم گفت که هر چندی
 که سر از در بهلاکت دایمی می باشی باز خدا ترا می تواند در مانده حتی اراده او این است که ترا
 نجات دهد سبب این که عیسی مسیح بجهت تمامی خلق رمانده است کامل و حسیم و قادر
 چنان که مرا و ترا حتی بسملی مردم را از گناه و جهنم رمانده و بجهت ایشان بخت
 دایمی را آماده نموده است و هر کس که معتقد او گشته و با قلب شکسته فی الحقیقه پشیمان
 شده قلبا با و رجوع نماید بهرگاه گناه کار عظیم هم باشد هر آینه باز او را قبول کرده از لطف
 عظیم محروم نخواهد ساخت پس تو نیز با و رجوع نموده تقصیرات خود را در حضور او اظهار کرده
 طلب رحمت و مغفرت نما و از دعا و مناجات و استغاثه غافل مباش تا آنکه
 بواسطت او غفوکنا مان خود را حاصل و پر تو اقباب توفیقش را با ساحت احوال شایسته
 شاید که بدینوسیله از عذابهای جهنم خلاص یافته صاحب بخت حادید کردی گفت
 بلی هر چندی که سخنان شمار است و دل پسند و موافق کلام الهی اند و اظهار این نیست
 بجناب شما از لوازم و ضروریات است اما معتقد عقاید مذکوره سیستم بنا بر این نصیح
 و مواعظ شمار را در باره خود مؤثر و مقوی نمی بینم خلاصه با تمام شخصی عاصی و شقی ام

خداوند ارحم الراحمین مرا رحمت کند و باعث این بی ایمانی و سنگ دلی ارتجاع
 نالایقه و مطاله کتب مذمومه گردیده است کفتم پس تو نیز در عقیده آن اشخاص هستی که
 محض عقل خود را اعتبار و بنا بر خواهش قلب خراب رفتار نموده جسم با انواع مسمی
 و هم بچنان بی ایمانی افتاده اند که کلام الهی را انکار و دین سببی را از خود رد و برکناری سازند
 کفتم که ای دوست من آیا خواهش داری که از جاده ضلالت که ترا بدین طریق نا امید
 و بد حال ساخته است راه هلاکت ابدی خواهد برد و بترافه سالک آن نباشی
 و آیا فی الحقیقه در صد آن هستی که صلاح دیدم را با انجام رسانی گفت بلی هرگاه قادر
 باشم هر آینه با هوس بسیار و خوشحالی بی شمار آن را عمل خواهم آورد کفتم بسیار
 خوب پس من رفته در خانه خالی از اخبار برای تو بدعا و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
 مشغول خواهم شد ای عزیز از جسم قلب و عاقل استغاثه نموده حالت خود را از حضور
 خدا اظهار کرده با عجز و نیاز از درگاه قادر کار ساز مسئلت لطف و عنایت نموده بگو
 که ای خداوند عیسی مسیح اگر چنانچه راست است که بخت رفع کتاهن مردم بدین
 آئین و در راه مازحات را نظر بخت خود بخود قبول نموده و بر بالای صلیب مرده و اگر
 فرزند خدا و رماننده تمامی مردم توئی پس تو خود را بمن نیز چنان عیان و آن ایمان را
 بمن هم غایتی بر ما که امید خود را محض توبه بندم و غفلت کتاهن عظیم و بسیار خود را بوسیل
 تو تحصیل نموده و متسلل گشته بتوفیق ابدی و بخت دایمی برسم بعد از تلقین این کلمات
 بحالت همگه آورم جسم آمد و بعقیده این که در باره او دهان ما می پیرون رفته در حضور

پروردگار باین نوع دعا نمودم که ای قادر علی الاطلاق از برای خاطر عیسی مسیح نظر
 خود را بر این گرفتار دارم ضلالت درین مدار داد و از هلاکت ابدی برهان و بچنین
 هلاکت دیگر نیز در بارهٔ مریض استغاثه و مناجات کردم مریض نیز بنابر نصیحتی که قبول
 نموده بود با صدق تمام بخدا مناجات نموده و با قلب شکسته در حضور او بکنا مان
 دلی ایمانی و اعمال قسیح و ریکاری خود متقدمت و معترف گردید و بسیار استغاثه
 می نمود و می گفت که ای خدای قادر و رحیم اگر فی الحقیقه مسیح فرزند تو در مرتبه ^{هست} اول
 در مانن عا ^{هست} میان است بمن نیز این مرحله را کشف و بیان نما و آن ایمان را بمن
 غایت فرما که من هم مسیح را شفیع کل عالم در مانن خود دارم و با او همید و از بهم و
 هر چندی که ضمن سایر سخنان دعا می اورا تماماً نفهمیدم لکن در آشنای که من در بارهٔ او
 بمنجاست مشغول بودم چنان خوش حالی و خرمی قلم را حاصل گشت که بتقریر و بیان
 نمی توان آورد و شنیدم که در عالم راز و نیاز خود بمبروری تمام می گفت که بلی ای
 من عیسی مسیح حال ترا می شناسم و قلباً بتو رجوع نموده معتقد هستم که تو فرزند یگانه خدا
 که از برای رسانیدن تمامی خلایق از عظمت و جلال خود نزول نموده مصلوب گشتی
 تا که بدان طریق تمامی مردم حتی مرا نیز از کسب ایمانم برسانی و حال یقین دارم که فی الحقیقه حجتاً
 و بخت جاودانی خداوندی را بمن نیز شامل نموده پس از من هم بتو شکر و سپاس
 دارم و باد ابد ازین محبت تو گردین ترا زهر سپهر میتر دوست خواهم داشت تو بخدا
 و دولت و عزت و حرمت من چنان که غیر از تو بجز دیگر احتیاجی ندارم بعد از اتمام اینگونه

مناجات باز به نزدش معاودت نموده او را نشسته دیدم و از آثارش فهمیدم که قلبش با خوشی
 و تسلی حقیقی مملو گردیده است درین حال بمن گفت که ای کشیش عزیز حال استعدا^تات
 که در شکر و حمد خدا بمن یادوری کنسید زیرا که بحیث آن عنایتی که خدا بجمال بنده حقیر نظر^{نموده}
 است که حال معتقد سیم مرا زیاده از حد خوشنودی حاصل شده و حال میدانم که هیچ
 فرزند خدا و ربمانع تمامی مردم است که از برای هرکس که کاران حتی بحیث من نیز فرستاده
 و آدمی بجنس ایمان آوردن با و نجات می تواند یافت و بلا شک در کمال یقینی می دانم که خدا
 محض بحیث خاطر او کنایه مرا غفور و مهربان صانع می خود قبول فرموده است حال از روی
 آن دارم که زیاده برین در محنت آباد دنیا نمانم و خواهش من این است که هرگاه مرا قبول
 فرمایند بزودی بحضور سچ بروم و دایما با او باشم بعد ازین همسر و دوستان خود را
 احضار نموده بایشان گفت که شما تا حال مرا نیک می دانستید و حال آن که در حضور
 خدا گناه کار و صاحب تقصیرات عظیم و بسیار ام و خود و شمار فریفته بودم اعلی
 خدا چشمان روحانی مرا منور و حال حقیقی قلبم را بمن روشن ساخته است چنان که
 از حال درونی بخیبر گشته و بدرستی میدانم که در حضور خدا گناه کار عظیم و ربمانده خود
 را نیز که سچ است شناخته ام و قلبا با و ایمان آورده ام و از رحمت بی پایان خدا
 تو فسیق و عفوکنایان خود و محنت جاودانی را در سچ تحصیل نموده ام چنان که حال
 قلبم را است کلی یافته زیاده از حد سرور است حال بکمال آسانی تمامی آن چیزها
 که درین دنیا مرادل پسند و عزیز بودند دست یکشتم چون بخت و خوشحالی اخروی را

در یافت نموده ام و هر چندی که شدت مرض و کثرت در در بعضی اوقات افزا
ی نمودند باز تافس و آپسین در همان خوشحالی مانین بهنگام وفات روح خود را با
نهایت آرام و استراحت بخدا پدر آسمانی خود تسلیم نمود

حکایت سیم

گذارش عالم یهودیست که دین مسیحی را قبول نموده است
در شهر زکفونرط که در استان ویزد یکی رود اور واقع است شخصی
عالم و فاضل و جواهر فروش متولد سنی با بر ایهیم مثل یهودی که در سنه ۱۲۹۱ مسیحی
خدا ی غر و جل پسری را بجهت او از کم عدم بر صه وجود آورده و قلب این مرد را در
بیت آنفسر زند کا بکله خود خرم و خوش حال گردیده اورا یوشوع نام نهاد چون
او منحصرا همین یک پسر بود پس پدر و مادرش اورا بسیار عزیز میداشتند و در محافظت و
ترقیات و تعلیمش سعی بسیار می نمودند حتی پدرش از روی مهربانی تمامی ادب
و علوم مذہب یهودی را خود با و درس گفته آموخت و در اندک زمانی فهم و فکرا و
عقل وکیاست این پسر بدرجه رسید که هیچ یک از هم در سانش با او برابر
نمی توانست نمود در چهارمین ایام پدرش مرده بی پدر ماند بعد از انقضای
مدت چندی رای مادرش چنان قرار گرفت که پدرش با مرتجارت شغور کرد
نهایت هوس تحصیل علوم بمرتبه هجوم آورده غالب قلب پسر گشته بود که
بهر چه جی دست بردار نمی توانست شد و خواشش و تمنایش محض این بود که با

کثرت علوم بدرجه کمال رسیده با اجناس فاخر آن متمول گردد لکن چنان اتفاق
 افتاد که بعد از مدتی چند نفر یهودی از شهر اورشلیم یعنی بیت المقدس بشهر کوه
 آمدند و از آن احوالاتی که این اشخاص بجهت شهر اورشلیم و در خصوص ابا و
 احب و ادویشان ذکر می نمودند بقلب این پسر نیز هوس سیاحت
 و شوق پیر و صفای آندیا را افتاده غرضش را جزم نمود که جلاء وطن کرده برود
 و شهر شریف مذکور و ولایت آباء و اجداد خود را برابر العین دیده و زیارت کرده
 سعادت نماید باین تمنا از مادر خود خواستش مند و بمرتبه حجر و احاج نمود که مادرش
 نیز آخر الامر با اشکال تمام بکشیدن بار سفر رفت و در ده جرت فرزند دلبند را
 گشته و زیارت فتنش مانع نکردین مآذون ساخت پس یوشوع بر فاقه
 شخص عالم و فاضل یهودی باشتاق تمام که بمقصود خود خواهم رسید روانه
 مقصد گردید نهایت این خوشحالی او بر وادی بدر و دغم و ریج و الم تبدل گردید تا
 محو که بعد از آن که از ولایت لجه گشته بولایت قریم که هنوز درید تصرف تاتاریه
 می بود رسیدند باین اراده که در آنجا بر شش شسته و از بحر السود که شسته بمقصد
 خود برسند در عرض راه حواسیان تاتاریه بایشان دوچار گشته و هست و نیست
 آنها را به یمنابر دیو یوشوع را نیز اسیر نمودند و زیاده از حد از جسم احوالش کردند
 که بلکه دین اسلام را قبول نماید آخر الامر که ازین امر با و استغناء نمود و او را شخصی
 ضعیف و فروختند که او نیز بجهت فروختن او را بشهر ایسمیر برده در آنجا پیوست

فرزند و باین طریق از شدت زحمات خلاصی دارا سیری ازادی یافته با سبیل
 آمد در آنجا بشهر لوبلین لختان که خالش نیز در آنجا خلاصم بود رفت و چون خالوش
 سعی او را و طلب تحصیل علم دید پس یوشوع را بشهر قراوق که در آنجا مدرسه یهود
 بود از برای تحصیل علم فرستاد و در آنجا بمراتب علوم رسید و تحصیل خود را بدرجه
 رسانیده بمدرسه واقعه در شهر پراگ رفت و چون در میان یهودیان در مراتب علم
 رتبه برتری یافته بود او را لایق مرتبه مدرسی و سلمی دانسته باین لقب مقرب ساختند
 درین اثنا شوق این خیال که پسران کیر خاطرش گشت که متضمن بطربلان دین مسیحی گشت
 را تصتف نماید زیرا که طریقت خود و مذهبی که در آن تولد یافته بود پشیمان و شبیه با
 یقین نمود و بنا بر تعصب دین یهودی مسیحیان بسیار عداوت می کرد الغرض در علم ترقی
 نموده از برای رد ساختن دین مسیحی سیاحت ولایت هولند و انگلیس و ایتالیا رفت
 که بیکه در آنجا با عالمان یهودیه ملاقات کرده و از آنها زیاده تحصیل علم و تحقیق کمال
 نماید پس باین اراده عازم گشته و بشهر خود رسیده مادرش را سالم یافت و چند مدت
 در آنجا توقف نموده باز تنباهی سیاحت بلاد از والد خود مفارقت کرده بشهر
 سوندرسجوس رسید بعد از درود آنجا بمرضی مبتلا گردید در آنجا توقف نمود درین
 اوقات والیک نام یهودی که شخصی غنی و محترم و خزینه دار امپراتور ولایت بود از
 گذر شات او بجز گشته او را بخانه خود آورد یوشوع بنا بر فهم و فراست خود درین
 یهودیان آنجا مشهور و معروف و معزز و مکرم گردید در یک وقتی چنان اتفاق افتاد که

یحیی دیدار و ملاقات رینهار و نام مسلم گشتن آن شهر بقلب یوشوع افتاد پس
 باین اراده بدین او آمده بعد از ملاقات دید که فی الحقیقه شخصی است دیدنی زیرا که در
 علم و کیاست و فهم و فراست بر حد کمال رسیده و بحسن اخلاق معروف
 گشته و باتمامی این صفات حسنه و خواص تحسنه از علم و لسان یهودی نیز متفهم
 خبردار شده است سر در گشته تعجب نموده که آیا چگونه ممکن است که عالم سحی باین
 مرتبه از همه این فنون مستحضر و مخبر باشد و رینهار و مسلم آغاز گفتگو نموده در خصوص
 آن آیات کتب عهد مسیح که بعضی سحی شامل و با اشاره اند مکالمه کرده با ادله به
 ثبوت رسانید که آنها در عیسی با تمام رسیده اند و سحی موعوده تورات همان
 سحی است که سیحان با و ایمان آورده اند نه است یوشوع در مقام محمداست
 سخنان و دلائل مسلم سحی را قبول نمی کرد خلاصه یوشوع چند مدت قبل ازین مشغول تفسیر
 کتاب اشعیا و پیغمبر گشته می نوشت و در نفس خود بر قسار نموده بود که آن را با تمام
 رساند تفسیر این کتاب را بر مور نوشته بفضل ۳۴ رسید و در تفسیر آن چیرانی و سرگردانی
 دست داده مضمون آن را ادانی توانست نمود و هر چند که مکتب مفسرین یهود جمع
 می نمود در هیچ یک از آنها تفسیر مسکت و مؤدی نمی دید بلکه همین قدر در مفهوم می گشت
 که هیچ یک از معانی منسوب بفصل مذکور معتبر نیست و چون نمی دانست که معنی
 واقعی و حسیقی آن چیست و نمی توانست تشخیص داد که آیا آن کس که درین فصل
 درباره او گفتگوی شود کمیت فلهذا سرگردان مانده در دل خود بر قسار نمود که تفسیر

کتاب مذکور را بصدق تعویق اندازد درین حال رینهارد محکم بخاطرش این بخود گفت رفته
تفسیر این فصل را ندانم و نیز بر سر سم و به پنجم که آیا مسیحیان این فصل را بطریق تفسیری کنند
باز اندیشید که بلکه مسیحیان این فصل را بعیسی مسیح منسوب می سازند پس مترد
و متشکی گشته اراده رفیق را موقوف ساخت لکن خود را علی الله و ام بی آرام یافت
لا علاج بنزد رینهارد محکم رفته مطلب خود را با و بیان نمود و او نیز ازین مسکدر
خوشحال و ممنون گشته بیوشوع گفت که چون من علم یهودی را نیز تحصیل نموده ام
این فصل عمده را بنا بر رای یهودیان و مسیحیان دیده و باید که مقابله نموده ام حال
توقع آن که به تقریر تفسیر من متوجه گشته کوشش دهی یوشوع ازین حله سرور در ارضی
کردین چنان تصور نمود که بی امید دارم که ازین دو قسم تفسیر تفسیر علاحد
استخراج نمایم که هم مطابق فصل و هم موافق رای یهودیان باشد رینهارد
محکم آغاز نموده تفسیر فصل مذکور تقریر کرد و مطلب خود را بانجام رسانید به برهان
و دلائل ثابت ساخت که آنکس که اشعیا پیغمبر دین فضل در ماده او با نبوت گفتگو
می کند یا باید که عیسی مسیح باشد که باز حیات و مرگ و قیام خود پیش گفتنی است
این فصل را بانجام رسانیده است یا شخص ذکر کردید آن فصل هنوز ظهور نکرده است
خلاصه هرچندی که سخنان و دلائل محکم مسیحی بیوشوع متقوی و محسبی می نمودند که
تظربان که در قلب او قرار گرفته بود که چگونه ممکن است که رمانده و مسیح عود
کتاب مقدمه عمیق حقیر و ذلیل در رحمت کشن باشد باز دلائلش را نمی پسندید

رینهار و شکست او را درین مطالب دریافت نموده با وثابت ساخت که بنابر
 وعده های کتب مقدسه لابد لازم است که مسیح در حالت حقیری و رحمت
 کشنده باشد نهایت چون یوشوع نیز در رای و کمان سایر یهودیان بود که بر^{ند}
 موعوده تورات یعنی مسیح در هنگامی که ظهور یابد با بزرگی و جلال دنیوی و^{ند}
 پادشاهی عظمی ظهور خواهد یافت بنابر آن مخالف او گفتگو نموده و در قلب خود^{ند}
 گردیده از وفارقت و بجان خود معاودت نمود و ازین رهگذر که به نزد محکم مذکور
 رفته و اینگونه مکالمات را با او در میان آورده بود بسیار مایوس و پشیمان بود لکن
 در اکثر اوقات سخنان و دلایل محکم مسیحی بفکرش افتاده و چه قدر که درباره آنها تفکر
 می کردید آن قدر او را مقوی تر می نمودند و چون از آنها در انتهای مراتب درون
 اولی راحت کرد پس سعی تمام می نمود که ریشه این تحسینات را از سر زمین قلب خود
 قلع نماید نهایت مسیح طریقی میسر نگشت پس بجا افتاده از سیم قلب بدرگاه^{ند}
 مناجات نمود که یا دلیل امتحین مرا بطریق حقیقت هدایت کن بدین دعا قلبش اندک
 ساکت گردید درین حال بان امر قدام نمود که تمامی طالبان حقیقت^{ند} لازم است
 آغاز نمود که کلام الهی را با حنون و خاشعیت او مطالعه نماید پس لی جبت و
 طرقداری را بکار گذاشته با عدل و انصاف سعی تمام نمود که بمطالب^{ند} رها
 موعوده کتب عهد مسیح رسد فلذا تمامی آن وعده ها را که در کتب مقدسه
 بان رسانده یعنی مسیح مجمع اند خوانده بایکدیگر مقابله نمود در این صورت با و^{ند}

و یقین گشت که هیچ نه آنکه رمانند جسمانی بلکه لازم است که بنا بر آیات نیکو
 نجات دهند و روحانی باشد نهایت بعثت آن پرده پنداری که بر چشمان
 روحانیش کشین شوق و آهنا را تیره و تار نموده بود و الحال زیاده ازین نتوانست
 دید بلکه همین را درک نمود که بسوز در ظلمت است پس خواهشش خارج گشتن
 از ظلمت باطنی را داشت و ادیاقه بمطالعہ نمودن کتب عهد عتیق دیگر صاحب پس
 کردین علی الدوام مشغول خواندن آنها بود و آن آیات را که شتمل بر ظهور مسیح
 بودند با دقت تمام متوجه شده از خواندن آیات مذکوره با کشف کردید که می باشد
 که مسیح موعوده قبل ازین آمده باشد و چه قدر که یوشوع در خصوص آیت و وعده
 مسطوره در ماده مسیح زیاده متفکر می شد با نغمه بخت طریقت خود زیاده شکی سیکر
 و فی الاخره یقین نمود که همین مسیح ناصری همان رمانده و مسیح است که در کتب
 مقدسه وعده داده شده است و با وجودی که این نور خردی از عالم غیب قلبی
 او سراپا گشته بود نهایت این انکار که ایا درین صورت چه کند و کدام طریق را اختیار
 و سالک آن باشد و ایا بدین مسیح پیروی نماید و یا از طریق آباء و اجداد خود رود
 او را بسیار تغییر و تحیر می ساختند و آخر الامر بحجت ربانی یافتن ازین اشکال و
 تنگی از خدای تعالی استعانت طلبیده و او را الهادی و ملجای خود دانسته بنا
 بر طریق مناجات نمود که ای قادر قدرت نما که خدای بنی اسرائیل نیز توئی از روی
 حرمت موفور خود زنجیرهای که با آنها بسته شده بودم پاره پاره نمودی و مرا

از تصرف حرامیان را مانده از هلاکت نجاتم دادی پس حال نیز نظر حرمت خود
بدین بی مقدار انداخته ازین حالت بی راحتی و از آن تشکیک کلی که تسلیم را بحرکت
می آورد هرمان و ازین بحر ظلمتی که در آن غریق و آتش جبری که از آن تقسیم پرو
آرد و قد اسم را بشا همراه هدایت رسانید و در آن تابست ساز ازین و عافای کشته
قلب خود را مملو از فراغتی دید و آرزوی دریافتن آن نور اصلی که تابش آن بعبقش سرت
کرده بود بر او غالب آمد و او را بحرکت آورد چنان که فی الفور برخاسته با خوشحالی
تمام بحضور رینهار دستم رفت و حال درونی ویل مطنی خود را که بدین سیمی داشت
کماحقه با اظهار و بیان ساخت او نیز گفتش که ای عزیز آیا در خصوص این امر با دقت و
صحت تمام فکر نموده و آیا راضی هستی که بجهت ایمان آوردن بسج از ملک خود
و از آن حرمت و عزتی که در میان ایشان داری دست بردار کشته بشنجد و تسخر آنها
شوی و آیا توانایی آنرا داری که بجهت خاطر بسج بخوشی احوال از ملک و مال منقار
کزینی و در بونه غریبت و نیت نشینی اگر چنانچه از جان و دل تحمل این تکالیف کنی
و بر و بار این اسرار صعب البسیان نباشی صلاح چنان و اولی همان است که پیر
مذنب سیمی نکردی و سالک مسلک عیسوی شوی قلب یوشوع از سلسله جنبان
این نمنان بحرکت آمده و اندکی نیز از وافرده خاطر و مایوس گردیده گفت که ای
معلم عزیز اگر فواید نبوی را طالب و جویایم بودم هر آینه در طریقت خود و در دنیا
ملت خود می ماندم نهاسیت نه مادر که او را بسیار دوست میدم و نه دولت و نه

اغزاز و آرام ملت حتی هیچ چیز مانع من نمی تواند گشت که عیسی مسیح را که مادی و زمانه نداشت
 مردم و خود دانسته ام طالب نباشم و با و پیروی ننمایم ازین سخنان رینهار و بنایست بر حاکم
 و خوشحال گردید چون از مضامین آنها دریافت نمود که ایته قلب یوشوع از در بخاری انصافی
 مصفا و هر چه می گوید بی ریا و قلبا در صد دین است که مسیح را درست شناسد و سچی
 گردد لکن بازار و متوقع گردید که اعی سرزمین در باب این امر عمده دیگر زیاد فکرها
 کرده و از خدا سئلت و استغاثه نموده در فلان روز بجهت اظهار مافی الضمیر خود بنزدین
 بیا که در باب مطلب مذکور باز یکدیگر را ملاقات کنیم یوشوع برخاسته با غمگینی بسیار و
 قلب شکسته بخانه خود سعادت نمود و بعد از در بخانه دلش الحاح کشید و بهیچان
 آمده بمجادله سخنی واقع گردید از یک طرف در در محارقت مادر و خویشان و تحریف ملت و عداوت
 ایشان و بنا بر عکس ایام سابق عدم مال و کمند و فقارت و عسرت بعلت قبول مذنب
 مسیحی دامن گیر می گردیدند و از طرف دیگر یقین و جزم نموده بود که نجات و نجات حقیقی و
 دائمی را محض با ایمان بعیسی مسیح می توان یافت اخرا لام طلب حقیقت و ارزوی لگات
 طریقت مسیح شدن و در راه نجات او ثابت قدم گردیدن بر آن تنگنایات باطله
 غالب و فایق آمده آنها را تار و مار ساختند درین صورت مجادله رفع گشته یوشوع
 آرام یافت پس از کثرت وجدی که بجهت او حاصل گردیده بود تا روز معیه مبر
 ننموده بنزد معلم مذکور آمد و با سرور تازه و بهجت بی اندازه با کمال خوشحالی گفت
 که در روز عزیزی اینده یهودیان بکشت ایشان رفته و با آنها خدا حافظ لفظه و داعی خواهم نمود

رینهار گفت نیکست اما خشم با اتفاق تو خواهم آمد پس در روز موعوده یوشوع بگفت
 یهودیان رفته نه بطریق سابق و خط داد بلکه بایشان خطاب نموده گفت که ای بنی اسرائیل
 دوستان عزیز من بهکلی شما معلوم است که تا حال با استحكام تمام طریقت
 یهودی را پیروی نموده و بدین سیج عداوت کلی داشتم و نیز میدانید که از جمله
 بوا اوسان نیستم که چیزی را امتحان ننموده و غوررسی نکرده قبول کنم بلکه باین
 اراده که حق را یافته و درک نمایم بسیار سفرها کرده علمای مذہب خود را دیدم
 و با ایشان مماشات و ملاقات نمودم و مخفی ننمادند که تا حال چنان کمان داشتم
 که حقیقت را یافته ام و در صد آن بودم که بحجت بطلان مذہب سیجیه کتاب
 را تصنیف نموده نظریه عقل طلعت اند و خود آنرا رد کنم نهایت ای برادر
 همان کسی که در خصوص بعیل می آوردم باعث بطلان رای فاسد و سبب
 یافتن حقیقت گشت و چنان که تا حال من در خلاف بودم حال نیز شما در خلاف
 و ظلمت می باشید بلی آن را مانند یکانه و حق همان عیسی سیج است پس
 ای عزیزان من بحث بحث در انتظار سیج و مانند دیگر مباحثید زیرا که
 سیج موعوده آمده است و چگونه امکان دارد که سیج هنوز نیامده باشد
 و حال آن که اولاد داود که می بایست از آن سلسله ظهور یابد مدت که منفر
 شده است چنان که حال دانسته نمی شود که نسل داود کدام است و آیا آن
 زمانی را که دانیال پیغمبر بحجت ظهور سیج مقرر نموده است منقضی نگشته و شهر

بیت لحم که می بایست در آن تولد یابد آیا خراب شده است و بیکل دوباره تعمیر کردیم
 که قبل از خرابی ثانی آن آمدن سیح لزومیت داشت آیا چندین قرنها قدم
 برین بالشکر پادشاه روم انهدام نیافته است و از آن تاریخ تا حال کسی
 که زانین وقایع کاهنان ایاریغ نگشته و برهم نخورده است و حال آن که
 بنا بر مضامین کتب مقدسه و کتب علمای مالازم است که پیش از انجام اینها
 سیح بیاید بلی ایدوستان و برادران محبوب و عزیز من دانسته باشید که آن
 کس که داود از روی نبوت بجهت کنایان مابصر صلیب کشیده و اشعیا را غیر او
 را در عوض مامورده دید فی الحقیقه آمده است و بی دغدغه و آسایط در حضور مسک
 شما قرار می نمایم که من را بنده و نجات دهنده خود بهمان عین سیح را میدانم که
 بنا بر وعده های کتب مقدسه فی الحقیقه آمده است ای برادران من چه خوشحالی و خوش
 وقتی مرا ببود اگر که بدین کلمات شمار استحرک ساخته درین راه رفیق خودی تو استم
 نمود و بچه مرتبه سرور و فرح ناک میشدم اگر که محبت دین سیحی و نجات پان شین
 انجیل را بشما نیز می توانستم یقین نمود نهایت طمئنتی که شما هنوز در آن می باشید
 مانع این امر است حال محض این رای تو انم نمود و خواهم عمل آورده که شب درو
 در بان شما بخدا ای مناجات نمایم که قلوب شمار از عالم بالا منور کند و طریقت
 خود را خود او شما نموده در آن ثابت قدم سازد و آن ایمان را بشما غایت فرماید
 که مرا از تمامی چیزها شیرین تر و از تمامی احوال و نیوی کران بهاتر است ای بنی اسرائیل

برادران عزیز من بجهت آن حرمت و محبتی که در ماده من بعمل آورده اید بسیار ممنونم
 حال من در تلافی آنهایی تو انم کوشید زیرا که از تمامی اموال پدرم دست بردارم
 بلکه استدعای من این است که خدای تعالی عوض آنهارا بشمارد است فرماید و
 هر چندی که حال از شما مفارقت می نمایم اما دانسته و آگاه باشید که محبت شما را هرگز
 فراموش نخواهم نمود و دعای خیر من در حق شما نقص پذیر نخواهد شد و خدا شاهد
 حال و گواه این مقال است که سبب مفارقت از شما محض آن تحقیق است که در این
 یافته ام نه آنکه چیز دیگر و با وجودی که مفارقت نمودن و مجبور گردیدن از شما بجهت من بسیار
 جسم پدید دشوار است نهایت از حقیقتی که در عین سیج یافته ام رذنی توانستم
 زیرا که او از برای من از هر چیز حتی از جانم نیز عزیزتر است خلاصه برکت خدای
 بر شما باد و شمار خود او هدایت فرماید این سخنان را گفته محبت باطنی چنان بجزکت آمد
 که دیگر زیاده نگفتن است مخصوصاً این سخنان بخصایر نیز رقت قلب داد بگریه
 درآمد و بعضی از آنها از سخنان یوشوع چنان متعجب گردیدند که بهوش گشته دیگر نداشتند
 که چه فکر کنند و چه بگویند آخر الامر با نزدیک گردیده بعضی بالتماس و نصیحت بعضی
 بوعده دولت دنیوی و شوکت و برخی بمنزمت و لعنت از دور خواست نمودند که
 ایشان مجوری و از دین ابا و اجداد خود دوری نکنند هر چندی که آنها پیش گفته
 کمتر شدند بخلص سخنان سیج یک از آنها با تاثیر نکردنی التماسه از ایشان در
 کرد و از نیکو نه برشت و التماس او بعضی از یهودیان آنجا بجزکت آمده چند نفری نیز

از آنها در قبول حقیقت و ایمان آوردن بسج با او مراقت نمودند و اگر محبت دینی
 خدا را و مذمت و لعنت خلق مانع نمی گردید هر آینه از سایر یهودیان نیز دین سحری را
 قبول می کردند خلاصه الکلام رینهار دسکم یوشوع را بجا نه خود آورده مطالب و تعلیمات
 انجیل را دیگر بیشتر با وحالی و بیان ساخت و بعد از چند مدت او را غسل تعمید داد
 و او نیز بعد از تحصیل علم الهی مسیحیتش سریه گردیده معانی و مقاصد انجیل را با آنها
 تمام در آنجا و غطای نمود چنان که اکثر مستمعان از موعظه او فیض حقیقی یا ثقه بسر نزل
 نجات ابدی رسیدند و بهمین طریق الی آخر عمر رفتار نموده در سال ۹۱ ایام
 زندگانی خود با خوش حالی تمام در ایمان مسیح بدو غرضی حلت نمود

حکایت چهارم

وفا به عبدالله و ساباط است که سی سال قبل ازین

انفاذ شده

اشخاص مذکور از نجای عرب و فیما بین آن طایفه صاحب مسل شریف بودند و در آن
 دوستی و مودت و رشته یکانگی و الفت در میان عبدالله و سبط مستحکم و علاقه محبتی
 و محبت در میان ایشان محکم گشته و خواهرش که درش بلاد برایشان غالب آمده استغاث
 اراده سیاحت نمودند و چون هر دوی ایشان در دین اسلام ثابت قدم و در
 تقوی و تدین سالی بودند و سبط نیز ولد ابراهیم ابن سبط از سلسله شریف
 و بهم سید بود پس هر دوی آنها اولاد و دین را زیارت کرده بعد بخرم تغج میزد

آمده بولایت ایران رسیدند و از آنجا گذشتہ بملکت کابل وارد شدند بعد از ورود آنجا در راه
و قلب عبدالله چنان قرار گرفت که درین ولایت بماند پس در خدمت امیر کابلستان
ماند درین حال سبط از دوست خود مفارقت نموده عازم بخارا گشت و سنکای
که عبدالله در کابل می بود چنین اشاق افتاد که از یکست تاجران امینی بکتاب در زبان
عربی باور رسید که تمامی کتب مقدسه عهد عتیق و جدید در آنمقوم گردیده بود و بعد از
که آن را با تفکر تمام مطالعه و مطلب و الحکاشش را ملاحظه نمود دید بای روحانی
بازگشتہ دین سیجی را قبل قبول نمود نهایت بسیار سعی می نمود که ایمان تسبی خود را
که مسیح داشت از پیکانگان پنهان دارد اما چون دید که امکان ندارد پس فکر نمود که بولایت
روسیه گریزد درین حال تبدیل لباس کرده از کابل فرار نموده بشهر بخارا رسید بعد از
ورود آنجا در انشای تردد در کوچه های شهر مدتی قیدی خود بر خورده فی الفور سبط
اورا شناخت و چون از احوالات عبدالله خبردار و از سیجی کشتن مستحضر و از او
نمودن او بفرمود پس تیج زبان را بطعن و ملات دراز کرده او را بسیار سرزنش
نمود عبدالله نیز چون دید که رفیق دیرینه اش ازین مقدمه خبردار و باز کشتن پناه
اشکار است بنا بر آن از راه دوستی قدیمی جدا و سوگند داده التماس نمود که
این راز را افشا سازد و بگریختن او مانع نگردد نهایت چنان که خود سبط بان گریختن
گذارش را در کتاب خود ثبت کرده و ما نیز این احوالات را از آن نسخه استخراج
نموده ایم اقرار کرده است که من در باره او سیجی رحم نمودم ملک به بآنم غلبه

برین ستولی گردید که بخدمت کاران خود سرسودم که اوراد سیکر شاخته بشا هراده
 مراد که امیر بخارا بود تسلیم سازند و شاهزاده مذکور ازین مقدمه مستحضر گردید و اورا قتل
 نمود و سنادی در کوچه ها و بازارند اگر روز قتل اورا معلوم خلایق ساخت و در روز
 معینه جمع کشیری ارضی و کیری آن شهر بجهت تماشا در میدان حاضر گشته من نیز بخا
 آدم و در نزدیکی عبدالله ایستادم درین اثنا حسب ادب تیغ پدیدار کشیده در پیش
 ایستاد درین وقت شخصی از طرف شاهزاده آمد گفت که حکم شاهزاده این است که اگر
 دین سیدی را نکار و مذہب ابادا حسب ادب خود را اختیار نمودی فہا زیراکہ از تہیہ
 گذشتہ ترا مخص خواہم ساخت و الا ترا قتل میرسانم عبدالله گفت حاشا و
 کلام سید الحان ندارد کہ حیات روحانی خود را باز ندگانی جسمانی معاوضہ نمود
 مسیح را ہنر کردم درین حال یکدستش را قطع کردند و در ہمان ثابہ شد
 ماند درین وقت جراح از جانب شاہزادہ آمدہ گفت کہ اگر تو از مذہب سیدی گذشتہ
 بدین اسلام معاودت نمائی ہرانیہ شاہزادہ از تہنہ تومی گذرد و شفقت کشید
 او شامل حالت می کرد و من نیز تعہدی کنم کہ بر جہت مرہم نہادہ اتیاسم
 او سید پانچی ندادہ و بادیع اشطار و چشم اشکبار عالم بالا نگریستہ قطرات
 اشک حسرت را بر عارض و رخسار خود پاشید و بعد با ہربانی تمام طرف من
 میل نمودہ با قلب عفوکنندہ و دیدہ خوشحال نظرش را بر من انداخت در حال
 پوست دیکرش را قطع کردند و او در دوام و ثبات خود بہمان سیاق نخت ماندہ ارکا

صبر و تحملش هیچ وجه لرزل نیافت آخر الامر سرش را نیز خد کردند درین وقت تمام
 اهل بخارا از قرار و دوام او تحیر گشته گفتند که آیا این چگونه امر است و غیر
 بطنه آن بود که دوستانش قتل برسد بلکه آید و او بود که پیرائینه عبد الله از تحید
 و تعذیب ترسیده و از قتل و اهرمه نموده دین سیحی را انکار خواهد نمود اما در صورتی
 که قضیه عکسش نتیجه بخشد دوست قدیمی و محبت صمیمی خود را مقبول دید از نزل
 قبض خود بسیار پشیمان و بغایت اندوهگین و پیشکش گشته بجهت
 بی راحتی قلب خود دیگر در بخارا نتوانست ماند پس غرمت سیاحت نموده
 و از بلاد ببلخ رفته باز تسکین القلب حاصل نکرده آخر الامر متهم سفرهندوستان
 گردید و شصت و هشت روز داخل گشته بعد از چند مدت بخدمت انگلیس درآمده
 بنا بر کمال و اهل شریف خود در شهر فیسا کاپاتام با مر قضاوت مقرر گشت و در اینجا
 که درین شهر بود چنان اتفاق افتاد که یک جلد انجیل در زبان عربی بدستش رسید
 گاه یکجا با سعی و فکر تمام آن را خواند و تعصب مذہب را کنار نهاده با
 قرآن مقابله نمود و آخر الامر از محبت الهی با و آشکارا و یقین گردید که طریقت حقیقی
 همان طریق انجیل است نه طریق قرآن و بعد از مدتی چند بشهر مدرسه معادیت
 نموده و در آنجا از یک کشیش انگلیسی غسل تعمید یافته با شکاری دین سیحی
 قبول نمود نهایت دروغ و افسوس که او مانند دوست خود عبد الله در اعتقاد
 ثابت قدم و درین طریق نجات سالک و مستحکم نماند چنان که فی الآخره در آن

ستضعف که دین و آن را باز از خود رد ساخته از هند وستان بعرستان
آمد لکن چون قلبش بسبب انکار دین مسیحی سیج ساکت نمی گشت در خود چنان
مقرر نمود که دوباره هند وستان آمده باز دین مسیحی را قبول نماید و جهت
اصلاح انکار خود بترقیم رساله که مشتمل بر بطلان دین محمدیه باشد مبادرت
ورزد نهایت اجل امان نداده غضب الهی که قمار کرد دین در دریا غرق گشت

حکایت پنجم

کذا دین عبدالمسیح نام است که در دین آفوب زمان از

دین اسلام برگشته دین مسیحی را قبول نموده است

در شهر هسلکی از شهر هند وستان پیری متوکه شته سستی به صالح گردید و چون
پدرش شیعه و عالم در دین اسلام همیشه کار و سامعی می بود پس بسیار مبالغه می نمود
که فرزند خود را نیز خوب تربیت داده دین اسلام را بدرستی تمام با و بیاموزد بنا
این تحصیل علوم فارسی و عربی را غلب و داد داشت نمود صالح نیز در تمامی این علوم
ترقی کرده و بدرجه کمال رسیده ملقب بشیخ صالح گردید و در سن بیست سالگی همراه
پدر خود شهر لکهنو رفت که بلکه در آنجا بامری مشغول و متوجه گردید و در آنجا
یکی از بزرگان انگلیس را اختیار نموده زبان فارسی را با و تعلیم می کرد و شیخ صالح
در آن اوقات در دین اسلام و در سیریه شیعه بمرتبه پایدار و سامعی بود که یکی از
کاران هندوی بزرگ مدکور را از بت پرستی بدین محمدیه در آورد و چند مدتی

در نزد آن بزرگ مانع آخر الامر بحیثیت رنجش قلب و عارض خلطی که در میان
 ایشان واقع گشت از و مفارقت و چنین تعهد نمود که دیگر بعد الايام با سیمیان
 و مماشات نماید بعد از انقضای چند مدت که بدین سوال کذب را نموده بود شوق وید آ
 پدرش که در شهر کان پور مسکن داشت بقبولش افتاده بنزد پدر خود آمد و در آنجا استماع نمود
 که منبری مارتن کشیش انگلیسی که بعد در شیراز آچیل را بزبان فارسی ترجمه نموده
 است به بت پرستان و عظمی داده خواست که رفته موعظه او را که در آنوقت بجا
 میسر نمیشد تماشا کند لکن وقتی که بحس موعظه و اعط مذکور حاضر گشته دید که مارتن احکام
 مسطورہ فصل ۲ کتاب ۲ موسی را بحاضریں پانی سازد شیخ صالح نجوبی دد
 تمام گوش داده احکام مذکورہ خداوندی و سخنان و نصایح مارتن با و بسیار
 معقول و شایسته نمودند و تعلیمات تورات و انجیل را که ازین شخص سیمیان
 بدان مرتبه از تعلیمات قرآن و سایر کتب مسلمانان که خواندن بود مقبول تر و لایق
 که میل دین سیمیان بر و غالب آمد و این احوالات را با پدر خود در میان نهاده
 از و درخواست که ای پدر استدعایم آن است که بجهت آن که از تعلیمات
 دین سیمیان دیگر پشتر خبر دار گردم مرا اذن دهی که درین جا بمانم تا که بجهت خود را
 آنها مجال و فرصت داشته باشم پدرش نیز آخر الامر باین مطلب راضی گشته
 ماذونش ساخت درین حال شیخ صالح باز بخدمت انگلیسی درآمد و چه قدری که
 حضرت و وقت داشت برای خبر دار گردیدن از تعلیمات انجیل سعی بلیغ نمود

در همین اوقات انجیل ترجمه شده بزبان هندو بهجت جلد نمودن شیخ صالح رسید
 و هم ازین امر بسیار سرور و ممنون گشت و شب و روز بمطالعه همین انجیل مشغول
 گردید که بلکه باین طریق از مطالب و تعلیمات انجیل دیگر زیاده بجز کرد و کاملاً با آنها برسد
 لغرض بخان انجیل بقلب او اثر کرده حال حقیقی قلبش با و معلوم و واضح گشته
 آنرا بهمان طریق که در انجیل احوال قلب انسان نقش شده است بخدانا مقبول و در حضور
 ناز و شرف و ناپاک یافت در خیال که از کینایان خود نیز بسیار ریوس و نمکین گردیده
 بود تعلیم انجیل که عیسی مسیح برای گناهکاران کفاره و ذنوب است بهجت او مرده است
 و او زنده و جرات قلب را مرهم التیام و هنده بود بنابراین باستقامت تمام با آن
 پیسیده بخواستاری تمام آنرا قبول نمود بعد ازین مقدّمه بشهر کلکته رفته و آنجا از یک گشتن
 انگلیسی تسلیم یافته و اسم عبدالمسیح را بر خود قبول نموده ملحق کلیسای مسیحی گردید
 و این اثنا مسلمانان آنجا از احوالات او خبردار گشته چه قدری که در حق ایشان بود
 بجهت سیاقی مزاحم او را شکی گشتند و مورد تمسخر می ساختند نهایتاً
 اینها را تحمل می شد چون دیدند که ازین مسکدر علاجی نمی شود پس او
 و عده های اموال دنیوی دادند که بلکه باین نحو او را از دین مسیحی رها سازند نهایتاً
 فریب و اغوا که درباره او بعمل آوردند او را در ایمان خود که عیسی مسیح داشت
 مستحکم و از دین مسیحی رها نتوانستند ساخت بلکه این قبیل حرکات باعث آن شدند
 که او پیش از پیش در ایمان حقیقی پایدار و در مذہب مسیحی برقرار گشته و در

تعلیمات انجیل بر حد کمال رسید خلاصه چنان که پیش ازین در محافل دین
اسلام سماعی بود حال زیاده بر آن از حسینم قلب تعلیمات بختیار کننده انجیل
چسبیده با سعی تمام طریح آنها گردید و خواہش و رغبت او علی الخصوص این بود
که توفیق و نجات را که سبب ایمان آوردن ب انجیل از طرف خدا بقیش اثر کرد
بود ہم مسلمانان و ہم بہت پرستان پان ساحۃ آنها را بطریقیت انجیل دلالت نماید
و ہمین امر تا رحلت خود پدارتقا کہ درین اقرب اوقات اتفاق افتاده با سعی و ہوس
بسیار مشغول گشت و خدا نیز بموعظہ و تکلیف او چنان برکت و قوت داد کہ بوقت
او چندی از مسلمانان و بہت پرستان از طریق ضلالت منحرف گردیدہ و در جہ
نجات ثابت قدم گشتہ قلبا بمسج ایمان آوردند

و چندی از آن مکالمات کثیرہ کہ عہد المسیح با مسلمانان نموده است از آن
کتبی کہ گذارشات او را نقل می کند استخراج کرده درین جا ثبت می نمایم از انجیل
روزی وقایع حالات و صحبت او را یکی از اطباء غنی و مشہور آنجا کہ از اہل اسلام
بود نقل کردند او گفت کہ این مجالست زیر کہ چگونه امکان دارد کہ شیخ صالح کہ با من
ہمدرس و از چنان سلسل مشہور است بچنین امر اقدام ورزد احتمال میرود کہ این
کس کاذب و فریبندہ باشد پس بجهت آن کہ فریب او را بشما معلوم سازم
اورا احضار خواہم کرد در بیضورت بطلبش کسی فرستادہ او را حاضر کرد چون دید کہ ہما
شیخ صالح است کہ با او ہم مدرس بودہ بسیار تعجب نمود در این اثنا ابواب صحبت

مشغول گشته و در باب انجیل قدر آن گفتگوهای بسیار رد و بدل کرده آخر الامر بنجای
 سفر گشت که طیب بعد مسیح گفت که بلی آن دلائل را که بنابر آن از دین محمدیه رد بر تافته این
 سیحیه را قبول کرده بصیچ چه ردی توانم کرد و حال کردیم که قرآن با انجیل برابری نمی تواند
 نمود و حقیقت همان در انجیل یافت می شود پس انجیل را از عبدالمسیح خواسته او نیز یک جلد
 انجیل با داده و خدا حافظ گفته رفت و دیگر اینکه طیب یکی از امرای انولایت چون از آن خطا
 کثیر که در میان محمدیان می باشد بجهت راستی دین محمدیه متشکی گردیده و در قرآن نیز دین بود
 که بعضی روح اقدس خطاب می شود خوانش منگشت که در خصوص چنان شخص بزرگوار را
 خبر کرد پس باین علت شهر آکره رفته در آنجا بایک واعظ انگلیسی در خصوص انجیل و دین
 مسیحی بسیار گفتگو نمود و از آنچسلی باز یافت نموده با تفکر بسیار بخواندن آن
 مداومت کرده راستی آنرا دریافت نمود لکن نخواست که ظاهراً مسیحی شود زیرا
 اوقات گذارش عبدالمسیح را شنیده بایسر خود بنزد او آمد و در باره مطالبات انجیل
 با او زیاده گفتگو نموده و مسیح را رمانده خود و تمامی مردم دانسته بایسر خود دین
 مسیحی را بشکاری قبول کرد و دیگر در همان کتاب مسطور است که در آن اوقات ملا
 فتح اند نامی بملای دیگر که هر دوی آنها ملایان فاضل و عالم بودند در شهر راهپور
 صحبتهای عبدالمسیح را که در باره انجیل و قرآن نموده بود شنیده کار را بجائی رسانیدند
 که خلاف بودن قرآن و حق و درست بودن انجیل را یقین نموده و بد رستی تشخیص دادند
 که رمانده از کنه و جهل نم عیسی مسیح است و بس و باین علت دین مسیحی را

قبول کردند و هر چندی که بجهت قبول کردن دین مسیحی مسلمانان مراحم احوال ایشان می شد و
هر طوری که ممکن بود امتحان می نمودند که بلکه آنها را دوباره بدین محمدیه سپاردند علاج پذیرفته یوما قیو
و درین مسیحی با دوام تمام و خوبی رفتار می کردند و دیگر آنکه خود عبدالمسیح نقل میکند که یک وقت بشهر
میرانگی سرای رفته بودم در آن اوقات میرنورعلی نام سید ریش سفیدی بتردین آمده و سلام
داده نشست و ازین سوال نمود که از کجای ای کفتم از شهر که گفت پرکچ به پنم که گذارش اینجا بچه خوا
زیراشنیده ام که در اینجا کسان بسیاری مسیحی گشته اند و شنیده ام که شخصی انگلیسی از شهر کلکت
باجا آمده و همسرایی او نیز مردی هست که سابقا از اهل اسلام بوده و از
علوم دین اسلام نیز بخوبی خبردار است چنانکه بسیاری از مسلمانان را با آدله از دین
محمدی بری ساخته بدین مسیحی ترغیب می نماید و چون از اهل اسلامی توقع آن که حقیقت
این اخبار را از برای من بیان سازی کفتم خدا کند که من مسلمان باشم بلحق است
که قبل ازین مسلمان بودم لکن حال از لطف و عنایت خداوندی مسیحی می باشم
و استغاثه ام این است که خدا تعالی مرا درین اعتقاد و طریق محفوظ دارد و ^{تعمیم} _{تعمیم}
گفت که بلکه تو نیز از آنها می باشی کفتم بل گفت آیا از کدام سلسله کفتم از نسل شریفم نهایت
سبب خواندن انجیل و تفکر گشتن در مطالبات آن فهمیدم که دین اسلام حق نیست
بلکه محبت دایمی را محض با عیسی مسیح می توان یافت و بس چون اگر شخصی تورات
و زبور و انجیل را یعنی کتب مقدسه مستعمل مسیحیان را با وقت و تفکر تمام بخواند و جستجو
نماید هر آنیه خواهد یافت که قرآن کتاب الهامی نیست و آن چیزها را که محمدیان بجهت نسبت

می دهند هیچ مناسبتی ندارد بلکه لازم است که عیسی مسیح منسوب سازند گفت
این سوال را نیز از تومی نمایم و ترا سوکنده میسسم که هرگاه اسم محمد درین کتب مرقوم
گشته است بمن بگو کفتم که اگر رنجیده خاطر دار من مکرر نکر دی البته راست خواهم گفتم
گفت حاشا! مسیح مولود نخواهم گشت کفتم در حضور پروردگار بدستوری و راستی
به تومی گویم که در هیچکدام ازین کتب خبری بجهت محمد مسطور نکر دیده است لکن محض این
است که مسیح فرموده است که بعد از من پیغمبر ان کاذب بسیار خروج خواهند کرد
هرگاه می خواهید که این را بمحمد مرجوع سازید می شود گفت پس اگر چنین است مذیب
خلاف و باطل است کفتم بلی هرگاه چنین نمی بود البته که من سیم نمیشتم حال از راه دوستی
از برای شما چنان صلاح می بینم که طالب در غلب حقیقت شوید و بجهت تحصیل آن
بجدا مناجات و سعی تمام بعل میا و ردی گفت چه نحو و در کجا جویای آن شوم کفتم در انجیل
گفت انجیل را از کجا بایم کفتم من یکی را بشما می دهم گفت پس بچه نوع استغاثه
نمایم کفتم مثلاً باین نحو که ای خداوند بجهت خاطر عیسی مسیح مرا بطریق حقیقت هدایت
و بان دینی که مقبول تو و نجات بخشنده است دلالت نما او بسیار ممنون و مسرور گشته
و خدا حافظ گفته رفت من نیز کفتم که توفیق در حمت خداوندی رفیق تو باد او گفت
آمین

حکایت هشتم

مذاکره شیطان عالم دهند و بنیست که از طریق بت پرستی نجات غنوه

فلسفهی کوردیده است

یکی از واعظان انگلیسی که قبل از چند سال بحجت موغظه انجمن پهل مجریه سیدنا
یا کمالی رفته بودند که به بت پرستان آنجا دخط دهند نقل می نماید که درین اقرب اوقات
بما این خوشحالی و شادی روداد که شهر ماطوره یکی از علمای مذهب بدیهو از طریق بت
پرستی پاکشیده در جاده نجات سیحی ثابت قدم گشت و کیفیت بارگشت او
بدین منوال است که شش سال پیش ازین سلیمون نام داعظ باین اراده که تعلیم نجات
عیسی مسیح را بمجوسان و عطا دهد داخل دارالحبس شهر ماطوره گردیده در آنجا یکی از علمای
بت پرستان راست آمد که بدین مجوسی آمده بود که بت پرست و از برای مقتول گردیدن
بدارالحبس انداخته شده بود در این اوقات سلیمون او را ملاقات کرده چند کلمه در خصوص آن
عمده که رها نموده از کناه کیست و آیا خبر او را در کدام کتاب دین می توان یافت در میان
آنها اتفاق صحبت افتاد درین حال سلیمون در میان صحبت بعالم مذکور گفت که در کتب
ادیان شما بحجت رها نموده که مانند عیسی مسیح رها نموده و نجات دهنده کنا بکار آورده شده
چرخ خبری نیست هر چندی که عالم مذکور بنا بر سن جوان بوده نهایت نسبت بحال و علم
در میان ملت خود بسیار مشهور و معروف بود و چون بغایت نقیض دین مسیحیه و
مخالف واعظان آن بود پس در باب این سخن بسیار غضبناک گشته برخواست
و باین عقیده که تمامی کتب مذهب خودشان را خوان بحجت بطلان سخنان داعظ گردید
دلایل مایه بیان آورد به بت خانه خود معاودت نمود و کثرتش را بسته مدت

و سال بخواندن کتب مذہب خود مشغول گشته در بچیک از آنها خبری بجهت چنان
 نمانده که مانند عیسی مسیح باشد نتوانست یافت پس ازین سبب قدری
 شوش گشته بشهر کلی آمد بعد از وروانجا از واعظ دیگر با در زبان خودش انجیلی
 اده شد پس با دقت تمام و سعی و اهتمام تمام آن را خواند در باب مذہب
 مسرّه مشکلی گردید و در قلب خود یقین نمود که دین مسیحی حق و درست است
 نهایت چون عالم ثانی آن دلالت و در میان ملت خود صاحب رتبه
 مالی گردین و بمردم تسلط یافته بود پس اینها باعث آن گردیدند که مطلب قلبی
 برادر اچند سالی پوشید و پنهان داشت اخلاص مطلب حق غالب آمده و یکطرفه
 من نداشت که مافی الضمیر خود را ستودارد و بنا بر این به نزد سلیمان واعظ رفته اراد
 مسیحی گردیدن خود را با و بیان نمود و چند دفعه پی در پی برای آن که در باب تعلیم انجیل
 بر او زیادہ گفتگو کند بنزد او رفت درین صورت بمردم معلوم گشت که او در آن خواهش است
 که دین مسیحی را قبول کند و باین علت چنان شورش و قال و مقال در میان خلق برپا
 شد دیگر در تجمّاع خود نتوانست ماند پس از آنجا فرار نموده بنزد دو اعیان متوفیقین
 آن شهر آمد در حال که مسیحی شدن او مشهور و یقین گشت سایر علمای بت پرست بسیار
 است و پامی زدند که بلکه بیک نحوی او را باز بطریق خودشان آورده در آن کت
 بازند پس شورت نموده مراسله باین مضمون نوشته با و فرستادند که هرگاه
 مذہب مسیحی را قبول نمائی هر آینه از برای ما مایوسی بی غایت و غمگینی بی نهایت

حاصل خواهد شد و بجهت مذهب ما رسم لی التیام خواهد بود و مردم ما را بی سخت
 ساخته و مورد شکنجه و ملامت گردانین زبان طعن شان را بر ما دراز خواهند کرد باین سر
 هیچ حاصل نماند آشفته دوباره باین مضمون نامه نوشته فرستادند که اگر کسی بکشت
 در بت پرستی دوام نمایی هر آینه خستید و بجانه را با تمامی بد اخلاص بشود و انکار خواهید
 ازین نیز مراد ایشان حاصل نگشته سستی را نوشته در آن با و معلوم حاشی که هرگاه چنانچه
 مسیحی گردی هر آینه دانسته و آگاه باش که بجز خوی که باشد ترا قبل خواهیم رسانید چنانچه
 که در اول مرحله اندکی متوحش گردید نهایت بدین طریق هم او را بجهت نتوانستند آورد
 و از محبت مسیح رو نداشتند ساخت بلکه دیگر زیاده شقاق و بوسه سال کردید بفر
 ایمان خود را که بهیچ داشت در حضور حلق معلوم و آشکار سازد پس از دعا عطا انجلیو
 در تعلیمات انجیل پیر آگاهی و بدایت بحسم رسانیده و قلبا مسیح را را مانده عالم و دو
 دانسته با صدق تمام با ایمان آورد درین صورت روز غسل تعمید یافتن معین کردند و چنان
 اتفاق افتاد که یوم غسل او در همان روز بود که مجلس وعظ این دعا عطا جمیع کثیری از
 اهلای شهر و دیات اطراف جمع شدند و وقتی که جماعت در کلیسا حاضر گردیدند عالم بت
 پرست مذکور نیز از لباس ظاهری و باطنی خود عاری گشته با خلعت غسل تعمید نه بهیچ
 مخفی گردید و آغاز نموده بواسطی تمام آن دلایل را که نظر بآنها مذهب بدیهورا باطل و خلاف و
 دین مسیحی را حق و راست دانسته قبول نموده بود بخصا کلیسیا پان نمود جماعت
 در خصوص این امر تعجب نموده و اکثری از آنها بجهت آمده طالب جستجوی مطالب انجیل گردیدند

چنان که تا حال در آن جزیره بسیار کس از بت پرستان دین سچی را قبول ننوده اند

کایست هفتم

گذارش مسیحی کو د بدن پکی از و در و حشی هنگی

دنیاست

شخص مذکور احوالات خود را بیک جماعت مسیحی چنین نقل کرده است که چون من بت پرست
و در بت پرستی بکسر رسیده ام پس امورات و حالات بت پرستان را خوب
می بینم و بد رستی دانسته ام که با توفیق خداوندی محض آن شرده انجیل که عیسی مسیح رسانند
کناه کاران است آنها را خوب و نیک می تواند ساخت و بس چنان که حال بشاغل میکنم
که در یک وقتی کشتی بخت تعلیم دادن بنزد ما آمده آغاز نمود که خدا موجود است ما
گفتم که آیا چنان تصور میکنی که ما این مطلب را در کنگره ایم خبر سیز این جابر و بجا
که آمده چنان اتفاق افتاد که این رفته دیگری آمد و ما گفت که دزدی و قتل نکنید و دروغ
نمویید دست مشوید ما با و گفتم که ای دیوانه آیا تو چنان گمان داری که ما اینها را نمی دانیم برو
این نصیحتها را بملت خود بگو زیرا که آنها نیز این اعمال قبیح را می کنند بعد از چندی را و تمام
و عظمی میان ما آمده نزد من نشسته بن چنین گفت که باسم خدایتعالی که خالق آسمان و زمین
نزد تو آمده این شرده را بتو میرسانم که اناده او این است که ترا از خجالت بدبختی برهان و از
کناه خلاصی داده بخت جاودانی رساند و ازین جهت خدای تعالی فسر زندگانه عیسی
عیسی مسیح را بدینا فرستاده است که او جان خود را در عوض مردم تسلیم نموده بجهت کائنات

ایشان میردتا اینکه آنها را از گناه و جهنم برساند این کلمات را گفته چون تسکین داشت در کومه
 من خوابیدن بخود گفتم که آیا این چه کس است که در میان ما مردمان وحشی بی احتیاط با استراحت
 تمام خوابیده است بچه آسانی و ادرا می توانم گشت و درین خصوص کی بنسخه خوابیدم هر چند
 که صورت این کار در قلب من نقش می داشت لکن پیچیده سخنان او را فراموش نمی توانستم نمود
 و در هر اوقات زحمات و مرگ عیسی مسیح که بجهت گناه کاران بخود قبول نموده بود بخاطر من
 می افتاد درین حال فکر نمودم که این چیز غریبی است البته درین حکمتی هست پس سخنان این
 واعظ مسیحی را بر نقای خود نیز معلوم و محقق ساختم و چنان اتفاق افتاد که با توفیق و عطا
 خداوندی از کلمات مواعظ او بسیار کس از ما عیسی مسیح را قبول نموده ایمان او می
 و پیش از آنکه هنوز خبر خجاست مسیح را شنیده بودم بسیار شریر و بد عمل و بالمره و تسلط
 شیطان و جدال کننده و فحش دهنده و شرابی و مردم آزار و با اعمال ناشایسته
 گرفتار بودم و چنان بی را که از حسیسم بصورت آدمی ساخته بودند نظر باشاره ما در
 خدا دانسته بآن سجده نموده ام نهایت در صورتی که خبر عیسی مسیح را شنیدم در ک نمودم
 که او را ندیده و نجات دهنده بت پرستان نیز هست بسیار شاد گشته دانستم که تمام
 اینها خلاف و نالایق می باشند و حال دریافت نموده ام که او مرا نیز از تمامی گناهانم
 و از شاخ آنها را برانیده است و درین باب یقین کلی حاصل کرده ام که او مستر و پنهان
 و خدا و بخت دهنده من و هر چندی که امکان قلبا او را دوست می دارم باز ساکت نمی شوم
 زیرا می بینم که هنوز بسیار ناقص و پیش ازین مانند سنگ سخت و مانند نجس بودم و پنهان

حال او تسلیم رانزم و کرم نموده است چنان که بالفعل خوش حالی و شادی بن محض است
 و بس و سوای او هیچ چیزی هوس و میلی ندارم محض این را طالبم که بنابر حال قلب علی السلام
 در حضور او باشم و هر چیزی که در کتب مقدسه مرقوم گشته تمامی راجع و از خدا می
 دمی فهمم که احکام خداوندی را بعون و یاری او بعمل پیستوان آورد و هر چیزی که شیطان
 بسیار وسوسه می کند که مرا از طریق نجات رد و گمراه ساخته از آن خود سازد و لکن بواسطه
 عیسی مسیح از آن خدا گشته ام و تا دم مرگ در آن خواهم ماند این

ای مطالع که سنده حکایات منوره از مطالبات آنها با وضی می توانی
 فهمید که اعتقاد مسیحی ایمان بی قدرت و بی قوت نیست بلکه کسی که بر تبه ایمان رسیده
 از خدای تعالی چنان شفقت و قدرت بخشیده می شود که از بدی و جاده ضلالت
 کناره جسته راغب نیکی و سالک طریق نجات می گردد و از صمیم قلب محبت خدا
 و حافظ احکام حق تعالی گشته بدین طریق از غایت حضرت باری مآد امید که دین
 دنیاست صاحب بخت حقیقی می شود و در باره جلال آنسوی با امید واری تمام
 ایقان کلی حاصل می نماید پس تو ای برادر سلیمان بن که جوایب حق و طالب
 بخت هستی می باشی تو نیز بجبت ایمان آوردن بعضی مسیح مانند اشخاص مسطوره
 سعی و تلاش کرده قلبا از خدا استغاثه و سئلت نمائ که چنان ایمان را بتو
 تیر غنایت فرماید در آن صورت تو هم در قلب خود آن نعمتها را دین و دریافت خواهی نمود
 که این اشخاص و سایر ایمان آورندگان دین و پیغمبر اند و مانند آنها از گناه و عقاب

آن خلاصی حاصل نموده خوشحالی حقیقی و بخت جاودانی را خواهی یافت حال
 دعای مادر باره تو این است که خدایتعالی بتو نیز نور هدایت بخشیده ایمان مذکور را
 که است فرماید این بیت مراد ما نصیحت بود که قیتم به حواله بر خدا کردیم در قیتم که نیت
 بگوشتش رغبت کنی به بر رسولان بلاغ باشد و بس تمام شد کتاب
 میزان الحق که محض از راه مفسر بانی جهت نصیحت و دلالت محمدیان با شجاعت قادر سبحانی است
 و تمت هذه الرسالة فی سنة ثمانیه مائتة ثلثون و الثلث

بعد الالف مسیحی و بالمطابق سیکستان

دارعبین ثمانیه بعد

الالف هجری



غلط نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۲	۱۱	۲۹	۲۰۸
۴۲	۱۰	استیباط	استقباط
۴۶	۱۵	در زمانے	در زمانے
۴۷	۱۱	سخر	سخر
۵۳	۷	خدا	خدا
۵۵	۸	پیش گفتا	پیش گفتا
۵۶	۱۰	لسد	لسد
۵۷	۱۲	اسباب	اسباب
۵۷	۱۵	چا آمد نمود	چا آمد نمود
۶۰	۸	وحدانیت	وحدانیت
۸۱	۱۵	محبت	محبت
۹۳	۲	باید	باید
۹۹	۱۳	نژاد	نژاد
۱۰۱	۱۵	شو	شو
۱۲۹	۱۲	سی	سی
۱۳۲	۱۶	ادی ربا نرتہ	ادی ربا نرتہ
۱۳۶	۴	ہوید	ہوید
۱۵۰	۱	ماطی	ماطی
۱۵۳	۲	عل	عل
۱۶۰	۱۶	نذیدہ	نذیدہ
۱۶۱	۷	با	با
۱۶۴	۱۰	کنا	کنا
۱۷۱	۵	بخشد	بخشد
۲۰۳	۱۵	یا	یا
۲۱۶	۱۵	خلاف خیال	خلاف و خیال
۲۲۰	۵	تہ	تہ
۲۵۳	۵	نناید	نناید
۲۶۱	۷	اورد	اورد
۲۶۲	۱۶	مشوش	مشوش
۲۸۵	۱۶	تر	ترا



00044170

v

